



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مَنْ كَفَرَ بَعْدَ إِيمَانِهِ سَاءَ مَا يَحْكُمُهُ يَوْمَ يَخْرُجُ مِنَ الْبَيْتِ ذَاهِبًا وَمَنْ لَمْ يَكُنْ كَافِرًا سَاءَ مَا يَحْكُمُهُ يَوْمَ يَخْرُجُ مِنَ الْبَيْتِ ذَاهِبًا

جناب دوم

نایدوها و نایدیها

♦ امر به معروف و نهی از منکر از دیدگاه قرآن

آیت الله شهید
دکتر بهشتی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بایدها و نبایدها

نویسنده:

سید محمد حسینی بهشتی

ناشر چاپی:

بقعه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	بایدها و نبایدها
۷	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۱	فهرست
۱۳	پیشگفتار
۱۶	جلسه اول
۱۶	اشاره
۱۷	اشاره
۱۹	نقد عنوان «محمدیها» برای مسلمانان
۲۰	دو نوع پیغمبر/امام دوستی
۲۳	جلسه دوم
۲۳	چه کسانی موظف به انجام امر به معروف و نهی از منکرند؟
۲۵	معنای (خیر)
۳۰	معنای (دعوت به خیر)
۳۴	جلسه سوم
۳۴	اشاره
۳۷	انسان ترتیب شده اسلام
۴۰	عدل و احسان مقولاتی فرادینی اند
۴۵	جلسه چهارم
۴۵	اشاره
۴۷	معنای (معروف)
۴۷	معنای (منکر)
۴۸	نسبی یا مطلق بودن خوبی و بدی

۴۹	نظر اشاعره درباره حسن و قبح
۵۶	درباره حيله های شرعی
۶۰	جلسه پنجم
۶۰	اشاره
۶۱	نظر اشاعره و معتزله درباره حُسن و قُبُح
۶۳	موارد ثابت معروف و منکر
۷۳	جلسه ششم
۷۵	جلسه هفتم
۷۵	اشاره
۷۶	اشاره
۷۹	شناخت معروف و منکر پیچیده از وظایف رهبری است
۸۷	جلسه هشتم
۸۷	اشاره
۸۸	معنای دعوت
۸۹	دعوت عملی
۹۲	معنای امر و نهی
۹۶	جلسه نهم
۱۰۴	جلسه دهم
۱۰۴	اشاره
۱۰۵	انسان از دیدگاه اسلام
۱۱۰	فهرست اعلام
۱۲۰	درباره مرکز

بایدها و نبایدها

مشخصات کتاب

بسم اله دستخط

بایدها و نبایدها

شهید آیت الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی

بنیاد نشر آثار و اندیشه های شهید آیت الله دکتر بهشتی

سرشناسه : بهشتی، محمد، 1360 - 1307

عنوان و نام پدیدآور : بایدها و نبایدها/ محمد حسینی بهشتی؛ تهیه و تنظیم بنیاد نشر آثار و اندیشه های آیت الله شهید دکتر بهشتی

مشخصات نشر : تهران: بقیعه، 1380.

مشخصات ظاهری : ص 182

فروست : (دوره آثار 8)

شابک : 964-6887-15-5

یادداشت : کتاب حاضر در برگیرنده سلسه مباحث آیت الله شهید دکتر بهشتی است که در جلسات تفسیر قرآن با عنوان "مکتب قرآن" پیرامون آیات 102 تا 110 سوره آل عمران ایراد گردیده است

یادداشت : چاپ قبلی: بقیعه، 1379، [190 ص]

یادداشت : عنوان روی جلد: بایدها و نبایدها: امر به معروف و نهی از منکر از دیدگاه قرآن.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

عنوان روی جلد : بایدها و نبایدها: امر به معروف و نهی از منکر از دیدگاه قرآن.

عنوان دیگر : بایدها و نبایدها: امر به معروف و نهی از منکر از دیدگاه قرآن

موضوع : امر به معروف و نهی از منکر

موضوع : تفاسیر (سوره آل عمران)

شناسه افزوده : بنیاد نشر آثار و اندیشه های آیت الله شهید دکتر بهشتی

رده بندی کنگره : BP196/6/ب9 ب 2 1380

رده بندی دیویی : 297/3775

شماره کتابشناسی ملی : م 81-11781

خیراندیش دیجیتال : انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ص: 1

اشاره

تهران 1388

بهشتی محمد 1360 - 1307

باید ها و نباید ها / محمد حسینی بهشتی تهیه و تنظیم بنیاد نشر آثار و اندیشه های آیت الله شهید دکتر بهشتی - تهران : بقعه 1379

184 ص.

ISBN 5-51-7886-469

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

کتاب حاضر در برگزیده سلسله مباحث آیت الله شهید دکتر بهشتی است که در جلسات تفسیر قرآن با عنوان مکتب قرآن پیرامون آیات 102 تا 110 سوره ال عمران ایراد گردیده است.

کتابنامه به صورت زیرنویس

1. امر به معروف و نهی از منکر 2. تفاسیر سوره ال عمران الف. بنیاد نشر آثار و اندیشه های شهید آیت الله بهشتی ب. عنوان

2 ب 9 ب / BP 6/792691/5773

کتابخانه ملی ایران 78-27642 م

باید ها و نباید ها

شهید آیت الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی

تهیه و تنظیم بنیاد نشر آثار و اندیشه های آیت الله شهید دکتر بهشتی

ویراستار : عبدالرحیم مرودشتی

طراح جلد : احمد جعفری

حروف نگار و صفحه آرا : بقعه

چاپ و صحافی : بهرام

نوبت چاپ : سوم 1388

شمارگان : 10000 نسخه

قیمت : 3000 تومان

شاپک : 5-15-6887-964

تهران - صندوق پستی : 134-15745 تلفن : 889226875

WWW.beheshti.ir

info@beheshti.org

Email : nashreboghe@yahoo.com

فهرست

پیشگفتار 7

جلسه اول 11

نقد عنوان محمدی ها برای مسلمانان 17

دو نوع پیغمبر / امام دوستی 18

جلسه دوم 23

په کسانی موظف به انجام امر به معروف و نهی از منکرند؟ 25

معنای خیر 27

معای دعوت به خیر 36

جلسه سوم 43

انسان ترتیب شده اسلام 49

عقل و احسان مقولاتی فرادینی اند 55

جلسه چهارم 63

روند شتابان دگرگونیها 65

معنای معروف 67

معنای منکر 68

نسبی یا مطلق بودن خوبی و بدی 69

نظر اشاعره درباره حسن و قبح 71

ص: 3

درباره حيله هاى شرعى 82

جلسه پنجم 89

نظر اشاعره و نعتزله درباره حسن و قبح 92

موارد ثابت معروف و منكر 97

جلسه ششم 111

جلسه هفتم 117

شناخت معروف و منكر پيچيده از وظائف رهبرى است 125

جلسه هشتم 137

معناى دعوت 140

دعوت عملى 142

معناى امر و نهى 146

جلسه نهم 153

جلسه دهم 167

انسان از ديده گاه اسلام 171

فهرست اعلام 180

پيشگفتار

ص: 4

کتابی که پیش روی شماست در برگزیده سلسله مباحث آیت الله شهید دکتر بهشتی است که بین سالهای 1349 تا 1355 در جلسات تفسیر قرآنی که در شامگاه هر یکشنبه با عنوان کتاب «مکتب قرآن» تشکیل می شده ایراد گردیده است. دکتر بهشتی در این جلسات به تفسیر و توضیح آیات 102 تا 110 سوره آل عمران و مبحث بسیار ارزنده و در عین حال به فراموشی سپرده شده امر به معروف و نهی از منکر می پرداخت. بی عدالتی بی که به واسطه کج فهمی ها یا برداشتهای سطحی از يك سو و اعمال و اجرای ناصحیح این اصل در میان مسلمین از دگر سوی بر این تکلیف مهم و انسان ساز روا گردیده بسی تأسفبار است. آنگاه که نقش بنیادین این اصل در شناخت خیر و شر، پسندیده و ناپسند، باید و نباید در نظر گرفته شود، و آنگاه که کارکرد اجتماعی آن در سالم سازی محیط اجتماعی و فراهم نمودن زمینه و شرایط مناسب برای اعمال انتخابگری انسانها فهم شود، پیامدهای زیانبار این غفلت و جهالت بیشتر و بیشتر آشکار می گردد.

بحث و گفتگو درباره داوربهای اخلاقی و ارزشی انسان در پاسخ به اینکه باید چه انجام دهد و به چه کاری مبادرت نورزد، عمری به درازای زندگانی بشر دارد. بخش مهمی از فلسفه اخلاق و حکمت عملی را در تاریخ اندیشه بشر همین بحث به خود اختصاص داده است. دغدغه و دل نگرانی هر انسان در تمامی لحظات زندگی خود این است که درست را از نادرست تمیز دهد و باید و نباید زندگانی خویش را بشناسد و راه خویش را از میان هزارراهه هایی که در برابر او دام و دامن گسترانده بیابد. این از آن روست که «انسان موجودی است که باید انتخابگر به دنیا بیاید، انتخابگر بزرگ شود، انتخابگر زندگی کند، انتخابگر به راه فساد برود، انتخابگر به راه اصلاح برود»⁽¹⁾ و این خود طرح کلی جامعه اسلامی و چهارچوب اعمال قدرت حکومت اسلامی را تعیین می کند؛ چرا که «تا لحظه مرگ هرگز نباید زمینه انتخاب از دست انسان گرفته شود» و در نتیجه «نظام اجتماعی و اقتصادی اسلام را، نظام تربیتی اسلام را، نظام کیفر و مجازات و حقوق جزایی اسلام را، نظام مدنی و حقوق مدنی و اداری اسلام را، همه را باید پس از توجه به این اصل شناخت. هر جا انسان از انتخابگری بیفتد دیگر انسان نیست.»⁽²⁾ اما اسباب و عواملی هستند که همواره این انتخابگری را مورد تهدید قرار می دهند: «انسان اسلام نه زیر ضربات تازیانه تبلیغات شهوت انگیز انتخابگری اش را از دست می دهد... و نه زیر ضربات کشنده فقر و ناداری و ضربات مهلك اقتصادی.»⁽³⁾ و اینجاست که نقش سازنده و حیاتی اصل فراموش شده (و یا آمیخته با فهمی تنگ نظرانه و محدود) امر به معروف و نهی از منکر روشن می شود. واداشتن به پسندیده (بدون تحمیل) و بازداشتن از ناپسند (به دور از تجسس و تفحص غیر اخلاقی) ضامن بقای سلامت جامعه اسلامی است. این بیش و کم همان مفهومی است که در فرهنگ امروز بشر، خصوصاً آنجا که به مبارزه با مفسد اجتماعی ناشی از روابط قدرت مربوط می شود، با عنوان نقد اجتماعی شناخته شده است. دامنه امر به معروف و نهی از منکر به همه ساختارها و نهادهای اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی جامعه اسلامی گسترده است، چنانکه لازمه برخورداری از

ص: 5

1-1. همین کتاب، ص 177.

2-2. همین کتاب، ص 177.

3-3. همین کتاب، ص 178.

حکومت حق و عدل مشروط است به رعایت کامل امر به معروف و نهی از منکر. هر نوع قدرتی را که شما در جامعه فرض کنید در معرض خطر انحراف از حق است. این شما و این جامعه هستید که باید با توجه به اهمیت و نقش بسیار مؤثر صاحبان قدرت و کسانی که بر منصبهای گوناگون اجتماعی تکیه زده اند در سعادت خود بکوشید. «گستره این اصل، به لحاظ عواملان اجرای آن، همه آحاد امت اسلامی هستند، چرا که بنا به نص صریح کتاب و سنت، «فرد فرد شما باید بدانید راه رسیدن به سعادت و راه رسیدن به حکومت حق و عدل این است که شما از طریق امر به معروف و نهی از منکر به چنین هدفی برسید.»⁽¹⁾

محور جالب توجه دیگر در مجموعه بحثهایی که در این کتاب آمده است مراتب شناخت معروف و منکر است. دکتر بهشتی برای این شناخت مراحل برشمرده است: علی الاصول خیر و شر همه کس فهم و همه کس شناس است؛ هر چند که گاه دارای پیچیدگیهایی است که اندیشه ورزی بیشتر می طلبد و در خور ورزیدگان عالم و فکر و اندیشه است، و گاه در دایره شناساییهایی از زاویه دید امام صورت می گیرد: همو که چون مسئولیت رهبری جامعه را به عهده دارد در محاسبه جنبه های مثبت و منفی هر تصمیم باید از منظری عالمترا، مصالح عامه مسلمین را نیز در نظر گیرد. چنانچه ملاحظه خواهد شد، مباحث این کتاب مملو از برداشتهای اصولی، همه سونگر و نظام مندی است که در صدد پاسخ یابی به پرسشهای زمان ما از دین است.

لازم است درباره شکل و ترتیب مباحث این کتاب تذکر داده شود که این مجموعه شامل پانزده گفتار بوده که با وجود تلاش فراوان، بنیاد نشر آثار و اندیشه های شهید دکتر بهشتی تا زمان انتشار کتاب موفق به یافتن نوارهای پنج جلسه مفقود نشد. به همین دلیل برخی از جلسات ناقص می باشند. در عین حال، از آنجا که شیوه دکتر بهشتی بر این روال بوده است که معمولاً خلاصه مطالب جلسات پیشین را در ابتدای هر جلسه باز گوید، امید است که بدین واسطه فهم پیوسته مطالب ممکن باشد، چرا که با وجود این نقایص دریغمان آمد که تشنگان معرفت و جستجوگران حقیقت را بیش از این در انتظار نگه داریم؛ و در نتیجه این اثر را به صورتی که ملاحظه می کنید منتشر می سازیم. باشد که در آینده امکان رفع این نواقص فراهم آید. ترتیب جلسات نیز با توجه به نوارهای موجود تنظیم گردیده و از همین رو، به عنوان نمونه، جلسه دهم این کتاب در اصل جلسه چهاردهم این سلسله مباحث بوده است. از همین فرصت استفاده می کنیم و از افرادی که احتمالاً نشانی از جلسات مفقوده در دست دارند تقاضا می کنیم ما را در تکمیل این اثر گرانقدر در چاپهای بعدی یاری کنند.

در پایان لازم است مراتب امتنان و قدردانی فراوان بنیاد را از تلاش در خور ستایشی که ویراستار محترم، جناب آقای مروذشتی، در انطباق و ویرایش و استخراج منابع متحمل شده اند اعلام نماییم.

ص: 6

بنیاد نشر آثار و اندیشه های

آیت الله شهید دکتر بهشتی

جلسه اول

اشاره

ص: 7

آیاتی که مورد بحث و تفسیر قرار گرفته بود، این آیات از سوره آل عمران بودند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿102﴾ وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿103﴾ وَلِتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿104﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿105﴾ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَادْعُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿106﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ أَبْيَضَتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿107﴾ تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَنْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ ﴿108﴾ وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿109﴾ كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلدَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿110﴾

ای مسلمانان، از خدا آن طور که باید و شاید پروا داشته باشید. نمیرید، مگر مسلمان. همگی به رشته و پیوند خدا پناه برید و پراکنده مباشید. به یاد نعمت خدا بر خودتان باشید، در آن لحظه از تاریخ که شما دشمنان یکدیگر بودید و خدا دلهای شما را به هم پیوست و مهربان کرد و در پرتو نعمتش برادر شدید. شما بر لب پرتگاهی از آتش و ژرفنای آتش بودید و خدا شما را از آن نجات داد. خدا آیات خود را این گونه برای شما آشکار و روشن می کند. باشد که، به راه آید! از شما باید امت و جماعتی به وجود آید که دعوت به نیکی می کند؛ به کار شایسته و پسندیده وامی دارد، و از ناپسند باز. ایشان اند رستگاران. شما مثل آنها نباشید که پس از آنکه دلایل روشنگر خدا برایشان آمد باز متفرق و پراکنده و دچار اختلاف شدند. برای اینها شکنجه ای بزرگ هست. در آن روز که چهره هایی سفید می شوند و چهره هایی سیاه، اما سیه رویان [را نکوهش کنند که] آیا پس از آنکه ایمان آوردید باز به راه کفر رفتید؟ بنابراین، اینک بچشید عذاب را به کیفر آن کفری که می ورزیدید. اما روسفیدان، آنها در رحمت خدایند و جاودانه. ما آیات خدا را بر تو به حق فرا می خوانیم و خدا نمی خواهد به جهانیان ستمی کند. هر چه در آسمان و زمین است از آن اوست، و

همه کار به سوی او باز گردانده می شود. شما بهترین امت و جماعتی بودید و هستید که برای خلق و مردم پدید آمده اید و بیرون آورده شده اید. به کارهای شایسته و امی دارید و از کارهای ناپسند باز می دارید و به خدا ایمان می ورزید. اگر اهل کتاب هم ایمان می آوردند برایشان بهتر بود. بعضی از آنها ایمان می آورند، اما بیشترشان تبهکاران اند.

همان طور که در بحثهای پیش عرض شد، خیلی مهم است که این آیات در روال خودشان فهمیده بشوند. اصراری هست که ما آیات را در آن مجموعه ای که در آن قرار دارد، و در آن روال خودش، بخوانیم و بفهمیم. زمینه آیات چیست؟ قرآن چه می گوید؟ چه می خواهد؟ با زحمات جانکاه و طاقت فرسایی که پیغمبر اکرم (ص) و تربیت شدگان نخستین نهضت اسلام در طول سالهای پررنج مگه تحمل کرده اند، عده ای با حقایق اسلامی آشنا شده اند و خودشان را براساس معیارهایی که این آیین الهی عرضه می دارد ساخته اند. جماعتی نو، جماعتی که اگر 20 سال و 40 سال و 50 سال هم از زندگی تك تك افرادش گذشته، این افراد گویی دوباره متولد شده اند و تولدی دوباره یافته اند. همه سنتها و عاداتها و شیوه ها و اعتقاداتها و گرایشهای قبلی را رها کرده اند و به سوی اسلام آمده اند. از خودپرستی فاصله گرفته اند و به خداپرستی نزدیک شده اند. خود را از هدف پرستی آزاد کرده اند و به راه تقوا و فضیلت نزدیک شده اند. خود را از قبیله پرستی و احساسات قبیلگی منفی خلاص کرده اند و به جماعت بشری و به انسانها، یکپارچه، به صورت خلق خدا، می نگرند. با يك چنین خودسازی ریشه دار، عده ای معدود به رهبری پیغمبر بزرگوار اسلام و با هدایت و روشنگری قرآن توانسته اند جامعه ای تازه با مختصات نو، در پهنه تاریخ به وجود بیاورند. مایلم تعبیر «در پهنه تاریخ» در ذهن دوستان بماند، تا برسیم به آیه «کنتم خیر امة أُخرجت للناس». حال، يك چنین امت نوپا و نوظهوری، تازه می خواهد در آن ظلمتکده تاریخ و در آن ظلمتکده حجاز راه بیفتد، ولی گرفتار دشمنان تفرقه انداز می شود. دشمنانی که می خواهند همان چیزهای فراموش شده را دوباره زنده کنند. این امت، این جماعت، این فردها و قبیله ها و طایفه ها که به برکت توحید اسلامی، امت واحده ای شده و خداپرستی عمیق آنها را از آثار شوم شرکهای گوناگون خلاص کرده، اینك در معرض يك آسیب و خطر بزرگ است. آن آسیب و خطری که در این دو جلسه به تفصیل پیرامون آن سخن گفتیم، دوباره گرفتار شدن به اختلافات داخلی و زنده شدن چنددستگیها به شکلهای جدید است که موجودیت این جامعه نوپا را به خطر انداخته است. برای این قوم و امت، برای این جماعت، بدون شك جای نگرانی است و باید هوشیارشان کرد. باید به آنها در برابر عوامل تفرقه افکن مصونیت داد. باید به ایشان گفت: کجایید؟ کجایید؟! مگر یادتان رفته عامل به هم پیوستگی و نجات شما از تفرق و جدایی چه چیز بود؟ مگر فراموش کرده اید زیربنای امت شدن شما چه بود؟ شما اقوام بودید؛ اینك امت شده اید. قوم (یعنی خویشاوند) بودید و دایره همبستگیتان از همبستگیهای خونی و قبیلگی فراتر نمی رفت. این رابطه اگر هم اوج می گرفت می شد همبستگیهای مدنی، یثربی، مکی. اگر باز هم اوج می گرفت می شد افتخارات عربی. اما یثربی بودن، مکی

بودن، یمنی بودن، حجازی بودن، عربی بودن، اینها همه عناوینی بودند کم محتوا و توخالی. اینها عناوینی نبودند که به یک گروه هدف و مقصدی ببخشند. اینها هرگز نمی توانست جماعتی را امت (یعنی گروهی دارای هدف) کند؛ گروهی ریشه دار کند؛ گروهی زاینده کند تا ام باشد و مادر. هم امام داشته باشید و هم امام و رهبری که شما را به پیش برد. جماعتی با چنین مختصات، نمی توانست بر محور قوم و خویشی و قبیله ای و حرکت‌های قبیله ای، و بر محور وحدت زبان یا وحدت مرز و بوم و جغرافیا به وجود بیاید. اگر شما امت شدید، در پرتو حق بود. در پرتو داشتن یک شیوه زندگی، باهدفی که از خدا آغاز می شد و به خدا باز می گشت و می انجامید. آن عامل مؤثر در امت کردن شما، خدا و خدایی بودن بود. چرا دارید با اغوا و اضلال، با اغفال و فریب دشمن، بار دیگر دچار تفرق و اضلال می شوید؟ فراموش نکنید - (این بخش‌های قرآن خیلی زنده است) - یادتان نرود، تنها کافی نبود که چند صباحی مسلمان شدید و نام اسلام و شناسنامه اسلام را در تاریخ به دست آوردید. این امر برای سعادت شما کافی نیست. «یا ایها الذین امنوا، اتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون.» مهم این است که نمیرید مگر مسلمان. تا آخرین لحظه زندگی مسلم باشید و تسلیم حق و تسلیم خدا. مسلمان با تقوا، ابتغاء، رعایت جنبه خدا و آیین خدا را کردن، آن طور که باید و شاید - : «اتقوا الله حق تقاته» - این است عامل سعادت شما. تا وقتی این عامل سعادت را در اختیار دارید، تا وقتی که خودتان و پیوندتان با این عامل سعادت محکم است، سعادت‌مندید و وحدت دارید و یکپارچه هستید و از برکات وحدت و یکپارچگی برخوردار. به محض اینکه این عامل متزلزل شد، آن برکات هم متزلزل خواهد شد. چه کسی به شما گفته با به دست آوردن شناسنامه اسلام و مسلمانی و وابستگی به اسلام و پیغمبر، می توانید مسلمان بشوید؟ هر که گفته، دروغ گفته است؛ فریب است؛ اغفال است. «یا ایها الذین امنوا اتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون.» خوب، اگر ما بخواهیم تا آخرین لحظه زندگی مسلمان باشیم و نمیریم مگر مسلمان، چه باید بکنیم؟ «واعتصموا بحبل الله جمیعاً و لا تفرقوا»؛ همه بیابید در پرتو پیوستن به خدا، مثل دانه های پراکنده یک تسبیح، به درون و پیرامون یک رشته قرار بگیرید. آن رشته چیست؟ حبل الله: رشته خدا، پیوند با خدا. خدا؛ نامش، خودش، تعلیمش، کتابش، پیامبرش، امامش، همه اش ... اما همه به نام خدا. حتی شخص محمد بن عبدالله به عنوان رسول الله ...

نقد عنوان «محمدیها» برای مسلمانان

خوب دقت کنید؛ آن هفته عرض کردم، مدتی ما با این نویسندگان غربی کلنجار می رفتیم که شما به غلط ما مسلمانها را Mohammedan، یعنی محمدیها و پیروان محمد، می خوانید. ما به محمد پیامبر احترام می گذاریم و او را دوست داریم؛ اما لقب تاریخی ما، برحسب آنچه قرآن می خواهد، «مسلم» است. شما اشتباه می کنید که ما را به جای مسلمان، «محمدی» می نامید. خیلی فرق دارد! شما چون خودتان را

مسیحی نامیده اید [ما را هم به آن قیاس کرده اید]. یعنی قطبتان و محورتان مسیح است - تا آنجا که مسیح می آید مقدم بر خدای آفریدگار مسیح می شود: اول می شود پسر خدا، کم کم می شود شریک خدا، کم کم می شود همتای خدا، بعد هم می شود ادغام در خدا؛ آن هم ادغام این طرفی، یعنی آن قدر که نام مسیح در شما هست، اما نام خدا در شما نیست. این انحراف شماسست. ببخود کردید! پیغمبر ما و قرآن ما نمی خواست ما این طور باشیم. او نمی خواست ما محمدی باشیم. او می خواست ما خدایی باشیم؛ مسلم باشیم؛ تسلیم در برابر خدا. محمد برای ما چیست؟ رسول الله است. خیلی جالب است که قرآن تکیه دارد بر اینکه مسلمانها از دوره ای به بعد در تاریخ اسلام، دیگر «یا محمد» نگویند؛ بلکه بگویند «یا رسول الله». این نصّ قرآن است. بعضیها فکر می کنند قرآن خواسته با این ترتیب برای پیغمبر یک تشریفات درست کند. یعنی چون صدا کردن «محمد بن عبدالله» معمولی بود و هر کس دیگری را با نام صدا می کرد، قرآن خواسته برای محمد تشریفات قائل بشود. فکر نمی کنم این توجیه چندان توجیه مطلوب و مرغوب و مناسبی با روح اسلام باشد. آیا فکر نمی کنید که قرآن می خواسته توجه به شخص ارزنده پیغمبر (ص) هم در پرتو توجه به خدا باشد؟ وقتی او را «رسول الله» صدا می کنی، «پیامبر خدا» صدا می کنی، همان وقت به چه کسی توجه داری؟ به الله؛ به خدا. آیا لااقل نمی شود فکر کرد که این مسأله یک عامل مهم در تشویق مسلمانها به این امر است؟ بنابراین، به آنها گفتیم شما هم اشتباه تاریخی مرتکب می شوید و هم با این تعبیرتان نسبت به مسلمانان، ما را از خودتان متنفر می کنید. مدتهاست که متفکران و نویسندگان اسلامی با این نویسندگان غربی شرق ناشناس و شرق شناسها درگیری دارند که آقا، ببخود ما را Mohammedan نگویند؛ به ما بگویند مسلم؛ مسلمان. این اواخر دیده می شود که این نفس گرم در آهن سرد آنها اثر کرده و خوشبختانه در بسیاری از مقالات و کتابها می بینیم که عده ای از آنها ما را همان مسلم و مسلمان و امثال اینها می نامند.

دو نوع پیغمبر / امام دوستی

ما باید همواره با پیوند خدا، که اسلام و تسلیم بودن در برابر اوست، زندگی کنیم؛ چون این، عامل وحدت ماست. پیامبر اکرم به عنوان رسول الله و علی علیه السلام به عنوان امیرالمؤمنین و ولی الله با این عناوین در میان ما شناخته می شوند که عشق و گرایش ما به پیغمبر و امام حجاب پیوند ما با خدا نشود؛ بلکه کمکی به تقویت پیوند ما با خدا بشود. بحث همین جاست رفقا: پیغمبر دوستی و امام دوستی تو چگونه است؟ پیغمبر دوستی و امام دوستی حجاب و مانع، یا پیغمبر دوستی و امام دوستی راهنما و کمک؟ بحث اینجاست. من گمان نمی کنم هیچ مسلمانی پیدا بشود که بخواهد رابطه اش را با آورنده قرآن و حامل وحی خدا (پیغمبر بزرگوار) ضعیف بداند. مگر چنین چیزی ممکن است؟! هر کس مسلمان است خودبخود باید رابطه اش با قرآن و آورنده قرآن نیرومند باشد. چنین کسی اگر معرفتش بالاتر رفته باشد و مفسران و دانایان قرآن را، آنها را که بعد از پیغمبر با روح قرآن آشنا هستند (یعنی امامان را) بشناسد، باید پیوندش با آنها هم

قوی باشد. جای بحث نیست. پس بحث کجاست؟ بحث این است که پیغمبردوستی و امام دوستی دو حالت دارد: يك پیغمبردوستی و امام دوستی که تو را به خدا نزدیکتر می کند، و يك پیغمبردوستی و امام دوستی که حجاب پیوست تو با خدا می شود و تو را از خدا دور می کند. اما مگر چنین چیزی ممکن است؟ بله. اگر پیغمبر را به عنوان پیغمبر خدا و آورنده دین خدا و کتاب خدا و اجرا کننده حکم خدا دوست داشته باشی، این دوستی تو را به خدا نزدیک می کند. اما اگر عاشقِ شکل و شمایل و هیكل و نام و افتخارات پیغمبر باشیم چطور؟ این هم ما را به خدا نزدیک می کند؟ تلاش پیغمبر و تلاش ائمه همین بود. چرا ائمه ما این قدر در دوران زندگی خود از دست کسانی که آنها را وارونه می شناختند ناراحت بودند؟ اما چه نوع وارونگی؟ آنها نمی فهمیدند رابطه با امام باید چگونه باشد؛ لذا ائمه رنج بردند و اظهار ناراحتی کردند. برای اینکه این کار ضد مقام امامت، ضد مقام رسالت، ضد مقام نبوت، ضد مقام ولایت و پرچم داری امت از آب درنیاید. پس این آیات می خواهد همین را بگوید: لا تَمُوتُنَّ الا و اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ؛ سعی کنید تا آخرین لحظه مسلم و تسلیم در برابر حق و خدا باشید. «واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا»؛ همه بیاید بر محور خدا جمع بشوید؛ بر او تکیه کنید؛ او را پناه قرار دهید و دچار تفرق و جدایی نشوید. «واذکروا نعمة الله علیکم، اذ کنتم اعداءً فالّف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخواناً و کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها؛ کذلک یبیین الله لکم آیاته لعلکم تهتدون». شما در آتش جنگهای داخلی و دشمن شاد کن می سوختید و خدا شما را در پرتو ایمان به خدا نجات داد. چرا یادتان رفته؟ چرا باز به تفرق و جدایی می گرایید؟ قرآن اینها را می گوید و بعد - عنایت بفرماید؛ این بخش آغاز بحث زنده امر به معروف و نهی از منکر است - جلوگیری می کند. پس رها کنید این جداییها، این احساسات قومی و قبیله‌گی را؛ آن به هم پیوستگیهای کاذب را فراموش کنید. چه بشوید؟ «ولتکن منکم امةٌ یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون.» از شما انسانهای پراکنده و قبیله‌های پراکنده باید امتی به وجود آید دارای هدف و رهبری، با این مختصات: یدعون الی الخیر. وقتی در دنیا دعوت می کند، دعوتش به سوی نیکی باشد. وقتی قدرت پیدا می کنند و می توانند فرمان بدهند: یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر. به کارهای شایسته فرمان می دهند. کارهای ناشایسته و نادرست را غدن می کنند. چنین جماعتی است که رستگار و سعادت‌مند است: و اولئک هم المفلحون.

به شما دوستان عرض کردم که هر گاه قرآن را بدون توضیح ترجمه کنید خیلی معنی زنده و زنده کننده ای دارد. يك بار دیگر به این آیات توجه کنید. با گوش دل هم گوش دهید. خودخواهیها، قوم و خویش بازیها، قبیله پرستیها، قومیتها، همه را کنار بگذارید! از شما (منکم)، از همین شما انسانهای دچار پراکندگی، با يك انقلاب و دگرگونی و تحولی ریشه دار و زیر و رو کننده، باید امتی و جماعتی به وجود آید. جماعتی با خصلت امت؛ یعنی هدف و رهبری داشتن. مختصات این امت چنین است: «یدعون الی الخیر»؛ دعوتش به نیکی است. و اگر این دعوت پیش رفت و آن را به قدرت رساند، فرمانروایی اش:

«یأمرون بالمعروف»؛ فرمانروایی و فرمان دادنش به آنچه شایسته است. «وینهون عن المنکر»؛ وادار کردنش، مأموریتها ایجاد کردنش، غدغن کردن منکر و زشت و ناپسند است.⁽¹⁾

ص: 13

1-5. ادامه این بخش از نوار آسیب دیده است.

چه کسانی موظف به انجام امر به معروف و نهی از منکرند؟

به تفسیر و بحث پیرامون این آیه پرداخته بودیم: «ولتكن منكم أمة يذعون الى الخير و يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر؛ و اولئك هم المفلحون» (1). باید شما امت و جماعتی شوید که به نیکی و خیر دعوت می کنند و به معروف (شایسته و پسندیده) فرمان می دهند؛ و از منکر (ناشایسته و ناپسند) باز می دارند، و اینان اند رستگاران و سعادت‌مندان.

در هفته پیش این بحث مطرح شد که آیا این آیه مسلمانان را دعوت می کند که از میان ایشان گروهی و جماعتی با این مختصات (دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر) به وجود آید؟ آیا می گوید باید دسته ای از شما این کار را عهده دار شوند، یا می گوید جامعه شما و امت شما یکپارچه باید چنین جامعه و امتی باشد؟

ص: 14

1-6. آیه 104، سوره آل عمران (سوره سوم).

علت اینکه بعضی از این آیه برداشت اول را داشته اند و دارند وجود کلمه «مِن» است: «ولتكن منكم امة»؛ از شما «جماعتی» این طور باشند؛ یعنی بعضی از شما. ولی گفتیم که «مِن» در اینجا برای تبیین، برای بیان، برای نشو و برای همان ابتدا است. یعنی از این ماده شما مردم باید چنین جماعتی پدید آید. شما باید سازندگان چنین جماعتی باشید. این تعبیر هم در زبان فاسی، هم در زبان عربی و هم در زبانهای دیگر برای معادل «مِن» فراوان است. بخصوص وقتی ما در قرآن آیات دیگری در این زمینه می بینیم که مطلب را روشن می کند، جای ابهام نمی ماند. وقتی دنبال همین آیات، با فاصله پنج آیه، می خوانیم: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ، تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»، می بینیم که از «مِن» خبری نیست. شما، همه، بهترین امت و جماعتی بوده اید که برای مردم از بطن و شکم زمان و زمانه بیرون داده شده اید و امر به معروف و نهی از منکر می کنید. اینجا دیگر نمی گوید «گروهی از شما»؛ می گوید، «کنتم»: همه شما. در ضمن آیاتی که قبلاً تفسیر کردیم حتماً دوستانی که بودند این آیه را به یاد دارند: «وكذلك جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهداء على الناس ويكون الرسول عليكم شهيدا.» این آیه در آیات قبله، در سوره بقره (1)، بود. ما آنچنان شما را امت نمونه و جامعه نمونه ساختیم تا حجت و شهید و شاهد و گواه باشید بر مردم - بر همه مردم جهان. هر دو آیه يك مطلب را می گوید. جای کمترین تردیدی وجود ندارد که سه آیه «کنتم خیر امة اخرجت للناس»، «وكذلك جعلناكم امة وسطا» و «ولتكن منكم امة يدعون الى الخير»، هر سه می خواهند يك معنی را برسانند. در این جای کمترین تردیدی نیست.

بنابراین، یکی از مباحث آینده - که آیا امر به معروف و نهی از منکر واجب عینی است یا واجب کفایی است و کیفیت اجرای آن چگونه است - با مطالب متعددی، از جمله با مطلب مذکور، ارتباط پیدا می کند. از این نظر، کسی فکر نکند که امر به معروف و نهی از منکر واجب کفایی است. - نظرهای دیگر را بعداً بحث خواهیم کرد. «ولتكن منكم امة» می خواهد بگوید همه شما چنین امتی شوید. از شما باید چنین امتی به وجود بیاید که دعوت به خیر می کند؛ امر به معروف و نهی از منکر می کند. این تَمَّه آن بحث «منکم» هفته پیش بود. - چون بعداً از من سؤالهایی شد که نشان می داد این توضیح هنوز لازم است و جا دارد.

اینکه چگونه باید این امت امتی بشود با این رسالت، بحثی است که در پیش داریم. در آنجا ممکن است واجب کفایی پیش آید، اما نه به این عنوان «منکم»؛ چون این «منکم» کار را خیلی خراب می کند. ما بعداً خواهیم گفت [امر به معروف و نهی از منکر] واجب کفایی است، (يك تبیین لطیف ابتکاری است که خواهد آمد).

آن بحثی که امشب وعده داده بودیم این بود: «ولتكن منكم امة»، باید از شما امتی به وجود آید با این مختصات: «يدعون الى الخير»؛ دعوت به خیر می کنند. «یأمرون بالمعروف»؛ فرمان می رانند به معروف. «ینهون عن المنکر»؛ نهی می کند از منکر. برای اینکه خوب فهمیده شود که این آیه چه می گوید، باید شش کلمه را

ص: 15

خوب بفهمیم: یکی «یدعون»، دعوت می کند؛ یکی «خیر» (الی الخیر)؛ یکی «امر» (یأمرون بالمعروف)؛ «نهی»؛ «معروف»؛ «منکر». خیر، معروف، منکر، دعوت، امر، نهی. این کلمات باید کاملاً شناخته و شکافته بشود تا منظور از این آیه کاملاً برای ما روشن شود.

معنای (خیر)

«خیر» در زبان عربی از نظر لغت چند معنی دارد: نیکی، خوبی؛ نیک، خوب، به صورت صفت؛ خوبتر به صورت صفت تفضیلی؛ مال، ثروت.

«خیر» در قرآن کریم به معنی «بهتر» خیلی زیاد به کار رفته است. شاید نزدیک شصت بار در قرآن خیر به معنی «بهتر» به کار رفته است. برای نمونه، اجازه بدهید آیه ای را بخوانم تا دوستان قدری با زبان قرآن آشنا شوند. در آیه 106 سوره بقره می خوانیم: «ما ننسخ من آیهٍ أونسخها نأتی بخیرٍ منها او مثلها»؛ ما هر آیه و نشانه ای را که نسخ کنیم یا به دست فراموشی بسپاریم یا به عقب بیندازیم، بهتر از آن یا مانند آن را می آوریم. اینجا معلوم است که خیر به معنی بهتر به کار رفته است. از این قبیل در آیات قرآن فراوان است و در نزدیک به شصت آیه خیر به این معنا به کار رفته است. مثلاً: «والله خیر الرزاقین»؛ خدا از همه روزی رسانها بهتر است - بهتر و بهترین؛ چون در زبان عربی برای بهتر و بهترین يك کلمه وجود دارد. خدا بهترین روزی رسانها است.

معنای دیگر خیر، خوب و خوبی است. خیر در قرآن فراوان در این معنا به کار رفته است. مثلاً آیه 110 سوره بقره: «واقیموا الصلوة و اتوا الزکاة و ما تقدّموا لأنفسکم من خیرٍ تجدوه عند الله إن الله بما تعملون بصیر»؛ نماز به پا دارید و زکات پردازید، هر کار نیکی که جلوتر برای خودتان بفرستید، در رستاخیز آن را پیش خدا خواهید یافت؛ خدا بر آنچه شما می کنید بیناست. خیر به معنی مال و ثروت هم در قرآن به کار رفته است: «إن الإنسان لِرَبِّهِ لَکَنُودٌ وَ إِنَّهُ عَلٰی ذٰلِکَ لَشَهِیدٌ وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَیْرِ لَشَدِیدٌ»⁽¹⁾. انسان در برابر خدایش ناسپاس است و خودش هم خیر دارد و گواه این مطلب است، و او در دوستی خیر خیلی پروپا قرص و سختکوش و محکم است. در اینجا چه خیری مقصود است؟ اینجا آهنگ آیات چه آهنگی است؟ آهنگ نکوهش است یا آهنگ ستایش و مدح است؟ نکوهش. خیر در این آیه باید به چه معنی باشد؟ اگر به معنی خوبی یا خوبتر بود درست در نمی آمد. نمی توان گفت، «او در زمینه خیر دوستی سختکوش است». خیر اینجا فقط می تواند به معنی مال و ثروت باشد: «و آن انسان در پول دوستی و ثروت دوستی و مال دوستی خیلی پروپا قرص و محکم و سختکوش است!» این را به عنوان انتقاد و سرزنش و نکوهش انسان می گوید. خیر به معنی مال در چندین آیه دیگر نیز به کار رفته است؛ از جمله: «و ائی احببْتُ حَبَّ الْخَیْرِ عَن ذِکْرِ رَبِّی»⁽²⁾؛ دوستی مال سبب شد که من خدا را فراموش کنم.

ص: 16

1- 8. آیات 6 تا 8 سوره العادیات (سوره 100)..

2- 9. آیه 32، سوره صاد (38)..

اخيار (جمع خیر)، به معنی نیکان و برگزیدگان نیز در قرآن آمده است. خیرات، به معنی نیکیه‌ها نیز در قرآن آمده: «فاستبقوا الخیرات»⁽¹⁾؛ در راه نیکیه‌ها با یکدیگر مسابقه بگذارید. «و لو شاء الله لجعلکم أمةً واحدةً ولكن لیبلوکم فی ما آتاکم فاستبقوا الخیرات»⁽²⁾؛ اگر خدا می‌خواست همه شما را یک جماعت و دارای یک راه و روش می‌کرد، اما او خواست تا شما را در راه‌های مختلف بیازماید. بنابراین، از این راه‌های گوناگون و امکانات گوناگون استفاده کنید و در راه خیرات و نیکیه‌ها با یکدیگر مسابقه بگذارید.

پس خیر در قرآن به معنی نیک، خوب، نیکتر، خوبتر، آدم خوب، مال و ثروت به کار رفته است. حالا بفرمایید ببینیم که در این آیه کریمه ای که مورد بحث ماست خیر به کدام یک از این معانی است: «ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر»؛ شما تبدیل شوید به امتی که به خیر دعوت می‌کند. اینجا خیر به معنی ثروت نمی‌تواند باشد. - البته عده ای از مسلمانها که مسابقه در ثروت می‌گذارند بدشان نمی‌آید که خیر در این آیه به معنی ثروت باشد، تا بگویند ما مطیع فرمان هستیم! خدا خودش به ما فرموده امتی باشیم که به مال و ثروت دعوت کنیم! پس خیر در آیه به معنی ثروت و مال نیست. اما به معنی نیکوتر چطور؟ «ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر»؛ شما تبدیل به امتی شوید که به آنچه بهتر است دعوت می‌کند. این می‌تواند معنی آیه باشد و به معنای آن می‌خورد، اما با توجه به جمله‌های بعدی متوجه می‌شویم که زمینه، زمینه صفت تفضیلی و برتری نیست؛ چون بعدش می‌گوید: «یا مرون بالمعروف»، به معروف فرمان می‌دهند و در معنی معروف حتماً جنبه تفضیلی و برتری نیست. بنابراین، یک قرآن‌شناس می‌تواند با همین تحلیل پی‌برد که منظور از خیر در آیه همان معنی اول است: نیک و نیک به صورت مطلق. در این صورت معنای آیه چنین می‌شود که «شما باید به جماعتی تبدیل شوید که به آنچه خوب است دعوت می‌کنند»؛ دعوت‌کنندگان به خوب و خوبی. من با اینکه گهگاهی می‌خواهم بحث را ادامه بدهم، اما خیلی از یک بحث تحلیلی یکنواخت خوشم نمی‌آید. بهتر است کمی هم، تا آنجا که میسر است و در این شرایط می‌شود، تطبیق کنیم. بالاخره باید ببینیم خودمان چند مرده حلاجیم. امروز امت ما امتی است که می‌تواند بگوید من امتی هستم که سر چهار راه‌های جهان ایستاده‌ام و مردمی را که دارند در این رهگذر زندگی می‌روند، فرا خوانم و بگویم بیایید؛ ما شما را به این سمت دعوت می‌کنیم. آنها نیز وقتی نگاه می‌کنند می‌بینند، به! همه خیر و نیک است. آیا ما می‌توانیم ادعا داشته باشیم که چنین امتی هستیم؟

برادران و خواهران عزیز، قرن‌ها ما مسلمانان ناقص، - ما که در هیچ دوره ای مسلمان کامل نبوده ایم، حتی مسلمان هشتاد درصد هم نبوده ایم؛ در هیچ دوره ای! حتی دوره پیغمبر؛ حتی دوره علی علیه السلام؛ ولی همین مسلمانان نیمه مسلمان ناقص، قرن‌ها - در دنیا چنین رسالتی را واقعاً ایفا کردیم. یعنی هوشمندان و روشن بینان دنیا وقتی به اطراف جهان نگاه می‌کردند و می‌خواستند ببینند آیا بر روی هم، زندگی معنوی و مادی، اجتماعی و علمی، مدنی و قضایی و سیاسی یک امت در دنیا می‌تواند به عنوان نشانی آنچه خوب است معرفی شود یا نه، یک جامعه بیشتر نمی‌یافتند: جامعه اسلام. بردارید تاریخ گسترش اسلام را مطالعه

ص: 17

1-10. بقره (148) 2؛ مائده (48) 5.

2-11. مائده (48) 5.

کنید؛ نه آنچه به قلم مسلمانها نوشته شده، تا فکر کنید که اینها خواسته اند از خودشان تعریف کنند؛ بلکه آنچه عده ای از غیر مسلمانها نوشته اند. همین جزوه کوچک «پیشرفت سریع اسلام» را که آن خانم ایتالیایی چندی قبل به انگلیسی نوشته و بعد به فارسی ترجمه شده بردارید مطالعه کنید. او می گوید مسلمانان و سربازان اسلام و مسلمین - که همه سربازند و همه مبلغ - پیروزی به بالهانشان بسته شده بود. هر جا می رفتند قبلاً آنجا در برابرشان راه گشوده بود. چرا؟ چون توده های خلقهای مردم سرزمینهای دیگر شنیده بودند که اینها هر چند خشونتها و گاهی بزن بکشها و بگیربندهایی هم دارند، اسرای جنگی هم می گیرند و غنیمت هم می برند، اما با تمام این احوال از حکومتهای فاسد محلیشان به مراتب بهترند. وقتی آنها را مقایسه کنید می بینید اینها حاملان خیرند؛ حاملان عدل اند؛ آورندگان زندگی بهترند. مسلمین به عنوان دارندگان و آورندگان زندگی بهتر، زندگی خوب، به نسبت آنچه مردم دیگر داشتند، شناخته می شدند. در همین ایران: پیشرفت اسلام در ایران تا چند درصد می تواند به شمشیر برنده و جنگاوری سربازان و فرماندهی با لیاقت فرماندهان لایق سپاه اسلام مربوط باشد؟ در آن حدی که اسپهبدان و سپهسالاران یزدگرد و امثال او می خواستند جلو این نهضت را بگیرند. در حد از میان برداشتن مانع. وگرنه آنچه اسلام را در این سرزمین خانگی کرد، آیا شمشیر و نیزه و تیر و کمان سپاهیان اسلام بود؟ آیا تندی و تجاوز برخی از افراد سپاه اسلام بود؟ آیا آتش سوزیهای نابجای احتمالی برخی از سپاهیان اسلام بود؟ آیا اینها می توانند اسلام را در يك جا خانگی کنند؟ نه! چه چیز می تواند اسلام را يك جایی خانگی کند؟ اینکه آدرس خیر باشد؛ نشانی خیر باشد؛ آورنده خیر و صلاح باشد. اینکه وقتی همین ایرانی مسلمان می دید اگر به فکرش خطور می کرد که بخواهد یزدگرد را ببیند، جزو آن آرزوهای محال بود. باید از هزار در و دربند می گذشت؛ آن هم سجده کنان و بر خاک افتان، تا در برابر یزدگرد ظاهر می شد. حالا همین شخص می رفت مدینه. همین عمر را، - همین عمر که تندها و برخی از کارهایش به عنوان کارهای نامناسب برای جانشین پیامبر اکرم، صلوات الله و سلامه علیه، مورد انتقاد و خرده گیری بجا واقع می شود - می دید؛ می دید که فرماندار این سرزمین وسیع و پهناور، مثل يك مرد معمولی با يك پیراهن معمولی، با يك لباس معمولی، بدون تشریفات، بدون در و دربند، گوشش آماده است برای اینکه همین آقا برود تنگ گوشش شکایت کند. دید عجیب! واقعاً دوست داشتی است. از شما می پرسم، همین امروز... حالا چرا بروم آن بالا بالاها و سر آن مسائلی که دوردست است. همین شما امروز اگر با يك مسئولی، خواه مسئول اداره بخش، یا يك کار محلی، یا يك عالم دینی، روبرو شوید و ببینید تماس گرفتن به او کار آسان و راحت و بی تکلفی است و می شود با او نشست، برخاست، حرف زد و برای اینکه آدم چهار کلمه با او حرف بزند لازم نیست که چند سال آداب و القاب یاد بگیرد، مبادا يك لقبی را نابجا به کار ببرد مثلاً به جای اینکه بگوید «عرض می کنم»، بگوید «عرض می کنیم»، یا به جای «فرمودید»، بگوید «عرض کردید»، - خیلی ساده بگوید «گفتم؛ گفتم»... چقدر برای شما دلنشین است و جاذبه دارد!

شما همین حالا وقتی می شنوید که زمامداران و رهبران فکری و سیاسی و اجتماعی برخی از جامعه های غیر اسلامی در میان مردم اند، با مردم اند، مثل مردم زندگی می کنند، چقدر برای شما جاذبه دارد؟ اما وقتی ببینید که در جامعه های اسلامی کمتر رهبری را می توانید پیدا کنید که يك دهم او هم کم تکلفی داشته باشد و ارتباط گرفتن با او ساده، آسان و معمولی و بدون به کار بردن جمله ها و کلمات و تشریفات و آداب و القاب باشد، برای شما چندان آور می شود. هرکس، در هر مقامی، در جامعه اسلامی، اسیر القاب و آداب و تشریفات باشد، دور از اسلام است. اگر ما با صراحت لاقل از خودمان انتقاد می کردیم... می گوئیم آقا لاقل برای خودمان القاب درست نکنیم تا مسابقه القاب شروع بشود. مقامات روحانی يك جور، مقامات غیر روحانی يك جور. اقلاً من عالم دینی دیگر اسیر القاب نباشم. وای به اینکه يك منبری در مجلسی که يك مرجعی حضور دارد بالای منبر برود و اولاً دعا نکند، یا اگر هم دعا کرد «حضرت آیت الله العظمی» نگوید! اگر کلمه «عظمی» افتاد دیگر هیچ! این چیست؟ کجای این به اسلام می خورد؟ خوب، وقتی من عالم دینی اسیر آیت الله و آیت الله العظمی باشم، دیگر می توانم رهبر مبارزه با تشریفات در قشرها و گروههای دیگر بشوم؟- می گویند يك مرد صالحی از يك دکان قصابی در محل گوشت می خرید. این مرد در خانه اش يك گربه داشت. وقتی به دکان قصابی می رفت تا گوشت بخرد، مرد قصاب که آن آقا را دوست داشت، علاوه بر پنج سیر گوشتی که به او می داد، کمی هم آشغال گوشت جمع می کرد و می گفت برای گربه آقا. يك روزی آن مرد آمد گوشت بخرد، دید قصاب مرتکب يك خلاف شد. به حکم وظیفه لازم می دانست که با خلاف او مبارزه کند و به او تذکر بدهد. ناگهان یاد گربه اش افتاد. پیش خود گفت اگر من به قصاب بگویم این کار را نکن حتماً اولاً گوشت خوب به من نمی دهد؛ در ثانی، اگر هم گوشت بدهد دیگر آن آشغال گوشت را برای گربه ام نمی دهد. او چون مرد خودساخته ای بود آن روز گوشت نخرید و به خانه رفت. گربه را از خانه بیرون کرد و خود را از این تعهد آزاد کرد. برگشت و به دکان قصابی آمد و گفت پنج سیر گوشت بده؛ در ضمن گفت، آقای قصاب باشی، فلان کاری که تو کردی درست نیست. قصاب ابرو در هم کشید و گوشت را به آقا داد و گفت امروز از آن آشغال گوشتها که هر روز می دادم خبری نیست؛ گربه ات از این به بعد بی غذا می ماند. مرد گفت اشتباه می کنی بنده خدا! من اول به خانه رفتم و گربه را از خانه بیرون کردم، بعد آمدم به تو انتقاد و خرده گیری کردم. آقای من! من و تو باید اقلاً گربه را از همان اول بیرون کنیم. اگر قرار شد که بتوانند من را با آداب و القاب و احترامات... آن کوچولو که آن شب اینجا بود و باز هم بیخبر از وارد شدن من بود، وقتی من وارد شدم گفت صلوات ختم کنید! یکی از دوستان هم چیزی به او گفت. من او را صدا کردم و گفتم بیا اینجا کوچولو جان ببینم! به او گفتم صلوات ختم کردن چیز خوبی است... آنچه به او گفتم این بود که صلوات برای احترام به پیغمبر و خاندان و پاکان از خاندان پیغمبر است، نه برای احترام به من. خواستیم این احترام برای خود پیغمبر و خاندان و پاکان خاندانش محفوظ بماند. اگر قرار باشد که بنده را بتوانند با يك صلوات ختم کردن، و نکردن، اسیر کنند... اگر مطابق

میل رفتار کنم، هر جایی بروم برایم صلوات ختم می کنند؛ ولی اگر يك خرده خلاف میل، حقیقی کردم و مردم پایی نکردم، جیره صلواتم را قطع کنند، آن وقت دیگر من به درد کار نمی خورم.

زمانی در منطقه ای مسئولیتی بزرگ را بر عهده داشتم و راهی را که باید بروم می رفتم. برخی از کارگردانان آنجا اطلاع دادند که به فلانی بگویند ما همه جور احترامات برای شما قائل هستیم؛ اسم شما را بی وضو نمی بریم؛ چنین می کنیم، چنان می کنیم؛ اما شما چرا چنین می کنید و اصلاً رعایت نمی کنید که آخر ما هم اینجا هستیم؟ گفتیم از قول من به این آقایان سلام برسانید و بگویند که من خودم را این جوری بار آورده ام که برای من چه با آداب و القاب سخن بگویند و چه بی آداب و القاب... نمی گویم هیچ برایم فرق نمی کند؛ مدعی چنین ملکه ای نیستیم؛ فرق می کند، اما اسیرش نیستیم. شاید خوشم بیاید که با من با احترام و با آداب و القاب سخن بگویند، اما این خوش آمدن لااقل مرا اسیر نکرده است. این قدر توانستم خودم را بسازم که اسیر این القاب نباشم. اینها خیال می کردند... چون معمولاً گاهی در نامه هاشان خیلی القاب برای من به کار می بردند و فکر می کردند لابد دیگر طبق معمول این را با این القاب می خریم - چه مفت و ارزان! حیف نیست عالم دین اسیر القاب باشد؟ این تازه يك بند نازک است. بندهای آهنین داریم! آنها چه؟ جامعه ما باید در وارستگی، سادگی روابط مردم با بزرگترهای جامعه، آدرس و نشانی باشد. می خواهید نشانی به شما بدهیم که کجا رابطه بین توده ها و مردم و رهبران و اداره کنندگان، رهبران فکری و سیاسی اجتماع، ساده و طبیعی و آدم واره است؟ بیایید دستتان را بگیریم و شما را به جامعه اسلامی ببریم. آیا روزی جامعه ما چنین آدرسی بود یا نبود؟ جامعه اسلامی و امت اسلامی بر سر چهار راه زندگی دنیا مدتها می توانست، به نسبت، ادعا کند که من آن امتی هستم که هر گوشه دنیا بخواهند برای زندگی براساس خیر مثل بزنند به من مثل می زنند؛ چشمهای روشن بینان و آرزومندان صلاح و اصلاح و خیر جهان به سوی ما دوخته است. روزی می توانست چنین ادعایی بکند با تمام عیبهایش. ما خیلی عیب داشتیم، ولی با تمام این عیبها در چنین جایگاهی در دنیا قرار داشتیم. کجا باید معلومات و تکامل علمی را یاد گرفت؟ به کدام مدرسه عالی برای آگاهی از بالاترین معلومات روز باید رفت؟ به مدارس عالی سرزمین اسلام. این تاریخ علم است. این تاریخ را که ما نوشته ایم. این تاریخ علم را پی روستو نوشته؛ آن دیگری تاریخ علوم نوشته؛ ویل دورانت 1 ریخ تمدن، 3 تاریخ تمدن نوشته؛ بردارید مطالعه کنید. ببیند در طول چند قرن مدارس ما آدرس خیر علم بود. مگر علم خیر نیست. ما هم می توانستیم بگوئیم بر فراز يك بلندی، مشرف به راههای گیتی و جهان ایستاده ایم؛ همه مردم دنیا را دعوت می کنیم که به سمت علم بیایند. امروز چه؟ پنجاه سال پیش چه؟ صد سال پیش چه؟ دویست سال پیش چه؟ سیصد سال پیش چه؟ چهارصد سال پیش چه؟ پانصد سال پیش چه؟ متأسفانه چند قرن است آهنگ انحطاط داریم؛ آهنگی بس خطرناک، بس آزاردهنده. الان هم که اینجا نشستیم ایم اگر یکی از دوستان پرسد، «من برای تحصیل در فلان رشته فنی، در فلان رشته پزشکی، داروسازی، در فلان رشته علوم مربوط به نفس و روان (روانشناسیهای مختلف)، در فلان رشته اجتماعی و

اقتصادی، می خواهیم درس بخوانم؛ کجا بروم که از همه جا بهتر باشد؟» آیا يك دانشگاه در سرزمین اسلام نشان دارید که به او آدرس بدهید و بگویید به آنجا برو و من تو را به سمت خیر فرستاده ام؟ وای بر ما! با پیشرفتی که ممکن بود اینکه می گویم «ممکن بود»، چون بحمدالله امید آن هست که گروههای بیدار شده امت اسلام این راه را بر بیگانگان ببندند مؤسسات شرق شناسی و اسلام شناسی و شیعه شناسی دیگران و بیگانگان در زمینه شناخت اسلام، شرع و تشیع داشته باشند، به راستی مدتی برای ما این نگرانی پیش آمده بود که نکند چند صباحی دیگر که بگذرد، اگر جوانی پرسید فلانی، اگر من بخوام به جایی بروم که سیستماتیک و منظم و شسته و رفته و جاندار و روحدار و به دردخور و نتیجه ده، درباره اسلام یا تشیع درس بخوانم و مطالعه بکنم، آن وقت ما ناچار شویم آدرس آن مدارس را به او بدهیم. این برای ما خیلی خفت آور بود. یکی دو سال قبل شنیدم چند جوان ژاپنی که در کشور خودشان در رشته های شرق شناسی و دین شناسی کار می کردند، برای تحصیل در این زمینه ها به ایران آمدند و به قم معرفی شدند و حتی در برخی از مؤسسات به نسبت شکلدار قم شروع به تحصیل کردند، اما بیش از مدت کوتاهی نتوانستند بمانند و رها کردند و رفتند. یعنی ما حتی الان عرضه نگهداری جوانهایی را که از جامعه های دیگر برای تحصیلات درباره علوم اسلامی و شیعی به جامعه ما می آیند نداریم.

آیا ما دیگر امتی هستیم که سرفراز باشیم و بتوانیم سر بلند کنیم و بگوییم داعی به خیریم؟ «ولتكن منكم امة يدعون الى الخير»؛ به امت و جماعتی تبدیل شوید که دعوت کننده به خیر است. حال که معنای «خیر» معلوم شد به سراغ «دعوت» برویم.

معنای (دعوت به خیر)

دعوت به خیر یعنی چه؟ آیا دعوت به خیر به این صورت است که مثل آدمهای خودستا دائماً کاغذ برداریم، قلم به دست بگیریم، منبر برویم، سخنرانی کنیم، نشسته یا ایستاده یا بالای منبر یا پشت میز خطابه و تریبون، بگوییم این ما هستیم که دارندگان این امتیازات هستیم، و شروع کنیم مفاخری را بشماریم که یا اصلاً وجود ندارد و وجود نداشته و يك مشت خیال و ادعاست، یا اینکه اگر هم وجود داشته از قبیل من آنم که رستم بُود پهلوان است؟ یعنی بگوییم يك وقتی در جامعه ما چنین افتخاراتی بوده، اما حالا خبری نیست. آیا منظور از دعوت به خیر این است؟ این که مشمژکننده است! یعنی واقعاً اسلام گفته آهای مسلمانها، آهای اوس و خزرجی که مسابقه در افتخارات قومی را شروع کردید و می خواهید از این راه دومرتبه کینه های دیرینه را زنده کنید، رها کنید؛ امتی باشید دعوت به خیر کنید. یعنی به جای آن اشعار حماسی و حماسه سراییهایی که در زمینه افتخارات قومی و نیاکانی داشتید، حالا بیایید حماسه درباره اسلام، قرآن، پیغمبر، علی بگویید؟ آیا منظور از دعوت به خیر این است؟ یا آن است که امام، علیه السلام، به شیعه

می گوید: «و كونوا دعاة الناس الى انفسكم بغير السننكم»؛ مردم را به خویشتن و راه خویشتن دعوت کنید با غیر زبانتان؟

«و كذلك جعلناكم امةً وسطاً لتكونوا شهداء على الناس»؛ جامعه نمونه شوید تا هر انسان منصف جستجوگر در دنیا مبلغ شما بشود. در این صورت دیگر احتیاجی به اینکه شما برای بیگانه مبلغ داشته باشید وجود ندارد. در این دنیا يك جامعه كوچك نمونه اسلامی ساختن بهترین تبلیغ است؛ چه برای داخل و چه برای خارج. چون همه ما از بس حرف زدیم و حرف شنیدیم و خوانده ایم...

دنیا در پی یافتن راههای عملی برای بهتر زیستن است، نه راههای ادعایی. نسل جوان خودمان هم همین طور. هر جا، به هر مقدار، عمل به معیارهای اسلامی سراغ داشته باشد دیگر هیچ احتیاجی به تبلیغ نیست؛ خود بخود دل و جان و فکر و ایمان او آنجاست.

دیروز با دوستی پیرامون درس تعلیمات دینی در مدارس صحبت می کردیم. این دوست ما خودش دبیر یکی از رشته های علوم بوده و حالا هم کمی تدریس می کند و در تهیه کتابهای علوم به عنوان يك صاحب نظر همکاری دارد. این مرد سالخورده آذربایجانی که مربوط به نسل امروز نیست، جمله ای گفت. این جمله را مکرر خود ما هم گفته ایم و از دیگران شنیده ایم، اما چون بیان آن تازه است آن را برای شما نقل می کنم نه اینکه چون این جمله تازگی دارد. این رویداد، تازه است. می خواهم عرض کنم که این فکر هنوز در جامعه تر و تازه است. گفت فلانی، واقعه این است که آن تعلیمات دینی که هدفش صرفاً مبارزه با کمونیسم و توجیه کننده وضع موجود باشد سنار نمی ارزد. چه خوب می گفت! کجای کاری؟ مطمئن باش آن تعلیمات دینی و تبلیغات دینی که صرفاً آهنگش کوبیدن کمونیسم باشد به دلها نخواهد نشست. کاری کن که در پرتو اسلام زندگی انسانیت و اسلامیت و بهتر و یکتاپرستانه تر و با عدل و داد همراه تر در برابر دیدگان جوان جستجوگر بنهیم؛ والا هر قدر بر گوش او بخوانیم، او يك خبر در روزنامه می خواند، يك تصویر در روزنامه می بیند، يك گزارش در تلویزیون می بیند، يك فیلم در فلان جا می بیند، از زندگی دیگران و وضع دیگران و شکل کار دیگران مطلع می شود و دلش در خانه دیگران است، هر چند تنش در سرزمین ایران باشد. چرا با واقعیات شوخی می کنیم؟ چرا نمی خواهیم لمس کنیم که دعوت به خیر در اسلام، شاید ده درصد هم به زبان نبود، و شاید بیش از نود درصدش به عمل بود؟

تاریخ مسلمان شدن این سرزمین آندونزی را بردارید مطالعه کنید. این سرزمینی که امروز نزدیک به صد میلیون مسلمان در آن هست چگونه مسلمان شد؟ واعظ به آنجا رفت؟ مبلغ به آنجا رفت؟ یکی دو هفته پیش يك جوانی به منزل ما آمد:

- سلام علیکم!

- و علیکم السلام.

- (با يك هیكل حق به جانب:) بنده فلانی هستم؛ مبلغ اسلامی در آمریکا.

- خوب بفرمایید آقا؛ چه درسهایی خوانده اید؟

- هیچی؛ دو سه سال بعد از دیپلم یک خرده از این ادبیات عربی... یک چیزهایی خواندم؛ به اندازه یک مبلغ. (این قدر مبلغ را یک دستی می گرفت که می گفت به اندازه یک مبلغ چیز یاد گرفتم!)

- خوب، دیگر چی؟ ...

اگر این مطالب را در مجالس نقل می کنم برای این است که رفقای نزدیک به من می دانند که من خودم را در دسترس انتقاد شخصی از خودم، انتقاد به عمل خودم، به زندگی خودم، به کار خودم قرار داده ام. پس حق دارم که اینها را با شما دوستان مطرح کنم. وقتی نسبت به خودم اجازه می دهم - اجازه می دهم چیست، اصلاً دعوت می کنم - میل دارم انتقاد بشود، بنابراین حق دارم از قشرمان هم انتقاد کنم.

به او گفتم آقا، خوب، از نظر خودسازیه‌ها و اینها چه؟ باید اسلام بیشتر در عمل شما آنجا مجسم باشد. از روی شوخی (اما از آن شوخیهایی که گاهی از دل برمی خیزد) گفت: اسلام اگر برای همه چیز خوبی نیست، برای ما که بحمدالله چیز خوبی است؛ پلو و مرغ و خورشید و اینها همیشه روبراه است. بعد دست کرد از جیبش نوشته ای به انگلیسی در آورد که ترجمه ادعایی بود اینکه می گویم «ادعایی» به این دلیل است که اصل مدرک نبود تا ببینیم چه اندازه صحیح است. ترجمه ادعایی نوشته ای بود که از یکی از علمای برجسته و بنام گرفته بود. نوشته بود «چون جناب ثقة الاسلام...» «ثقة الاسلام! یعنی کسی که امین اسلام است!» «سبب مرحوم فلان، برای تبلیغ عازم آمریکا هستند، به مؤمنین توصیه می شود که از وجود ایشان استفاده کنند و از تبلیغات ایشان بهره ببرند.» این نوشته را داده بود به دارالترجمه دادگستری ترجمه رسمی کرده بودند و آن را در جیبش گذاشته بود. من نمی دانم که این تا چه حد صحیح بود و آیا واقعاً از آن آقا بود یا نه، ولی واقعاً متأثر شدم. بفهمی - نفهمی، در حدی که در برخورد اول می شود ظرفیت اثر یک مطلب را در یک فرد تشخیص داد، به او حالی کردیم که تو اقلاً خانه من اشتباهی آمده ای؛ بیخودی اینجا آمدی. گفت من را راهنمایی کنید. گفتم دو راهنمایی به شما می کنم: یکی اینکه شما از خودتان درباره اسلام یک کلمه هم حرف نزنید. فقط حق داری اگر برخی از نوشته های افراد صاحب نظر را به فارسی می فهمی به انگلیسی بیان کنی. دوم اینکه سعی کن آنجا سوژه روزنامه های ضد اسلام نباشی؛ - چون هیکل خیلی خوبی برای سوژه روزنامه های ضد اسلام آنجا بود! بعد گفت که بله آقا، من قم بودم؛ طلاب جوان خیلی با علاقه پیش من می آمدند و خیلی خوشحال بودند. گفتم خدا آنها را هدایت کند! با این جمله مطلب را تمام کردیم. - مثل اینکه بعضی از دوستان حاضرمان هم آن شب تشریف داشتند. اسلامی که این جور بخواهد تبلیغ بشود، شما اقلاً برای تبلیغش پول ندهید؛ مایه نگذارید؛ حمایت نکنید؛ تشویق نکنید؛ احترام نگذارید؛ ارج ننهید. اینها تبلیغ اسلام نیست. تبلیغ اسلام راهش این است که اقلاً خود این آقا که پا می شود به آنجا می رود نمونه عملی زندگی اسلامی باشد. راست باشد؛ درست باشد؛ با آگاهی حرف بزند؛ از روی ناآگاهی سخنی نگوید - نه درباره اسلام، نه درباره مکتبها و ادیان دیگر -؛ دغلی نکند؛ دکانداری

نکند؛ بهره‌کشی نکند؛ با دیگران با رفتاری متناسب با اخلاق اسلامی رفتار کند. این است تبلیغ اسلام! در سرزمین آندونزی نه از این قبیل مبلغین و نه حتی از آن مبلغین زبردست، هیچ‌کس نرفت. چند تا مسلمانی که در رفتار و اخلاق و کارشان جذبه‌های يدعون الی الخیر دیده می‌شد رفتند و... يدعون الی الخیر خلاصه می‌شود در این جمله: امتی باشید که وقتی به دیگران می‌گویید بیایید مسلمان شوید، بیایید به اسلام و امت اسلامی پیوندید، خود بخود، بدون تفسیر و توضیح شما، معنایش این باشد که بیایید به سوی خیر؛ حی علی خیر العمل؛ حی علی خیر الحیوة. خود بخود تفسیر هم نخواهد؛ توضیح هم نخواهد.

ولتکن منکم امة يدعون الی الخیر: تبدیل شوید به امتی که دعوت‌کننده هستید، صدایتان بلند است، بانگتان در دنیا بلند است، بانگی که مردم را دعوت به خیر می‌کند، اما نه به این صورت که ادعا کند ما خیر هستیم یا آیین ما راه خیر است و آیین برتر است. این القاب را نمی‌خواهد. همین قدر که بگویید به سوی ما بیایید، وقتی مردم چشمشان را باز می‌کنند و شما را می‌بینند، می‌فهمند که آنها را دعوت به خیر کرده‌اید. این آن چیزی است که ما از این جمله اول از آیه کریمه می‌فهمیم. دو جمله بعد باید با هم مورد بحث قرار بگیرد (یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر). دوستانی که اهل مطالعه باشند می‌توانند برای جلسه آینده پیرامون این چهار کلمه (معروف، منکر، امر و نهی) مطالعه بفرمایند.

نمی‌دانم که آیا ما می‌توانیم این چهار مطلب را در يك جلسه معنا کنیم یا چون بحث امر و نهی احتیاج به تفصیل بیشتری دارد ناچار می‌شویم بیش از يك جلسه به آن پردازیم.

«کنتم خیر امة اخرجت للناس، تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تؤمنون بالله»⁽¹⁾؛ شما بهترین جامعه ای بوده اید که برای بشریت بیرون داده شده اید. به کارهای شایسته فرمان می دهید و از کارهای ناشایست ممانعت می کنید و به خدا ایمان می آورید.

در مجموعه آیاتی که مورد بحث و تفسیر ما بود، در همین مجموعه سه نوبت از امر به معروف و نهی از منکر و مسابقه در راه نیکبها و توجه به نیکب یاد شده است. آیه ای که در آغاز بحث تفسیرمان بود این آیه بود: به خیر فرمان می دهند؛ از آنچه ناشایست است جلوگیری می کند، و تنها اینها هستند که سعادت‌مندند. باز در نوبت سوم، در این آیات از آن گروه از اهل کتاب یاد می کند که به امر به معروف و نهی از منکر و خیرات و نیکبها توجه دارند. «لِیسُوا سِوَاءً مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ یَتْلُونَ آیَاتِ اللّهِ آنَاءَ اللَّیْلِ وَ هُمْ یَسْجُدُونَ. یؤمنون بالله و الیوم الآخر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یسارعون فی الخیرات و اولئک من الصالحین.»⁽²⁾ همه اهل کتاب (همه یهود و نصاری) یک جور نیستند. برخی از آنها مردمی هستند که قائم اند، ایستاده اند، رستاخیز دارند، آیات خدا را در آن لحظات تاریک شب می خوانند و بر درگاه

ص: 25

1-12. آل عمران 3، آیه 110.

2-13. آل عمران (3)، آیات 112 و 113.

پروردگار سجده می گزارند. به خدا ایمان دارند، به روز بازپسین ایمان دارند، به معروف و شایسته فرمان می دهند، با منکر و ناپسند و ناشایست درگیری دارند و در راه خیرات و نیکیها به مسابقه و مسارعه و اعمال سرعت هر چه بیشتر می پردازند. اینها از شایستگان اند.

آیات متعدد دیگری نیز در قرآن هست که عموماً به شکلی از امر به معروف و نهی از منکر یاد می کند. برای اینکه معنی معروف و منکر و امر و نهی، که موضوع بحث این شبهاست، بهتر روشن بشود، مناسب می دانم آیات مذکور را بخوانم. يك نکته قابل ملاحظه این است که مسأله امر به معروف و نهی از منکر حتی قبل از به وجود آمدن جامعه اسلامی به قدرت رسیده در مدینه، در تعالیم اسلام آمده است؛ یعنی آن وقتی که پیغمبر و مسلمانها هنوز در مکه بودند. در سوره اعراف آیه 157 از زبندگان قوم موسی یاد می کند که با او به میقات رفتند؛ در آنجا برای خودشان در راه خدا دعا می کنند و از پروردگار پاسخی می گیرند. پاسخ پروردگار این است: عذاب من (سختیها و شکنجه ها از جانب من) به کسانی می رسد که من آنها را شایسته این عذاب و مستحق عذاب بدانم، و رحمتم همه جا را فرا گرفته است. بنابراین، رحمت خود را مقرر خواهم داشت برای: «لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وِ يُوْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ. الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ، يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحَلِّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يَحْرِمُهُمُ الْخَبَائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْإِغْلَالَ الَّذِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ؛ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوهُ وَ نَصَّوهُ وَ اتَّبَعُوا النَّوْرَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.» آنها که پیروی خواهند کرد از پیامبر امی که از اهل کتاب نبوده؛ همان پیامبری که از او در تورات و انجیلی که نزد ایشان است یاد شده و نامش را در آن نوشته می یابند. پیامبری که آنها را به آنچه شایسته است فرمان می دهد و از آنچه ناشایسته است باز می دارد. پاکیزه ها را برایشان حلال اعلام می کند و پلیدها را بر آنها حرام اعلام می کند. بار سنگینی را که بر دوش آنهاست از دوششان برمی دارد و غلها و بندهایی را که بر آنها زده شده از آنها باز می کند. کسانی که به چنین پیامبری ایمان بیاورند و او را یاری کنند و حامی او باشند و دنبال نور و روشنی که به او نازل شده باشند، برآستی رستگارند.

از امر به معروف و نهی از منکر در کنار حلال اعلام کردن طیبات (چیزهای پاک و پاکیزه) و حرام شناختن خبائث (چیزهای پلید) یاد می کند. آزاد کردن انسانها از بارهای سنگینی که جسم و جانشان را تحت فشار قرار داده. آزاد کردن انسانها از غلها و بندهایی که بر گردن و دست و پایشان آویخته. آمدن نور و روشنی و روشننگری برای زدودن ظلمات و تاریکیهایی که بر سر راه بشر قرار گرفته. - خواهش می کنم روی تك تك این جملات دقت کنید، چون بعداً هنگام نتیجه گیری نهایی با آنها کار داریم.

از رسالت پیغمبر قبل از آمدن او با این خصلتها یاد می شود: پیامبری از جانب خدا مردم را به معروف و شایسته دعوت می کند، از منکر باز می دارد، پاکیزه ها و خوبها را حلال اعلام می کند، پلیدها و بدها را حرام اعلام می کند، بارهای سنگین بر دوش بشریت را از دوششان پایین می نهد، غلها و زنجیرها و بندها را

از او برمی دارد و نور و روشنی و روشنگری با خود می آورد. خوب، اگر امروز در دنیا چنین پیغمبری با همین خصلتها ظهور کند، کسانی که او را با این مختصات می شناسند، اگر مزاج بیمار، منحرف و تباه شده نداشته باشند، خود بخود به دنبال او می روند. (فالذین آمنوا به و عزّروه و نصرّوه و اتّبعوا التّور الذی أنزل معه اولئک هم المفلحون.) مردم خود بخود دنبال چنین پیامبری می روند و خود بخود آنها هم رستگارانند.

آیه 164 از همین سوره [اعراف]، از گذشته (از قبل اسلام) از میان بنی اسرائیل می گوید: مردمی بودند تبهکار، متجاوز به حریم و حدود خدا. جالب است که در میان آنها گروهی بودند که آرام نمی نشستند، بلکه با این بدکاری و تجاوزگری درافتاده بودند. «و اذ قالت أمة منهم لِمَ تَعْظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا؛ قالوا مَعذِرَةٌ ألی رَبِّکُمْ و لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُکِّرُوا به انجینا الذین ینھون عن السّوء و آخذنا الذین ظَلَمُوا بعذابٍ بئسَ بما کانوا یفْسقون.» (1) دسته ای از مصلحت اندیشان و عقلای قوم به این گروه مبارز با زشتیها و تجاوزها رو کردند و گفتند: چرا شما مردمی را که به حرف شما گوش نمی دهند و ترتیب اثر نمی دهند و حرف شما را هدر می دهند موعظه می کنید و پند و اندرز می دهید؟ شما آمده اید مرتب به مردم سخت دلی می پردازید که سرانجام خدا آنها را نابود خواهد کرد! یا به عذاب و شکنجه دردناکی دچار خواهد کرد. آنها را رها کنید. اما این گروه که درگیری با فساد را لازمه حیات و زنده بودن یک فرد و جامعه می شناخت و فهمیده بود که اگر فساد بر محیط غالب شود حق از بین می رود، آرام نشست. کسانی که تسلیم این فساد نشده اند، می دانند که اگر به حساب اینکه کارشان بی ثمر است و آنچه می گویند اثر نمی کند و هدر می رود، از برملا کردن حق و رسوا کردن ناحق دست بردارند، آرام آرام آهنگ حق و فضیلت ضعیف خواهد شد. اینها گفتند نه؛ ما می دانیم که اینها سخت دل اند و در برابر تذکرات ما مقاومت دارند، اما اولاً: «مَعذِرَةٌ ألی رَبِّکُمْ»؛ ما از جانب خدا یک رسالت داریم و آن این است که نگذاریم حق به پشت پرده ها برود. وقتی انسانهایی دارند تسلیم فساد می شوند، اقلأً به آنها تذکر بدهیم، تا در پیشگاه خدا اگر از ما سؤال شد تو که دیدی نابینا به چاه است چرا خاموش نشستی و گناه کردی، بگوییم خاموش نشستیم. و ثانیاً (این جمله خیلی جالب است): «قالوا مَعذِرَةٌ ألی رَبِّکُمْ و لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ»، گفتند اولاً می خواهیم در برابر خدا عذر داشته باشیم و بگوییم ما در رسالتی که داشتیم کوتاه نیامدیم؛ و ثانیاً، خواستند بر آنها اثر بگذارند، شاید باتقوا شوند. این جمله خیلی معنی دار است. یعنی به این آسانی نمی توان تسلیم نومیدی شد. انسان به خدا پیوسته به این آسانی دچار نومیدی نمی شود. چه عالی است این تعلیم! چه عالی است این تعلیم یعقوب، سلام الله علیه، به فرزندان: «یا بُنّی اذھبوا فتحتّ سوا من یوسف و اخیه و لا تایتسوا من رُوح اللّٰه، انه لا یأیّسُ من رُوح اللّٰه الا القوم الکافرون»؛ (2) ای فرزندان من، درست است که سالهاست یوسف رفته و درست است که اینک برادرش هم اسیر مأموران فرماندار مصر شده و امیدی به خلاصی او ندارید، ولی باز هم بروید، گوش بخوابانید، تجسس و تحسس به خرج بدهید، شاید رد پای یوسف و برادرش را پیدا کنید. بروید رد پای یوسف و برادرش را پیدا کنید و از روح و گشایش بخشی خدا

ص: 27

1-14. سوره اعراف (7)، آیات 164 و 165.

2-15. سوره یوسف (12)، آیه 87.

نومید نشوید. چرا؟ چون این يك قانونمندی است که همواره در قرآن بیان می شود: «انه لا یایسُ من روح الله الا القوم الکافرون»؛ از گشایش آفرینی خدا فقط مردم بی ایمان به خدا مأیوس می شوند. انسان با ایمان به خدا و یأس با همدیگر رابطه ای ندارند. این گروه در برابر آن مصلحت اندیشی می گویند با تمام این که شما می گوید، ما در ناصیه و پیشانی این مردم تجاوزگر می خوانیم که تسلیم فساد شدند و باید در انتظار عذاب هلاکت آفرین خداوند باشند؛ با این حال ما مأیوس نیستیم؛ ما کار خودمان را می کنیم؛ ما تلاش خودمان را می کنیم، شاید به اثری برسد - اثری که برای ما هنوز قابل پیش بینی نیست. این مقدار از امیدواری بیش از امیدواریهای محاسبه ای عَقَلایی معمولی است که عاقلهای حسابگر دنیا دارند. این از آن امیدواریهایی است که عاشقهای دنیا دارند نه عاقلهای دنیا.

انسان ترتیب شده اسلام

من مکرر به دوستان گفته ام، اسلام و ادیان می خواهند انسان عاشق تربیت کنند. نمی گویم انسان بی عقل، می گویم انسانی که هم عاقل باشد و هم عاشق. نمی خواهد عاقل بی عشق تربیت کند. آنچه می خواهد، عاشق عاقل است. انسانی که حسابها را برسد، چشمهایش را باز کند، گوشهایش را باز کند، زمینه ها را مطالعه کند، مقتضیات را نگاه کند، استعدادها و آمادگیها را حساب کند، موانع را حساب کند، مشکلات را حساب کند، تمام اینها را حساب کند و راه مناسب را انتخاب کند. اما این را بداند که در زندگی، از تلاش باز ایستادن وجود ندارد. این، کارِ آدم عاشق است. در او شوری و گرمایی است که نمی گذارد آرام بگیرد. آرامش انسانهای نومید، انسانهایی که ممکن است محاسبه آنها را به نومیدی بکشاند، در آنها نیست. این آیه از قبل از اسلام صحبت می کند. بیان يك موضع تاریخی پیروان آیین موسی در گذشته دور است؛ چندین قرن قبل از اسلام. این مطلب برای هوشیاری مسلمانها نقل می شود. کجا نقل می شود؟ در موقعی که اسلام هنوز در مکه است.

«و اذ قالت أمة منهم لِم تعظون قوماً الله مهلكهم او مُعذِّبهم عذاباً شديداً؛ قالوا معذرةً الی ربکم.» خدا در هیچ حالتی برای ما سکوت مطلق و بی تلاشی را تجویز نکرده است. «و لعلهم یتقون»؛ باز هم بگوئیم به امید اینکه شاید در آنها تقوایی و پروایی به وجود آید. آنها مأیوس نیستند. اما نتیجه چیست؟ نتیجه را خدا اعلام می کند. خدا می فرماید: «فلما نَسُوا ما ذکروا به». سرانجام هم همان طور شد که آن مصلحت اندیشان فکر می کردند. اینها به تذکرات این راهنمایان حق ترتیب اثر ندادند و فراموش کردند. آنهایی را که تا آخر با بدی (السوء) درگیری داشتند نجات دادیم. اما ظالمان را به کیفر تبهکاریهایی که داشتند مجازات کردیم. اما چرا این آیات نازل شد؟ چرا در آن لحظاتی که مسلمانان در مکه اند و عوامل مأیوس کننده سر راهشان قرار دارد قرآن از این مسأله یاد می کند و بر پیگیری در راه تلاش برای اقامه حق و عدل و مبارزه با سوء تکیه می کند؟

در سوره لقمان (سوره سی و یک) آیه هفده، می بینیم که لقمان ضمن سفارشهای سازنده ای که به فرزندش می کند این طور می گوید: «یا بُنّی اقم الصّٰلمة و امر بالمعروف و ائنه عن المنکر و اصبر علی ما اصابک، انّ ذلك من عزم الامور»؛ ای پسرک من، ای فرزندم، مواظب نماز باش! نماز: آن نماز سازنده. به معروف و شایسته و نیک فرمان ده؛ با منکر و ناشایسته مبارزه کن و دیگران را از کار ناشایست بازدار. به دنباله اش می گوید: «و اصبر علی ما اصابک». خیلی جالب است که این جمله به دنبال آن آمده است. اگر ناراحتی و مشکلی در این راه به تو رسید در برابرش شکبیا باش. معلوم است که اگر انسان بخواهد حق بماند و برنامه زندگی اش امر به معروف و نهی از منکر باشد، دیگر زندگی و رختخواب پر قو برایش باقی نمی ماند؛ بلکه مصیبتها و حادثه ها دنبال آن هست. این است که بلافاصله می گوید، در برابر حوادثی که سراغت می آید شکبیا باش. این از آن کارها و از آن اصول اساسی قاطع است (من عزم الامور). از آن کارهایی است که با عزیمت و قاطعیت ارتباط دارد. هم نماز به انسان مسلمان عزیمتی استوار می دهد و هم بار آمدن با این خصلت که مزاجش با منکر و ظلم و فساد سازگاری نداشته باشد.

این حالت ظلم ناپسندی، بدی ناپسندی، منکر ناپسندی، باید در مزاج، در ساختمان، در خلق و خو، در ملکه یک انسان مسلمان خدادوست باشد و او همیشه عزیمت و اراده ای استوار در راه مبارزه با فساد داشته باشد. امیدوارم زمانی بتوانم روی این یک جمله اخیر یک بحث تحلیلی از نظر روانی برای دوستان داشته باشم. روی این جمله اخیر باید خیلی تکیه بکنیم.

اینها آیاتی است که در سوره های مکی، یعنی قبل از هجرت، در این زمینه می بینیم. بنابراین، معلوم می شود رسالت مسلمان عادت پسندیده دعوت به خیر (امر به معروف)، نهی از سوء (سوء در مقابل خیر) و نهی از منکر است. این رسالت با شروع دعوت اسلام، یا لااقل در همان مراحل نخستین دعوت اسلام، آغاز می شود و منحصر به موقعی که جامعه اسلامی تشکیل حکومت می دهد نیست. آیات بسیار دیگری نیز در سوره هایی که در مدینه آمده است نازل شده. در سوره حج (سوره بیست و دوم) یاد می کند از امت و جماعت و مردمی که از امکاناتی که خدا به آنها داده در راه امر به معروف و نهی از منکر استفاده می کنند. این آیات با تجویز جهاد و قتال برای مسلمانها شروع می شود؛ در اواخر سال اول و اوائل سال دوم هجرت. «أذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و انّ الله علی نصرهم لقد یر. الذین اخرجوا من ديارهم بغير حقّ الاّ ان یقولوا ربّنا الله و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یر ذکر فیها اسم الله کثیراً و لیتصرونّ الله من ینصره انّ الله تقویّ عزیز. الذین ان مکّه اهم فی الارض اقاموا الصّٰلمة و اتوا الزکاة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و لله عاقبة الامور.»⁽¹⁾ به این مقاتلان و مجاهدان اجازه داده شده بچنگند. چرا؟ «بانهم ظلموا»؛ زیرا بر آنها ستم رفته و خدا تواناست که آنها را یاری کند. همانها که از خانه ها و کاشانه هایشان به ناحق بیرون رانده شدند و جریشان این بود که گفته بودند خدای ما فقط خدای آفریدگار جهان است؛ ما فقط او را می پرستیم. این قانونمندی خداست که باید در مراحل از تاریخ،

ص: 29

متجاوزان به دست مجاهدان تنبیه شوند. «و لو لا دفع الله الناس بعضهم ببعض»، اگر نبود که خدا گروهی از مردم را به وسیله گروهی دیگر از حریم حق دفع می کرد: «لهدّمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یذكر فیها اسم الله کثیرا»، آن وقت دیگر صومعه ها و کلیساها، نمازها و نمازخانه ها و مسجدهایی که در او نام خدا فراوان برده می شود همه و همه ویران می شد. و خدا هر که را بخواهد یاری کند درست یاری می کند. هر که خدا را یاری کند خدا او را یاری می کند. «ان الله لقویّ عزیز»، خدا توانا و بلندپایه است. همانها که وقتی به آنها امکانات می دهیم (ان مکنّاهم فی الارض) وقتی به آنها امکانات قدرتی می دهیم، نماز را به پا می دارند و زکات را می پردازند و به معروف و شایسته فرمان می دهند و از منکر و زشت باز می دارند و با آن مبارزه می کنند. «و لله عاقبة الامور»، فرجام کارها از آن خداست. این، در نخستین دوره جامعه اسلامی در مدینه است.

قرآن برای اینکه یاد کند از اینکه این کار در آن مرحله ای که مسلمانان به صورت یک جامعه به هم پیوسته در آمدند یک کار اجتماعی است که باید یار و یاور یکدیگر در آن راه باشند، در آیه دوم از سوره مائده مسأله را با تعبیر دیگری مطرح می کند: «و لایجرمنکم شنئان قوم آن صدّوکم عن المسجد الحرام أن تعتدوا تعاونوا علی البرّ و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان و اتقوا الله، ان الله شدید العقاب. (1)» بدرفتاری یک قوم و گروه شما را عاصی نکند تا از روی عصبانیت به راه ناشایسته ای کشیده شوید و شما هم از این طریق به راه تجاوز و قانون شکنی بروید.

مقاومت مردم بامسلک، در برابر تجاوز دیگران و بدرفتاری دیگران، روی معیارهای مسلکی است که به آن پای بندند. کارشان خالی از معیار و خارج از معیار نیست. بر برّ و تقوا (نیکی و خدا ترسی)، تعاون داشته باشید؛ یاور یکدیگر باشید. «ولا تعاونوا علی الاثم و العدوان»، بر گناه و تجاوز کسی را کمک نکنید. «واتقوا الله»، پروا داشته باشید از خدا. حساب خدا را داشته باشید. «ان الله شدید العقاب.» مسلمانها را دعوت می کند به همکاری در راه امر به معروف و نهی از منکر؛ اما با تعبیر برّ و تقوا (تعاونوا علی البر و التقوی).

آیاتی دیگر نیز هست که در جای خودش می آورم. اکنون فقط آیه 112 سوره توبه را که در وصف مردم باایمان آمده است برای شما می خوانم.

«ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بانّ لهم الجّنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون و عدداً علیه حقاً فی التوراة و الانجیل و القرآن، و من اوفی بعهده من الله فاستبشروا بیعکم الذی بايعتم به و ذلك هو الفوز العظيم. التائبون العابدون الحامدون السائجون الرّاکعون السّاجدون الآمرون بالمعروف و التّاهون عن المنکر و الحافظون لحدود الله و بشرّ المؤمنین.» (2) خدا جانها، اموال و ارواح مؤمنان را از آنها خرید و در برابر به آنها گفت، بهشت جاویدان از آن شماست. در راه خدا پیکار می کنند؛ می کشند و کشته می شوند؛ این وعده ای است که خداوند به حق در تورات و انجیل و قرآن داده است... آن مؤمنان که تائب اند، اگر یک

ص: 30

1-17. سوره مائده (5)، آیه 2.

2-18. سوره توبه (9)، آیات 111-112.

بار هم خطائی کنند به راه حق باز می گردند. عابدند. می دانند که عبادت روح زندگی يك انسان مسلمان خداپرست است. حامدند؛ همواره ستایشگر و سپاسگزار خدایند. سائح اند؛ روزه دارند و نماز را با خضوع می گذارند. امر به معروف و نهی از منکر می کنند.

بعد از هجرت در تمام این مراحل می بینید پای این مطلب به میان است که انسان باایمان انسانی است که با خیر و معروف انس و آشتی دارد و با سوء و منکر قهر دارد و ناسازگار است. آیشش، شیوه اش، زندگی اش خلاصه می شود در اینکه خود را همواره به یاد خدا و متوجه به خدا نگه دارد؛ حتی بدان اکتفا نکند، بلکه همواره در گسترش نیکیها در محیط زندگی اش کوشا و در درگیری با بدیها در محیط زندگی اش تلاشگر باشد. این خلاصه ای بود که از این آیات به دست می آمد. خوب، حالا شما از مجموع این آیات چه چیز به دست آوردید؟ معروف چیست؟ منکر چیست؟ امر چیست؟ نهی چیست؟

درباره معروف و منکر خیلی بحث شد، من شما را خسته نمی کنم؛ مطلب را با نقل مباحث تحلیلی علما و دانشمندان در این زمینه ها خلاصه می کنم. از مجموع بررسیها می توان این طور نتیجه گرفت که معروف و خیر دست در گردن هم دارند و منکر و سوء و فحشاء و بغی هم دست در گردن هم. عدل و احسان و خیر و معروف يك طرف، منکر و فحشاء و بغی و عدوان و سوء در طرف دیگر. اینها را باید با هم فهمید. این طرف را باید با آن طرف فهمید.

عدل و احسان مقولاتی فرادینی اند

ملاحظه کنید، يك عده آمدند مسأله را آن قدر خشك کردند... می گویند معروف آن است که خدا گفته بکن؛ منکر آن است که خدا گفته نکن؛ چیز دیگری هم سرمان نمی شود. سخن ما با اینها این است که این فرمایش شما درست است، اما این از آن حرفهای درستی است که آن قدر بد بیان می شود که مضمئنکننده است. برای اینکه خود قرآن وقتی می خواهد «بکن - نکن» خدا را بیان کند این طور می گوید: «ان الله یأمر بالعدل والاحسان، وینهی عن الفحشاء والمنکر». یعنی وقتی می خواهد امر و نهی خدا را به ما معرفی کند می گوید خدا آن است که به عدل و احسان فرمان می دهد و از فحشاء و منکر منع می کند. یعنی شما قبلاً باید از عدل و احسان يك برداشتی داشته باشید؛ از فحشاء و منکر هم يك برداشتی داشته باشید؛ آن وقت می گوید هان، تو با این برداشت بدان که آن که می گوید عدل و احسان، او خداست. بنابراین، این فرمایش شما درست است که معروف و عدل و احسان آن است که خدا گفته، اما در مورد این جمله ای که با آن بیان می کنید که «و شناخت ما از معروف و عدل و احسان در گروه شناخت امر خداست»، اول باید ببینیم خدا چه گفته، تا بعد بفهمیم این چیز عدل و احسان هست یا نه. این مطلب خیلی با آهنگ آیات قرآن جور در نمی آید. ما باید قبل از آگاهی از امر و نهی خدا، از عدل و احسان و معروف، در مقابل منکر و بغی و

سوء)، شناختی داشته باشیم. - يك ساعت اول بحث تمام شد و من تازه رسیدم به اول بحثی که باید پیرامون معروف و منکر بکنم!

خوشحالم که این دفعه در این جلسات پی در پی، امشب و فردا شب، رفقا حوصله خواهند کرد تا بحث را دنبال کنیم. این زمینه فکری در ذهنتان باشد تا فردا شب این بحث را دنبال کنیم. این بحث ما با روزهایی متقارن شده که بیش از پیش و بیش از همیشه به یاد رستاخیز حسین بن علی، سلام الله علیهما، هستیم. وقتی شما کلماتی را که از امام، علیه السلام، درباره هدف و انگیزه او بر این رستاخیز رسیده مطالعه می کنید، می بینید بیش از هر چیز همین مسأله امر به معروف و نهی از منکر به چشم می خورد.

حسین آزاده، حسین فرزند علی، حسین سبط رسول، حسین پیشوای حق و عدل را مأموران خود فروخته حکومت شام تحت فشار قرار دادند که باید به این حکومت سراسر ننگین و ظلم و فساد صحه بگذارد و آن را تأیید کند. حسین که چکیده مبارزه با فساد است به سازشکاری با فساد دعوت می شود. نه تنها سازشکاری، بلکه صحه گذاردن بر فساد!

در شرایط عادی اگر امام حسین تحت فشار قرار نمی گرفت باید به صورت يك انسان هوشیار اصل درگیری با فساد را همواره از خودش نشان می داد - همان طور که نشان داد - تا به عنوان پرچمدار حق و عدل همچنان شناخته بماند. او باید مراقب باشد و زمینه سازی کند برای روزی که بتواند با اتکا بر قدرت به هم پیوسته هواداران حق و عدل در جامعه، حکومت ننگین شام را سرنگون کند. تاکتیک و مسیر کار به صورت متعارف و عادی برای فرزند علی و فرزند پیغمبر، صلوات الله علیهم اجمعین، باید این می بود. این طبیعی است. امام حسین سالها با این شیوه زندگی کرد: حدود ده سال در زمان پیشوایی و زعامت برادرش امام مجتبی، سلام الله علیه، و حدود ده سال دیگر پس از رحلت امام مجتبی، صلوات الله علیه، امام مجتبی هم که برادر بزرگوار امام حسین بود هیچ گاه در برابر فساد حکومت شام سکوت نکرد. ایشان به مناسبت هر حادثه ای، به مناسبت هر جنایتی، به مناسبت هر انحرافی، لب به سخن می گشودند، نامه می نوشتند، انتقاد می کردند، و حکومت شام را بر کارهای ناروایش مؤاخذه می کردند تا مبادا حق خواهی و حق پرستی در جامعه بمیرد؛ گر چه امکانات و شرایط برای يك قیام کوبنده و در هم شکننده علیه حکومت شام مساعد نبود.

يك انسان ترس که در برابر باطل سکوت نکند، همین قدر که لب به سخن بگشاید و با موضع گیری خود نشان بدهد که آشتی ناپذیر است، به نگهداشتن اصل روح حق پرستی در يك جامعه و جلوگیری از مرگ آن کمکی شایسته کرده است.

پس از رحلت امام مجتبی، سلام الله علیه، امام حسین به تنهایی، و گاهی همراه با برخی از بنی اعمام یا برادر زادگانش، این کار را انجام می داد. یزید، جانشین معاویه، می خواست از معاویه هم فراتر برود. یزید می گوید، به تو اعلام می کنم پدرم معاویه مرده است، امیرالمؤمنین اینک یزید بن معاویه است؛ اوست

فرمانروای مؤمنان. تو ای فرماندار مدینه، باید از همه بیعت بگیری؛ برای حکومت من رأی موافق بگیری و هیچ کس مستثنا نیست. هر کس از بیعت من سرپیچی کرد بر او سخت بگیر. و در این «هیچ کس»، بیشتر ناظر به کیست؟ بیشتر ناظر است به چند چهره شناخته شده که در رأس آنها ابو عبدالله حسین بن علی، سلام الله علیهما، قرار دارد. شبانگاه، بدون لحظه ای تأخیر، مأموران فرماندار مدینه به سراغ امام می آیند و او را احضار می کنند. امام هوشیار است و می داند او را برای چه می خواهند؛ لذا زمینه ای آماده می کند تا در این نخستین دام گیر نیفتد. عده ای را همراه خودش برمی دارد و به مقر فرمانداری فرماندار مدینه می آید. به آن عده می گوید بیرون بایستید؛ اگر دیدید صدای من بلند شد، حمله کنید. الان موقعی است که اینها برای روبرو شدن با ما در مدینه مجهز نیستند؛ لذا اگر احساس بکنند ما قدرتمندیم خودشان را عقب می کشند.

فرماندار مأموریت خودش را ابلاغ می کند. امام تأملی می فرماید. واکنشی نشان می دهد: واکنشی هوشیارانه و سیاستمدارانه؛ سیاستمداری پاک و مترقی که در این سیاستمداری حتی دروغ هم نمی گوید. به فرماندار می گوید تو مرا برای امری دعوت کرده ای که اگر در برابر انظار دیگران باشد ارزش دارد. اگر امشب اینجا از من رأی موافق بگیری ارزش زیادی ندارد. اقلأ صبر کن تا فردا در ملاء عام از من رأی موافق بگیری. ظاهر این است که فرماندار مدینه از احوال مطلع بوده و حتماً مأمورانش به او خبر داده بودند که امام چگونه آمده و چند نفر با او هستند و دارد از موضع قدرت سخن می گوید. برای اینکه وقتی مروان به فرماندار می گوید گول این حرفها را نخور و همین جا از امام بیعت بگیر یا همین جا هر چه باید بکنی بکن، او زیر بار نمی رود. به هر حال امام بیرون می آید. تصمیم می گیرد شبانگاه خیلی سریع با کسانش از مدینه خارج شود. این تصمیمی بود که مأموران حکومتی هرگز انتظار آن را نداشتند. مگر می شود امام حسین به یکباره شبانه تصمیم به حرکت بگیرد! در سرگذشت امام این گونه نقل شده که همان شب وقتی مقدمات حرکت را فراهم فرمود، آمد کنار تربت پاک پیغمبر. در مواقعی از زندگی انسان، در یک جاهایی، در یک فضاهایی، نوعی احساس و عاطفه در او بیدارتر و زنده تر می شود که به او حالتی خاص می دهد. خاطره زمانی و مکانی مناسبتهای زمانی و مکانی در این مواقع خیلی اثر می گذارد. همان طور که می دانید، خود تربت پاک حسین بن علی میعادگاه تمام جانبازانی بود که طی قرنهای بعد از شهادتش با حکومتهای ظلم و فساد درگیری داشتند. آن تربت در آنها روحی را زنده می کرد؛ روحیه ای را که به شهادت این سالار شهیدان منتهی شده بود.

من خودم وقتی در برابر قبر امام که هیچ، در برابر آنجا که به یاد شهدا و به نام قبور شهدا در حرم مطهر حسین، سلام الله علیه، هست ایستادم، احساسی عجیب در من زنده تر شده بود. وقتی بر این پاکبازان راه حق سلام می کردم احساسی خاص داشتم. حسین در این تنگنا آمده و در کنار تربت پاک پیغمبر ایستاده است. در این لحظات او به خدا رو می کند. نیایشی دارد: «اللهم هذا قبر نبيك محمد، صلي الله عليه وآله، وانا بن بنت نبيك، وقد حضرني من الأمر ما قد علمت. اللهم اني احب المعروف و انكر المنكر.» خدایا! این

آرامگاه پیامبر، این آرامگاه آن بنده فداکار توست. من هم دخترزاده این پیامبر تو هستم. تو خودت می دانی در چه شرایطی قرار گرفته ام. از وضع و از بحرانی که بدان دچار شده ام آگاهی. خدایا! من، دخترزاده پیامبر، با تو تجدید پیمان می کنم و اعلام می کنم که دوستدار معروفم و در برابر منکر و ناپسند موضعگیری ناسازشکارانه دارم: «احب المعروف و انکر المنکر». وقتی می خواهد از مدینه خارج شود، باید چهره این خروج از همان اول مشخص شود. وصیتنامه ای می نگارد. محمد حنفیه برادر ناتنی اش را وصی خود قرار می دهد و از او می خواهد که در مدینه باشد و آن حضرت را از اخباری که پیش می آید مرتب مطلع کند و ضمناً مسئولیتهایی را که امام در مدینه بر دوش داشت - از نظر خانوادگی و از نظر جهات دیگر بر عهده بگیرد. آنوقت وصیتنامه می نویسد.

در این وصیتنامه مطالب زیادی است، هر يك از دیگری جالبتر. آن قسمتی که مربوط به بحث امشب ماست این است که امام دلیل خروجش را اعلام می کند: «و انّی لم اخرج اشرأً ولا بطراً ولا مفسداً و لا ظالماً، و انما خَرَجْتُ لطلب الاصلاح فی امت جدی، صلوات الله علیه، ارید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر.» اعلام می کنم من به آنچه حکومت از من می خواست گردن نهادم، بلکه در برابر آن خروج کردم؛ قیام کردم. اعلام می کنم به يك قیام دست زدم. از مدینه، از جایگاه خودم، جایگاه پدر و مادرم، جایگاه جدم، از خانه آباء و اجدادیم و از سرزمینی که به آن خود دارم بیرون می روم، اما همگان توجه داشته باشند، اگر من بیرون می روم، اگر من تسلیم نشدم، اگر من بیعت با یزید بن معاویه تن در ندادم، انگیزه من در این کار اشر یا بطر نبوده. اشر یعنی خودبزرگ بینی؛ زیر بار نرفتن. مبادا کسی بعداً قیام حسینی را این طور تفسیر کند که حسین گفت این پسرک دیگر کیست که آمده و می خواهد بر ما فرمانروایی کند؛ چون تا من هستم نوبت به او نمی رسد. نه! نه! من از آنها هستم که اگر اسامه فرزند زید بن حارثه، آن غلام زاده، را به حق فرمانروا کنند باید مطیع و فرمانبر او باشم. قصه این نیست که بگویم تا من هستم نوبت به یزید نمی رسد؛ به حساب اینکه من نسبت به او شرافت و تقدم خانوادگی یا سنی دارم. قصه زیر بار نرفتن نیست. «و لا بطراً.» بتر چیست؟ چنین نیست که اگر من از اینجا رفتم و زیر بار این بیعت نرفتم، از روی بدخواهی و کینه توزی، یا از روی کم ظرفی و بدخواهی باشد. بطر، بدخواهی است. رفتن من از روی بدخواهی و از روی کم ظرفی و از روی آن نبوده است که من موقع خود را نشناخته باشم. نه! من همه چیز را شناخته ام. مبادا به قیام حسینی چنین داغ باطله ها و برچسبهای قیمت شکن بزنند. «و لا مفسداً و لا ظالماً.» مبادا قیام من به عنوان قیام يك فرد بر ضد امنیت و نظم تلقی شود. قیام کسی که به پا خاسته و می خواهد فساد به پا کند و زندگی مردم و نظم و آرامشی را که مردم دارند تباہ کند و به هم بزند. مبادا این جور تفسیر بشود. نه! من مفسد نیستم. «و لا ظالماً.» مبادا کسی فکر کند که من می خواهم به حق کسی تجاوز کنم و برای تجاوز به آن حق قیام کرده ام و رستاخیزی به پا کرده ام. اما اگر اینها نیست پس برای چیست؟ من اعلام می کنم: «انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی»؛ من خروج کردم و خارج شدم، (هم از مدینه خارج شدم و هم از

این نظام خارج شدم) و اعلام مخالفت و مبارزه با این نظام را کردم برای اینکه طالب و خواستار اصلاح در امت اسلامی، امت جدم پیامبر بودم. من اعلام می‌کنم خواسته من يك چیز بیشتر نیست. هر کس هم می‌خواهد با من حرف بزند و مذاکره کند، بداند موضوع مذاکره چیست. «انی ارید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر.» خواسته من يك چیز بیشتر نیست: ترویج معروف و شایسته و پسندیده؛ جلوگیری از منکر و ناشایست و ناپسند.

«اشهد انك قد اقامت الصلوة و أتيت الزكاة و أمرت بالمعروف و نهيت عن المنکر»؛ گواهم ای حسین بن علی که قیامت جز در این راه نبود. این تو بودی که خواستی نماز به جا و به پا بماند و رابطه بنده های خدا با خدا باقی بماند. این تو بودی که خواستی با قیامت، انفاق و پول خرج کردن در راه خدا در جامعه زنده بماند. این تو بودی که با قیامت، به معروف و شایسته فرمان دادی و با منکر و ناشایسته در افتادی. «السلام عليك يا ابا عبدالله، و على الارواح التي حلت بفنانك و أناخت برحلك. عليكم مني سلام الله ابدأ ما بقیت و بقی اللیل و النهار، يا ابا عبدالله.»

دنباله بحثمان را در زمینه شناخت بیشتر معروف و منکر و امر و نهی با استفاده از آیات، به خواست خدا فردا شب با شما در میان خواهیم گذاشت.

«ولتكن منكم امة يدعون الى الخير، يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر و اولئك هم المفلحون.»

قرآن جامعه اسلامی و مسلمانان را دعوت می کند که امت و جامعه ای یکپارچه و یک هدف و دارای یک رهبری به وجود آورند. جامعه ای که به خیر دعوت می کند؛ به معروف فرمان می دهد؛ با منکر درگیری دارد. فقط چنین جامعه ای است که به سعادت می رسد. دنیای ما و عصری که در آن زندگی می کنیم عصری است بس جالب. از یک سو به هم پیوسته و مرتبط با یکدیگر. آگاهیهای مستند و روزمره ای که امروز شما مردم این شهر از سرزمینها و اقوام بسیار دور از خودتان، در قاره های گوناگون دنیا، دارید، آگاهیهایی است که قبلاً در اختیار مردم یک شهر درباره احوال مردم شهر دیگر نزدیک به خودشان هم نبود. درست است که وسایل ارتباط جمعی در دنیای امروز اعم از رادیو، تلویزیون، روزنامه ها و مجلات - بیش از آنچه در راه نشر حقایق به کار افتند دروغ پراکنی می کنند؛ درست است که این ابزارهای سودمند بیش از آنچه در اختیار حق اندیشان، حق گوینان و حق پویان باشد، در اختیار کسانی است که با تکیه بر قدرتهای زر و زور، آن می گویند که خود می خواهند و آن منتشر می کنند که به سود خودشان باشد، ولی با همه این احوال لااقل مردم زیرک و هوشیار از لابلای همان دروغهای بی شمار می توانند حقایقی را درباره جهان معاصر و مردم زمان و زندگی آنها در گوشه و کنار جهان کشف کنند که سابقاً هرگز، حتی برای این هوشمندان، میسر نبود.

روند شتابان دگرگونیها

دنیای ما دنیایی است که دگرگونیها در آن عجیب سرعت گرفته است. در بخشهای مختلف زندگی بشری می بینید گاهی در هر ده سال ما پا به عصری جدید می گذاریم. در بخش صنایع و فنون و علوم مربوط به طبیعت در این چند دهه اخیر هر ده سالی تقریباً عصری به حساب آمده است. ما تا قبل از پانزده سال اخیر در عصر فضا نبودیم و تا قبل از حدود سی سال اخیر در عصر اتم نبودیم؛ تازه با اتم آشنا شده بودیم اما در عصر اتم به شمار نمی آمدیم. عصر اتم تا قبل از شصت سال و پنجاه سال اخیر، عصر وسایل ارتباط جمعی و امواج، و همچنین به جلوتر بروید، عصر الکترونیسته، عصر ماشین بخار این قدر فاصله ها نسبت به گذشته کم شده که اگر فاصله های عصر حجر قدیم را با عصر حجر جدید مقایسه کنیم، بعد عصر حجر جدید را با عصر آهن و عصر آتش و عصر مس و مفرغ بسنجیم، می بینید در آنجا فاصله ها چند هزار سال و چند صد سال است، اما یکباره به قرنی می رسیم که هر ده پانزده سالی تبدیل می شود به یک مقطع جدید از فرهنگ و صنعت و علم. در دگرگونیهای فکری و اجتماعی بشری هم عصر ما همین خاصیت را دارد.

من الان فکر می کنم در این سی و چند سالی که به صورت یک فردی که می خواسته به زندگی بیندیشد، از زندگیم گذشته، می بینم در هر چند سالی دنیا در زیر سیطره یک نوع تفکر زندگی می کرده است ولی دولت و قدرت و حکمرانی و فرمانروایی و سیطره این فکر گاهی ده سال هم دوام نیاورده است. کعبه های فکری و کعبه های آمال سیاسی و اجتماعی در این چند ده سال اخیر چقدر به سرعت تغییر جا داده اند! یک روز بلوکی کعبه آمال بشریت بود. شاید ده سال و پانزده سال نگذشت که جایش را به جای دیگر و به سوی دیگر داد. باز دیری نپایید که جایش را به جای سوم داد، و باز امروز بشریت چه بسا در جستجوی کعبه چهارم است. عصری با این ارتباط و به هم پیوستگی بشریت بر روی کره خاکی، با این آگاهی به هم پیوسته از گذشته اش، با این تلاش در راه آینده نگری و آگاهی از آینده اش، با این آگاهی نسبی قابل ملاحظه و ارزشمند درباره جهان معاصرش، با این دگرگونی در مظاهر زندگی و در باطن زندگی اش، عصری است بسیار عجیب و جالب. یکی از چیزهایی که در عصر ما به راحتی می شود درباره اش بحث کرد، بحثی است مربوط به این بخش از مبحث معروف و منکر و خیر که امشب به آن رسیدیم.

در تفسیر این آیات کریمه که مربوط است به دعوت به خیر: امر به معروف و نهی از منکر سؤال به اینجا رسید که خیر چیست، معروف چیست، منکر چیست. خیر را از نظر لغت و مفاهیم آن در قرآن قبلاً معنی کردیم. گفتیم خیر در قرآن به معنی نیکی و نیک می آید؛ به معنی مال هم می آید. گفتیم بدون شك منظور از خیر در این آیه نیکی و نیک است؛ چون قرآن نمی خواهد جامعه اسلامی را به این دعوت کند که ای مسلمانان، شما باید امتی به وجود آورید که همه را دعوت کند به مال و ثروت؛ پول پرست و ثروت پرست! چون نقل کردیم خود قرآن در آیات دیگر انسان را نکوهش می کند و می گوید: «انّ الانسان لِرَبِّهِ لَکَنُودٌ وَّ اِنَّ عَلٰی ذٰلِكَ لَشَهِيدٌ وَّ اِنَّ لِحَبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيْدٌ (1)» این انسان در برابر خداوندگارش ناسپاس

ص: 37

است - خودش هم می داند. خودش هم می داند و گواه این مطلب است که موجودی است که گاهی چنان در راه ناسپاسی قرار می گیرد که تا سرایشیب سقوط مطلق پیش می رود. یکی از آن عواملی که این انسان را به انحراف می کشد این است که «اِنَّهٗ لِحَبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ»؛ در دوستی خیر و مال و ثروت سختکوش و سختگیر و تندرو است. وقتی قرآن می گوید که آدم در جهت ناسپاسی خداست که مالدوست می شود و این را نکوهش می کند، هرگز نمی تواند در این آیه مردم را دعوت کند که هان مسلمانان! امتی شوید که به جمع مال دعوت کنید. من به سرعت در آن دو سه شب پیش از این بحث گذشتم، چون می توانست طلیعه يك بحث جالب باشد که اهتمام و اهمیت دادن به اقتصاد در زندگی بشری تا کجا باید باشد. ولی امشب ناچارم به مناسبت بحثمان باز کمی در اثنای بحث برگردم و باز به این نکته اشاره ای بکنم.

معنای (معروف)

بنابراین روشن است که خیر در این آیه به معنی نیک و نیکی است. اما معروف چیست؟ در لغت عربی داریم: «عَرَفَ الشَّيْءَ: عَلِمَهُ»؛ چیز را شناخت یعنی بر آن آگاه شد. داریم: «عَرَفَ بِذَنْبِهِ: اَقْرَّ»؛ به گنااهش اعتراف کرد. داریم: «عَرَفَهُ: جازاه»؛ یعنی به او کیفر داد. داریم: «عَرَفَ لِلْاَمْرِ» یعنی «صَبْرًا»؛ در برابر يك کار شکیبیا و پایمرد بود. داریم: «عَرَفَ عَلَى الْقَوْمِ»، یعنی «دَبَّرَ اَمْرَهُمْ وَقَامَ بَسِياسَتَهُمْ»؛ بر قومی عریف بود، یعنی رهبر بود. حالا کلمه معروف از کدام يك از این «عَرَفَ»ها گرفته شده است؟ روی موازین لغوی باید از «عَرَفَ الشَّيْءَ» به معنی «علمه» گرفته شده باشد. «معروف» یعنی «شناخته شده». - این از نظر لغت.

در خود قرآن «عَرَفَ» به معنی شناختن به طور مطلق مکرر به کار رفته است. مشتقات این ماده به معنی شناختن مطلق در موارد زیادی در قرآن آمده است، از جمله در آیه 146 از سوره بقره. سعی می کنم آیاتی را بیاورم که قبلاً با همدیگر درباره اش بحث کرده ایم. «الذین آتیناهم الكتاب يعرفونه كما يعرفون ابناءهم»؛ آنها که به ایشان کتاب دادیم پیامبر اسلام را می شناسند همان طور که پسرانشان را می شناسند. در اینجا «يعرفونه» به معنی اصل شناختن به کار رفته است. موارد استعمال مشتقات این ریشه در معنی اصل شناختن در قرآن بسیار فراوان است. در آیاتی می گوید در سیما و چهره آنها کینه و دشمنی و عداوت را می شناسی. در چهره و صورت آنها تصمیمات ناپسند و نامعقول را می شناسید، و امثال اینها. آیه می گوید، باید امتی شوید که دعوت به خیر می کنید و به معروف (یعنی به شناخته ها) فرمان می دهید. یعنی چه «فرمان می دهید به شناخته ها»؟ ظاهراً مطلب چندان روشن نیست.

معنای (منکر)

به سراغ منکر برویم. «نکر الامر: جهله»، یعنی از کاری بی خبر بود. «نکر الرجل: لم يعرفه»؛ یعنی فلانی را نمی شناخت. دوستانی که با اصطلاحات ادبیات عرب آشنا هستند معرفه و نکره را به یاد دارند. معرفه

یعنی نام موجود شناخته شده، نکره یعنی نام چیز نشناخته. «أنکره: جهله»، که «مُنکر» اسم مفعول از اوست. «انکر حقّه: جَهْدَه»؛ منکر شد، یعنی منکر حق او شد. «انکر علیه فعله: عابه و نهی عنه»؛ کار را بر او انکار کرد یعنی انتقاد کرد، خرده گیری کرد، بر او عیب گرفت، عیبجویی کرد. «التُّکر: الاثر المُتُّکر؛ الاثر الشدید القوی»؛ «تُّکر» یعنی کار منکر، کار سخت زشت. «المنکر: ما لیس فیہ رضی اللہ من قولٍ او فعلٍ»؛ منکر یعنی آنچه در آن رضای خدا نیست. سخنی، گفتاری، عملی، کرداری که برخلاف خوشنودی خداست منکر است، «و ضده المعروف»، و در مقابل آن معروف است. در قرآن منکر به معنای ناپسند مکرر به کار رفته است. همان طور که در آیه ای که دیشب تلاوت کردم («ان اللہ یأمر بالعدل و الاحسان و ینہی عن الفحشاء و المنکر و البغی») منکر در ردیف فحشاء، که معنی آن روشن است (یعنی کار زشت) و در ردیف بغی (یعنی ستم و تجاوز) قرار گرفته است. فکر می کنم با توجه به آنچه عرض شد رفقا بتوانند دریابند که منکر به معنی نشناخته به کار می رود، اما در موارد بسیار زیاد به معنی زشت و ناپسند و ناشایسته به کار رفته است. و وقتی معروف در مقابل آن بیاید، می شود شایسته و پسندیده. خوب، چه مناسبتی میان معنی شایسته و پسندیده و معنی شناخته (که معنی اصلی کلمه است) وجود دارد؟ وقتی معنی اصلی این واژه در لغت «شناخته شده» است، چطور شده که از شکم این معنی اصلی یک معنی تازه بیرون می آید؟ در قرآن مواردی داریم که مسلماً معروف به معنی پسندیده به کار رفته؛ «قولٌ معروف و مغفرةٌ خیرٌ من صدقةٍ یتبعها اذی»⁽¹⁾؛ سخن معروف و مغفرت و گذشت، بهتر است از صدقه ای که به دنبالش اذیت و آزار و مِتت باشد. آیا اینجا «قول معروف» یعنی سخن شناخته شده، یا سخن پسندیده؟ خیلی روشن است که منظور سخن پسندیده است. چطور شده است که از معنی «شناخته شده» به معنی پسندیده منتقل شده ایم؟ این مسأله یک نکته دارد و همین نکته است که می تواند زیربنای بحث ما باشد.

ما فهمیدیم که معروف یعنی پسندیده و شایسته، و منکر یعنی ناپسند و ناشایست. اما خیر و نیکی، پسندیده و شایسته، ناپسند و ناشایسته، بر حسب سلیقه ها، بر حسب دیدها، بر حسب طرز فکرها، بر حسب محیطها، بر حسب سنتها و آیینها فرق می کند. اما معیار و ملاکش چیست؟ (این سؤالی است که دیشب در پایان بحث دوستی کرد و به ایشان عرض شد که دنباله بحث امشب در همین زمینه است.)

نسبی یا مطلق بودن خوبی و بدی

آنچه ما می خواهیم امشب در زمینه معیار پسندیده و ناپسند، خیر و شر، نیکی و بدی، مطرح کنیم، با آنچه در زمینه واژه معروف و انتقال از معنی «شناخته شده» به معنی پسندیده اشاره کردیم، با هم رابطه محکمی دارد. برای اینکه این مطلب باز بشود، باید این بحثی را که دوستان ما و دوستان جوان ما بیشتر گرفتار آن هستند مطرح کنیم. آن بحث این است: آیا خوب و بد، خوبی و بدی، زشتی و زیبایی، امری است نسبی، یا معیارهای قاطع و اصیل و مطلق نیز دارد؟ این بحث از آن بحثهای زیربنایی مسلکی است. بحثی

است پدیدار و نمودار بر صفحه تاریخ قرون. بحثی بسیار دیرینه در فلسفه و بخصوص حکمت عملی، و در عین حال، نو در افکار عمومی. از دیرگاه این مسأله مطرح بوده که آیا خوبی و بدی، پسندیده و ناپسندیده، زشت و زیبا، یک معیار اصیل و یک سلسله معیارهای ثابت و مطلق دارد یا نه؟ یعنی آیا چیزی در این گوشه دنیا خوب است و در آن گوشه دنیا بد؟ یا یک کاری اینجا ناپسند است و جای دیگر پسندیده است؟ در زمانهای بسیار قدیم، در آن موقع که جنگ بین آراء و عقاید لاقفل در گوشه ای از دنیا به صورت کاری پررونق جریان داشت، عده ای گفتند نه آقا، اصلاً معیار اساسی و اصلی برای خوب و بد وجود ندارد، بلکه هر کاری را باید دید در هر گوشه ای و نزد هر آدمی چگونه است. اگر این فرد یا این قوم اهل این سرزمین از این کار خوششان می آید و آن را خوب می دانند، می گوئیم خوب است؛ (خوب است، یعنی برای آنها خوب است)؛ اگر هم آن را بد می دانند می گوئیم بد و ناپسند است؛ (بد و ناپسند است، یعنی برای آن دسته). هیچ وقت حکم مطلق نمی کنیم. می گوئیم هیچ معیاری نیست که بشود با آن گفت فلان کار یا فلان چیز مطلقاً بد است یا خوب است. نتیجه اینکه آدم فیلسوف دانا آدمی است که در شناخت زشت و زیبا یک رأی را معیار قرار ندهد؛ یک قانون را معیار قرار ندهد؛ به دهان مردم و فکر مردم بنگرد و ببیند دهان مردم و فکر مردم چه چیزی را خوب می دانند؛ آن وقت بگوید بله، شما درست می گوئید؛ همین که شما می گوئید خوب است، خوب است. بعد اگر به جای دیگری رفت و دید دسته دیگری همین کار را بد می دانند، بگوید شما هم درست می گوئید؛ همین کاری که می گوئید، واقعاً بد است. پیش آنها که می رود، در برابر آن کار چهره باز نشان بدهد؛ پیش اینها که می آید، در برابر این کار چهره گرفته نشان بدهد. نان را به نرخ روز بخورد؛ مزاجگو باشد و مزاج شناس. و چنین آدمی حکیم و داناست و در زندگی بسیار موفق. و اگر همه مردم دنیا را این جور تربیت کنیم اصلاً جنگها و اصطکاکها از میان برمی خیزد و بشریت در صلح کل زندگی می کند. اتفاقاً این اصطلاح «صلح کلی» اصطلاح شده است برای همین بینش: با همه چیز بساز! زمانه با تو نسازد، تو با زمانه بساز. این یک بینش: هرج و مرج در ارزشیابی اعمال و افعال، عادات و سنتها؛ نداشتن هیچ گونه معیار برای شناخت نیک و بد، زشت و زیبا. در آغاز، مبشّر زندگی با صلح و صفا با همه کس؛ اما سرانجام گشاینده راه بشریت به سوی دوزخ بی بند و باری مطلق.

نظر اشاعره درباره حسن و قبح

در قرون اولیه اسلام دسته ای از متفکرین که از دخالتهای تند و افراطی دسته دیگر درباره شناخت خوب و بد از دیدگاه اسلام به ستوه آمده بودند، گفتند از نظر ما خوب و بد ذاتی وجود ندارد؛ حسن و قبح ذاتی صحت ندارد. اگر از من که یک انسانم و آگاهم و هوشیارم و همه چیز را در حد تواناییم دنبال کرده ام تا بفهمم و بدانم، پیرسید: «فلان کار بد است یا خوب است؟» می گوئیم نمی دانم. پس خوب و بد را از کجا بشناسیم؟ گفتند خوب و بد یک آدرس بیشتر ندارد. آدرسش این است: ببینید خدا چه چیزی را گفته بکن،

آن وقت همان می شود خوب؛ چه چیزی را گفته نکن، همان می شود بد. صرفنظر از بکن - نکن خدا، خوب و بدشناسی برای بشر هرگز میسر نیست. از آنها پرسیدند شما می گوید وقتی خدا فرمان داد فلان کار را بکن، آیا آن وقت ما کشف می کنیم که آن کار، کار خوبی است؟ و وقتی فرمان داد نکن، آن وقت می گوئیم خدا که کار خوب را نمی گوید نکن، لابد آن کار بد است که می گوید نکن، لذا کشف می کنیم کار بدی است؟ گفتند نه خیر، اصلاً این هم نیست. اصلاً وقتی خدا گفت بکن، با این فرمان او خوبی در پیکر این کار حلول می کند. و وقتی گفت نکن، با این فرمان او بدی در پیکر این کار حلول می کند. نه اینکه ما کشف می کنیم. اصلاً کار در عالم تکوین و هستی وقتی خوب می شود که خدا بگوید آن را انجام بده. اگر خدا همان کار را می گفت نکن، آن کار بد می شد. پس کارها در ذاتشان، در جوهرشان، در ماهیتشان، هیچ معیار و ملاکی ندارند که ما بتوانیم با صد وسیله هم کشف کنیم که آیا آن کار خوب است یا بد است. اینها اشعری ها بودند: منکران حسن و قبح ذاتی. اینها می گفتند اصلاً بشر برای شناختن خوب و بد نمی تواند عقل و فکرش را به کار بیندازد؛ چون خوب و بدی وجود ندارد. بشر فقط باید تمام فکرش را به کار بیندازد تا بفهمد خدا در کجا گفته بکن، و از این طریق بفهمد که آن چیز به برکت این فرمان که خدا گفته، خوب شده. و بشر باید بفهمد کجا خدا فرمان داده نکن، تا آن وقت بفهمد بدنبال این فرمان این کار بد شده است. چون بدون این بکن - نکن ها در ذات و جوهر و ماهیت اعمال و افعال و اشیاء، خوب و بد، زشت و زیبا، و حسن و قبحی وجود ندارد. در حقیقت اینها چه شدند؟ شدند دنباله رو همان هرج و مرجی ها. يك نکته لطیفی نقل کنم. در حدود پنجاه شصت سال پیش یا شصت - هفتاد سال پیش، در عصر مشروطه، يك عده ای از ایرانیهایی که در جریان مشروطیت بودند، در خارج از کشور مجله ای منتشر می کردند به نام مجله کاوه. اینکه گردانندگان این مجله هر کدام چه چهره ای بودند، چه چهره ای از آب درآمدند، اول چه بودند، بعد چه شدند، بحث دیگری است و فعلاً نمی خواهیم وارد آن بحث شویم. ولی در یکی از مقالات این مجله (1)، يك بحث جالبی مطرح شده که شاید يك بار دیگر هم به مناسبتی در این جلسات تفسیرمان از آن یاد کرده باشیم. آن بحث جالب این است که می گوید، چطور می شود که ما می بینیم آدمهای خیلی متدین و خیلی متشرع که کاملاً سعی می کنند زندگیشان بر طبق قالبهای شریعت باشد، اگر بی دین شدند و به شریعت پشت پا زدند، آنها را می بینید که از آن کثیفترین، رذلتترین و ناجوانمردترین انسانها از آب در می آیند؟ این يك تجربه است. تا بند شریعت دور و بر اوست، آدمی است نسبتاً روبراه که کارهایش روی حساب است؛ اما این بند که پاره شد دیگر هیچ چیز نیست: یکباره می شود بی بند و بار. در حالی که در میان افراد دیگری که نه به خدا معتقدند، نه به دین معتقدند، نه به پیامبر، نه به قرآن، باز می بینیم افرادی هستند که در آنها يك نوع جوانمردیها، لوتی منشیها، ادبها، عاطفه ها، هوشیاریها، نظمها، نیکیهها را می توان سراغ گرفت. آن تحلیل گر به نتیجه نسبتاً قابل ملاحظه ای رسیده بود. گفته بود علت این امر این است که این انسان، انسانی است که تا چشم و گوش باز کرده، هر خوب و بدی را که خواسته اند به او بگویند، آنها را به

ص: 41

دین و خدا بسته اند. پدرش به او گفته بچه جان، این کار را نکن. بچه پرسیده، چرا نکنم بابا؟ به او گفته اند برای اینکه خدا از این کار خوشش نمی آید. یا بچه جان، فلان کار را بکن. چرا بکنم؟ برای اینکه خدا از این کار خوشش می آید. بنابراین، این زشت و زیبا و خوب و بد در ذهن او، در منش او، در شخصیت عملی و رفتاری او، همواره به یک نقطه مبدأ (خدا) متصل بوده است؛ حالا که این مبدأ از دست او گرفته شد و بی خدا شد، تمام آنها هم به دنبالش می رود و دیگر هیچ چیز برایش نمی ماند. اما آن انسان بی خدا غیر از این است؛ چون او اصلاً یا به خدا معتقد نبوده یا اگر هم معتقد بوده به هر حال در تربیت او نقش منحصر به فرد نداشته. چون گاهی هم که به او می گفتند بچه همسایه را اذیت نکن، وقتی می پرسید چرا، به او پاسخ می داده اند چون انسان باید انسان دوست باشد. آدمی را آدمیت لازم است. بچه جان، به این آدم بیچاره کمک کن! چرا کمک کنیم؟ چون آدم باید عاطفه داشته باشد. می بینی که یک آدم بیچاره اینجا هست، پاشو کمکش کن. بچه جان، چرا در اینجا بلند فریاد زدی؟ چرا نزنم؟ آخر این اذیت و آزار دیگران است؛ یک قدری صدایت را آرامتر کن. با این معیارها به او یک مقدار بکن - نکن یاد دادند. خوب، حالا هم که او از خدا بریده است بالاخره هنوز انسان و انسانیت و همسایه و ضعیف و قوی و... را در نظر دارد. بنابراین، می بینید که در برابر اینها یک نوع بند و بار اخلاقی برایش باقی مانده است. دینی که اشعریون درست کردند انصافاً سرنوشتش همان است که این مقاله کاوه تحلیل می کند. اگر قرار شد ما گفتیم اصلاً در دنیا خوب و بدی وجود ندارد و فلان کار خوب است چون خدا فرمان داده، و اگر خدا فرمان نداده بود اصلاً در ذات و جوهر این کار خوبی وجود نداشت... چرا من باید راست بگویم؟ برای اینکه خدا گفته. چرا باید امانت مردم را به آنها برگردانم؟ چون خدا گفته، «ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها» (1).

بسیار خوب. آیا اگر خدا نگفته بود، دیگر امانتداری خوب نبود؟ نه خیر! اگر خدا نگفته بود دیگر خوب نبود. بالاتر از این، اگر خدا گفته بود امانتها را به مردم ندهید اصلاً امانت دادن کار بدی می شد و آدم باید خائن می شد! اگر خدا فرمان خیانت داده بود، خیانت می شد خوب، امانت می شد بد! شاید شما تعجب کنید که مگر می شود یک عده اندیشمند مسلمان به این راه رفته باشند! ولی این نص و صریح است و هیچ جای بحث و توجیه نیست. این بحث طی چند قرن بوده و آن قدر حلاجی شده که هیچ پرده ابهامی روی آن نیست. بله آقا، بله خانم، این آقایان صریحاً می گویند اصلاً در دنیا نیک و بدی به خودی خود وجود ندارد. امانتداری خوب است چون خدا گفته. اگر خدا گفته بود خیانت کن، خیانت می شد خوب.

خوب، حالا از شما سؤال می کنم: اگر یک کسی زیربنای فکری اش این شد، آن گاه که خدا را از دستش گرفتند دیگر چیزی برایش باقی می ماند؟ در این حال او باید همان بشود که نویسنده تحلیل گر آن مقاله می گفت. باید برای او دیگر هیچ بند و باری باقی نماند. وقتی که از خدا بریده شد، بشود بدترین خائن، کثیفترین انسان، مرتکب زشت ترین کارها؛ چون زشتی برای او وجود ندارد. زشت آن بود که خدا

بگویند؛ زیبا آن بود که خدا بگوید، اما حالا که این دیگر به خدا معتقد نیست تا خدا گفته باشد. بنابراین دیگر زشت و زیبایی برایش نمی ماند.

با کمال تأسف عده ای در جهت تقویت وابستگی انسان مسلمان به کتاب و سنت، در جهت محکم کردن پایگاه حجیت و ارزش و سندیت کلام خدا و سنت رسول خدا، به سویی افراطی رفتند که به راستی برای امت اسلام می توانست بسیار خطرناک باشد. خوشبختانه همواره اندیشمندان بسیار در عالم اسلام، و مخصوصاً مذهب شیعه به عنوان یک مذهب متکی به اهل بیت وحی و آشناترین چهره ها به کتاب خدا و سنت رسول خدا، آمدند جلو اینها ایستادند؛ گفتند نه آقا، اشتباه می کنید. اشتباه! در این عالم هستی، در این عالم زندگی انسانی، در واقعیات زندگی بشری، یک سلسله معیارهای اصیل برای خوب و بد و زشت و زیبا وجود دارد که اگر اصلاً دینی هم در کار نبود، و حیی هم در کار نبود، بشر هوشیار می توانست بفهمد مقداری از کارها بد است، زشت است، ناپسند است و مقداری دیگر خوب است، زیباست، پسندیده و شایسته است. در عالم بشریت، بشر با همان توان بشری اش قدرت آن را دارد که کارهایی را شایسته و پسندیده بشناسد و کارهایی را شایسته و پسندیده نشناسد. معروف: آنچه بشر با همان هدایت فطری اش به نیکی و شایستگی شناخته؛ منکر: آنچه بشر با همان شناخت فطری اش به شایستگی و پسندیدگی شناخته. معروف: به شایستگی شناخته شده؛ منکر: به شایستگی و پسندیدگی شناخته شده. پس قبل از آنکه انسان سراغ وحی برود، پسند و ناپسندی برایش وجود دارد؛ شایست و ناشایستی برایش وجود دارد؛ معروف و منکری برایش وجود دارد؛ خیر و شر و سوئی برایش وجود دارد. چنان نیست که انسان در راه زندگی منهای وحی هیچ نتواند بفهمد پسندیده ای و ناپسندی و خیری و شری و زشتی و زیبایی در کارهایش راه دارد.

بد نیست بدانید که این عقیده و این نظریه و این برداشت و این فلسفه در حقیقت یکی از برداشتهای اصلی و اصول اساسی اعتقاد به عدل است. به اینها می گویند عدلیه؛ اعم از شیعه و سنی. سنی طرفدار این فکر و شیعه، هر دو در اینجا یک شناسنامه دارند: عدلیه. چرا؟ برای اینکه بر طبق آن نظر که اصلاً در جهان زشت و زیبا و خوبی و بدی وجود ندارد، باید تمام فرمانهای خدا و بکن - نکن های خدا بی مبنا و بی زیربنا و گزاف باشد. خدا هر چه می کند از روی حساب نیست! باید کارهای خدا حساب و کتاب نداشته باشد. آنها صریحاً می گویند اگر خدا خواست پدر هر کسی را در بیاورد، به هر شکلی که فرض کنید، اصلاً از خدا قبیح نیست؛ این ظلم نیست. درباره خدا اصلاً ظلم قبیح معنی ندارد. و اگر خدا خواست به پست ترین مردم پاداش بهشت بدهد عیبی ندارد؛ برای اینکه اصلاً وقتی خدا به انسانی وعده بهشت داد ما از آن وعده می فهمیم که او آدم خوبی است، نه اینکه از اینکه آدم خوبی است بفهمیم اهل بهشت است. ما باید شناساییها را از آن سر شروع کنیم. اینها شدند گروهی در برابر اعتقاد به عدل. حالا ملاحظه می کنید که چرا

اعتقاد به عدل این قدر در اصول اعتقادی و جهان بینی اسلامی از دیدگاه ما شیعه اهمیت دارد. اعتقاد به عدل یعنی نفی هرج و مرج فکری در زمینه ارزشهای اخلاقی و اجتماعی.

بنابراین، این آیه قرآن از همان اول وقتی می خواهد به امت اسلام رنگ و شکل و چهره بدهد، می گوید ای مسلمانها، شما باید امت و جماعتی شوید که در سیمای اندیشه و گفتار و رفتار شما خیر و حمایت از معروف و درگیری با منکر به چشم همگان بیاید. یعنی دنیا، بشریت، انسانهای غیرمسلمان، به سیمای جامعه اسلامی نگاه می کنند، جذب شوند و خوششان بیاید؛ خوش آمدنی ناشی از فطرت سالم. انسانهای سالم دنیا - نمی گویم انسانهای منحرف - وقتی از دور به سیمای چهره زندگی اجتماعی فرد و جامعه مسلمان نگاه می کنند، ببینند به! چه خوب است. این «به! چه خوب است» را نثار شما کنند. وقتی به موضع گیری شما در برابر کارهای گوناگون نگاه می کنند، بگویند اینها آمران بالمعروف اند؛ حامیان معروف و شایسته و پسندیده اند. همان شایسته و پسندیده ای که انسانهای غیر مسلمان با فطرت سالم خودشان می شناسند. وقتی از دور اخبار شما را می شنوند بگویند به! چه انسانهایی! و چه جامعه ای! فرد و جامعه اش اصلاً کار ناپسند را به خود راه نمی دهد؛ آن را نمی پذیرد. مثل لباسهایی که لکه به خود نمی گیرد. در ذاتش، در جوهرش، در تربیتش، در منشش، شیوه ای به کار رفته که اصلاً با منکر و ناشایست و آنچه به شایستگی و پسندیدگی شناخته نشود سازش ندارد. «ینھی عن المنکر.» این است مفاد این آیه.

خوب، يك سؤال: به این ترتیب که شما گفتید و به این ترتیب که الان مسأله را مطرح کردید، آیا بشریت که باید با هوش خداداد و بینش فطری اش زشت و زیبا و خوب و بد و معروف و منکر را بشناسد و تشخیص دهد و از این راه به میدان زندگی بیاید، نقش شرع و وحی و کتاب و قرآن چه می شود؟ پاسخ به این سؤال این است که ما می گوئیم «کَلِّمًا حَکْمًا بِالشَّرْعِ، حَکْمًا بِالعَقْلِ.» اصلاً بین دین و وحی و بین عقل ناسازگاری وجود ندارد. هر دو با هم آشتی اند. منتها، آن بینش فطری، آن برداشتهای نخستین بشری، می تواند انسان را مقداری جلو ببرد، به طوری که راه را از بیراهه به صورت کلی باز بشناسد. بعد وقتی اصل راه را بازشناخت و مختصات کلی آن را بازشناخت، آن وقت وحی به کمکش می آید و می گوید حالا آنجایی را که آگاهی ات هنوز بدان حد نرسیده که بتوانی ریزه کاریها را هم بشناسی به تو کمک می کنم: این هم يك سلسله ریزه کاریها؛ این هم يك سلسله بعدهایی که هنوز نتوانسته ای بشناسی. يك مقدار ابعاد شناخته شده داریم با بینش فطری و فکری، و يك مقدار ابعاد شناخته نشده داریم. هر دو هم با هم سازگارند و هیچ با هم ناسازگاری ندارند. عقل دانا، انسان هوشمند زیرک، هرگز دچار غرور نمی شود. به او می گویند آقا، يك مقداری زشت و زیبا را من و تو می فهمیم، اما حالا از تو می پرسیم: فلان کار چطور است؟ می گویی حقیقت این است که هنوز در مورد آن مطالعات کافی ندارم.

با یکی از دوستان حاضر که الان در این مجلس ایشان را می بینم، در حدود دو هفته پیش در مدرسه ای در جلسه ای مشترك با هم بودیم. آنجا پیرامون این مسأله صحبت شد که آیا اگر انسان قبل یا بعد

از غذا آب بخورد خوب است یا بد است. اگر در اثناء غذا مایعات بخورد چطور است؟ بعد از غذا مایعات بخورد چطور است؟ هر کسی نظری را از پزشکی و کتابی نقل کرد. بنده آنجا عرض کردم آیا دوستان موافقت می فرمایید که این بحث را به متخصصین این بحث واگذار کنیم؟- چون حاضران در جلسه هیچ کدام در این رشته مطالعات تخصصی نداریم و هر کدام از يك کسی (از يك صاحب نظر برجسته یا نیم برجسته یا معمولی) مطلبی را نقل می کنیم بدون اینکه بتوانیم در این زمینه يك داوری متخصصانه بکنیم. فکر کردیم که بهترین راه حل این است که دوستان را ارجاع دهیم به بهترین و زبده ترین فرد در این رشته، که خودش يك رشته مطالعاتی امروز دنیا است (غذاشناسی و بهداشت تغذیه) و از آنها بخواهیم که با توجه به مطالعات گوناگون و آرای گوناگون اولاً مطلب را مبسوطتر و مفصلتر در اختیار مسئولان آن کار قرار بدهند، و ثانیاً، اگر قرار است نظری را انتخاب کنند از روی حساب و کتاب باشد. به هر حال انتخاب نظر را از عهده خود خارج دانستیم. خوب، انسان هوشیار می داند که در همین عصر پیشرفت علم گاهی اظهار نظر کردن درباره اینکه آب خوردن قبل از غذا، وسط غذا و بعد از غذا چگونه است کار مشکلی می شود. درست است که ما نه بی عقل بی عقلم و نه از هیچ چیز سر در نمی آوریم و نه اعمال و افعال بشری به خودی خود فاقد هرگونه معیار و ملاک برای شناخت زشت و زیباست که آن آقا می گفت، و نه ما عقل کل همه چیز فهم داریم که بدون استفاده از پرتو وحی هم بتوانیم از همه چیز سر در بیاریم، که این آقا می گوید. چرا ما حاضر نیستیم واقعیت را همان طور که هست بشناسیم و بپذیریم؟ نه برادر و نه خواهر؛ هم عقلت بجا و هم فکرت بجا؛ آنها را به کار بینداز و هرگز در به کار انداختن عقل ذره ای کوتاهی و سهل انگاری نکن. هر چه به جای خود. وحی چراغی روشنگر، پرتوافکن از منبعی نورانی، روشنایی... دیشب آیه را نقل کردم. آیه می گوید آنها نوری را که با پیغمبر اسلام فرستاده شده است دنبال می کنند و از آن پیروی می کنند. «واتبعوا النور الذی أنزل معه» و بعد می گوید، «اولئک هم المفلحون»⁽¹⁾؛ اینها هستند سعادت‌مندان. از این طرف هم قرآن می گوید بیخود و بیجا به تو گفته اند که اصلاً کارها به خودی خود نه زشت است و نه زیبا؛ یا زشت آن است که خدا بگوید نکن، و زیبا آن است که خدا بگوید بکن. مطلب عکس این است.

این آیه ای را که می خوانم کافی است که همه حاضران مجلس، اعم از تحصیل کرده و احیاناً تحصیل نکرده روشن بین... چون ما بین تحصیل کرده بودن و روشن بین بودن، عموم و خصوص من وجه قائل هستیم. اعم از دوستانی که الفبای کتابی خوانده باشند یا نه، همه دوستانی که روشن بین اند فکر می کنم به کمک این آیات بتوانند مسأله را بیابند که قرآن چه می گوید. اول همان آیه ای را که دیشب هم خواندم برای شما می خوانم و بعد آیه ای دیگر. آیه 90 از سوره نحل (سوره شانزدهم): «ان الله یأمر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی یعظکم لعلکم تَدَّکَّرُونَ.» خدا وقتی می خواهد فرمان بدهد، به عدل و داد به احسان و نیکی فرمان می دهد. به اینکه انسان به بستگان و خویشانش برسد. نهی هم

ص: 45

که می خواهد بکند، نهی می کند از فحشاء (کار زشت)، منکر (ناشایست و ناپسند)، بغی (ظلم و تجاوز و ستم). «يعظکم»؛ به شما پند می دهد «لعلکم تذکرون»، بدان امید که آن بینش فطری در شما بیدار شود و شما به یاد آوای درونی فطری خودتان بیفتید. پس وقتی قرآن می خواهد بگوید امر خدا از کجا می آید، می گوید عدل و احسان. و وقتی می خواهد بگوید نهی خدا به کدام سو می رود، می گوید فحشاء و منکر و بغی. اگر این سوها و جهتها برای شنونده بی سابقه باشد و شناخته شده نباشد و به خودی خود نتواند هیچ آگاهی از آنها پیدا کند، چطور می شود این را برای او بیان بکنیم؟ ممکن است کسی در زمینه این آیه چند اگر و مگر از آن اگر و مگرهای شکاکان - بگوید. ما برای اینکه این اگر و مگرها که ناشی از غرض و مرضهاست کنار برود، دست او را می گیریم و به سوره اعراف می بریم. آنجا آیه ای را به او نشان می دهیم که به قول معروف دیگر جیکش در نیاید: آیه 28 از سوره اعراف. امیدوارم لااقل این دو آیه اخیر بر ذهن همه شما نقش ببندد.

«و اذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا عليها آباءنا و الله امرنا بها. قل ان الله لا يأمر بالفحشاء. اتقولون على الله ما لا تعلمون؟ قل امر ربى بالقسط.» اول ترجمه دقیق آیه را بدون هیچ توضیح اضافی بیان می کنم؛ چون می خواهم همان بینش فطری همه شما اینجا درباره این مسأله داوری کند. وقتی کار زشتی کردند، گفتند ما چنان یافتیم که پدرانمان هم همین کار را می کردند، و خدا به ما فرمان داده این کار را بکنیم. بگو خدا به کار زشت فرمان نمی دهد؛ آیا نسبت به خدا چیزی را می گوید که از آن اطلاع و علم و آگاهی ندارد. بگو خدای من به قسط و عدل فرمان داده است.

خوب، دوستان يك بار دیگر روی مضمون آیه اول ببینید. وقتی مرتکب کار زشتی می شدند می گفتند پدرانمان را هم با همین کارهای زشت می یافتیم و خدا به ما فرمان داده این کار را بکنیم. بگو خدا به کار زشت فرمان نمی دهد. آیا این آیه با انکار حسن و قبح عقلی و حسن و قبح ذاتی و آن مبنا که اصلاً اگر کاری را خدا گفت بکن فوراً می شود خوب و اگر همان کار را گفت نکن فوراً می شود بد، سازگار است؟ این اشخاص مدعی بودند که خدا به ما فرمان داده این کار را بکنیم. اگر اینها در این ادعایشان راست می گفتند دیگر نمی شد به آنها گفت این کار زشت است، چون کاری است که آنها می گویند خدا فرمان آن را داده، پس کار خوبی است. آیا می شود بر اساس مبنای غیر عدلیه به ایشان گفت: «قل ان الله لا يأمر بالفحشاء»؟ یعنی می توان گفت شما دروغ می گوید؛ خدا به کار زشت فرمان نمی دهد؟ بله. معلوم می شود زشتی در ذات يك کار است که من به او می گویم تو عوضی فهمیده ای، تو خلاف می گویی؛ نمی شود که به کار زشت فرمان بدهد. اگر در ذات کارها زشتی نباشد می شود این پاسخ را به توجیه آنها داد؟ آنها به نظر من کار زشتی می کردند. به ایشان می گفتم چرا این کار زشت را می کنید؛ توجیه می کردند. می گفتند پدرانمان هم همین کار را می کردند؛ گذشتگان چنین می کردند؛ خدا هم همین طور به ما دستور داده. ولی به آنها می گویم خیر! من قاطع می گویم خدا هرگز چنین دستوری را نمی دهد، چون «ان الله لا يأمر بالفحشاء». با این آیه با صراحت دندان شکن می فهمیم که قرآن و جهان بینی اسلام می گوید زشت و زیبا معیارهای اصیلی

دارد که حتی اگر آمدند بیخ گوشت گفتند خدا گفته این کار را بکن و واقعاً با آن بینش سالم دریافتی که این کار زشت است، می توانی در پاسخ بگویی شما هر که می خواهید باشید، ولی من می فهمم که خدا چنین دستوری را نمی تواند بدهد و این دستور با مقام علم و حکمت خدا سازگار نیست.

درباره حيله های شرعی

این همان مطلبی است که ما مکرر درباره حيله های شرعی ربا می گوئیم. می گوئیم ما نمی توانیم هضم کنیم و در دنیا هم هیچ آدم سالمی را تا حالا ندیده ایم که بتواند هضم کند که يك كتاب يا يك قانونی بگوید ربا نخورد و بگوید رباهای گذشته را هم باید ببخشید و اگر نبخشید با خدا و پیامبر اعلام جنگ کرده اید و این قدر مسأله را سخت بگیرید، بعد بگوید اگر يك قوطی کبریت ضمیمه اش کردید اشکالی ندارد! ما می گوئیم این نمی شود. اصلاً این با عقل هیچ آدمیزادی نمی سازد. می گویند مگر می شود انسان با عقل شرع را بفهمد؟ بله! یکی از مواردش همین جاست. ما متأسفانه گاهی می بینیم در جامعه شیعه عدلیه هم اشعری مذهب پیدا می شود. می گوید مگر انسان با عقلش می تواند چیز بفهمد؟ پس می فرمایید که من عقل بشری را از کار انداخته ام! می گویند آقا در شناخت احکام عقل را مطلقاً دخالت ندهید. اما مگر چنین چیزی ممکن است؟ خود قرآن دخالت می دهد. این آیه یعنی چه؟ وقتی این آیه می گوید «و اذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا عليها آباءنا والله أمرنا بها. قل ان الله لا يأمر بالفحشاء»، معلوم می شود چیزی هست که هر انسان سالمی می تواند بفهمد که این کار زشت است و خدا هرگز به کار زشت فرمان نمی دهد.

حالا- که این آیه را فهمیدیم آن آیه اول را هم درست می دهیم. «ان الله يأمر بالعدل والاحسان و ایتاء ذی القربى و ینهى عن الفحشاء و المنکر و البغی. (1)» حالا به دنبال این، می توانیم آیه ای را که موضوع بحث تفسیرمان است روشن بفهمیم: «و لتکن منکم امة یدعون الی الخیر یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون.» باید از شما مسلمانها امت و جماعتی به وجود آید که دعوت کننده به خیر و نیکی هستند. همان خیر و نیکی که فطرت بشریت او را به نیکی می شناسد و می پذیرد. آقا! مگر فطرت بشر و بشر با بینش فطری اش می تواند نیکی را بشناسد؟ تا حدودی بله. درست است که وقتی به جاهایی می رسیم کار مشکل می شود، ولی تا حدودی بله. «و یأمرون بالمعروف.» مارك اینها در دنیا این است که حامیان معروف و پسندیده ها و شایسته ها هستند. حتی مردم غیر مسلمان می توانند از دور این خصوصیت را در سیمای زندگی آنها ببینند. آقا! مگر غیر مسلمانها هم سرشان می شود که چه چیز خوب است و چه چیز بد است؟ مگر نه اینکه باید اول مسلمان شوند تا بعد خوب و بد را بفهمند؟ خیر آقا! مقداری خوب و بد هست که در همه دنیا خوب و بد است. «و ینهون عن المنکر.» بله آقا، بالا- بروی یا پایین بیایی، وقتی در جامعه های اسلامی از دور نگاه کردند و جهاد و تلاش پیگیر و هوشیارانه و مدبرانه در راه اقامه عدل و حق نیافتند دیگر سراغ اسلام نمی روند. وقتی در پرتو اسلام کوششی و جنبشی در راه اقامه حق و عدل تحقق

ص: 47

نیافت، نه تنها آنها سراغ ما و اسلام ما نمی آیند، بلکه مردم خود ما هم سراغ جایی می روند که می تواند ادعا کند در راه اقامه عدل قدمهای تحقق یافته مؤثر مثر ثمر برداشته است. بیخود هم رفقا نیایید دور هم بنشینید که چه کنیم که جوانانمان منحرف نشوند. جوان با همان فطرت و بینش فطری اش خواستار عدل است. عدل در نظر جوان محترم است؛ خواه اسلام باشد، خواه نباشد؛ خواه خدایی باشد، خواه خدایی نباشد. او عاشق و شیفته عدل است. و تو نگو این شیفتگی تو به عدل غلط است. قرآن می گوید صحیح است. مگر نمی بینی قرآن می گوید «انّ الله یأمر بالعدل»؟ وقتی می خواهد خدا را معرفی کند می گوید خدا آن است که فرمان به عدل می دهد. مگر نمی بینی می گوید «قل امر ربی بالقسط»؟ خدای من آن است که به قسط فرمان می دهد. چرا این گرایش صحیح فطری جوان جامعه اسلامی و سرزمین اسلامی را تخطئه می کنی؟ این گرایش درست است. این گرایش بجاست. این گرایش همان گرایش خداپسند است. خدا خواسته این جوان دنبال همین بینش برود تا به خدا برسد؛ تو چرا این راه را جلو او می بندی؟ این راه می تواند او را به خدا برساند؛ چون: «انّ الله یأمر بالعدل»؛ چون: «امر ربی بالقسط.» تو و من، من و تو و دگران، بینیم چه کوتاهی کرده ایم و می کنیم که آدرس خدا از آدرس عدل جدا شده است. این جفای من است، این جفای توست. این گناه ماست که این دو آدرس را از هم جدا کرده ایم، والا آن جوان با بینش فطری اش درست نمی رود؟ من از شما می پرسم - من بیخود نظر قاطع دادم. دوست داشتم این نظر قاطع را نگویم، اما از روی طبعم گفتم. اما از شما نظر می خواهم: آیا آن جوان اشتباه می رود؟ اگر دل و روح او به سوی عدل پرواز کند او را تخطئه می کنی؟ این گرایش را گرایش غیر خدایی می شناسی؟ پس قرآن چه می گوید؟ پس فطرت چه می گوید؟ پس عقل چه می گوید؟ بین چه کسی تجاوزگر است. بین چه کسی راه انحرافی می رود: این می خواهد از مسیر عدل به خدا برسد یا تو و منی که آمده ایم عدل و خدا را از هم جدا کرده ایم؟ انسان خدایی باشد اما رئیس الظلمه هم باشد! کدامان اشتباه کرده ایم؟ اگر می بینید حسین بن علی، سلام الله علیه، چهره ای است که مسلمان و غیر مسلمان او را دوست دارند، اگر می بینید امام و پیشوای مایه افتخارمان، امیرالمؤمنین علی علیه السلام چهره ای است که مسلمان و غیر مسلمان او را دوست دارند... آن نویسنده تقریباً یک قرن پیش انگلیسی او را در ردیف قهرمانان بزرگ جهان می ستاید. آن نویسنده مسیحی لبنانی زندگی او، روش او و منش او را موضوع کتاب پر جنجالش، الامام علی صوت العدالة الانسانیة می کند. اگر اینها را می بینید فوراً نگوید ای بابا، این مسیحی را چه که درباره علی چیز بنویسد. تو اشتباه می کنی! تو اشتباه می کنی! تو نمی خواهی علی را در روشنایی عدل بشناسی و بشناسانی. تو به تاریکی علی را دیده ای. تو می خواهی فقط علی را در چهره یک مقدار کرامات و کارهای فوق العاده هم بشناسی و هم بشناسانی. تو اشتباه می کنی. تو می خواهی بشریت را در پرتو اعتقاد به کرامات و کارهای فوق العاده به راه خدا بیاوری. این اشتباه است. کرامات، معجزات، کارهای فوق العاده سر جای خودش محفوظ؛ آن برای خودش حدی دارد، قانونمندی دارد، حسابی دارد، کتابی دارد. هر کس قرآن خوانده

می داند و مطمئن است که قرآن رویداد معجزه آسا را در تاریخ هستی با صراحت بیان می کند. وقتی قرار شد این معجزه و کرامت به دست عیسی علیه السلام باشد، چرا به دست پیغمبر نباشد؟ چرا حتی به دست علی نباشد؟ این مسأله ای نیست. اما این اشتباه است که تو می خواهی بشریت را صرفاً از این راه به سوی خدا بیاوری. این کار تو اشتباه است. بین قرآن می خواهد بشریت را از کدام راه به سوی خدا و به سوی آیین خدا بیاورد. می گوید: «انّ الله يأمر بالعدل والاحسان و ایتاء ذی القربى و ینهى عن الفحشاء و المنکر و البغی.» فکر می کنی این راه، راه سودمندی برای دعوت به سوی خدا و راه خدا و کتاب خدا و دین خدا و پیامبر خدا و امام خدا نیست؟ هست! نشانه بودنش اینکه سری را به درون برید: درون خانه ات، درون کاشانه ات، درون مسجدت، درون شهرت، درون سرزمین اسلامت - و بگریه و ببینید دلها به کدام سو گراییده و می گراید.

حسین، علیه السلام، محبوب و دوست داشتنی است؛ نه فقط برای مسلمان شیعه، بلکه همچنین برای مسلمان سنی حق دوست. شما دوستان می دانید که کشور مصر يك کشور شیعی نیست. قاهره هم يك شهر شیعی نیست. اما رأس الحسین و مسجد رأس الحسین در آنجا يك پایگاه برجسته است. چون نام حسین برای همان مسلمان غیر شیعی هم پرکشش است. برای اینکه در قیام حسین بن علی و بررسی آثار این قیام، حسین را در چهره ای شناخته که دل و فطرت هر انسان سالم به او علاقه مند می شود. وقتی معلوم می شود که باید حسین و حسینیان که پیرامون او هستند به شهادتی پرافتخار رو آورند، امام علیه السلام با یاران وفادارش سخن می گوید. درون پاك و احساسات پاك درونی اش را این طور بیان می کند: «انّه قد نزل بنا من الامر ما قد تروا و انّ الدنیا قد تغیرت و تنکرت و أدبرَ معروفها». دوستان می بینید که اوضاع و احوال چگونه است. ما نقشه ای را دنبال می کردیم، به سوی راهی می رفتیم، روی اعوان و انصار و یارانی حساب می کردیم، روی گروههای فراوان پر نیرویی که از عدالت خواهی و حق طلبی ما حمایت می کردند حساب می کردیم، حالا می بینیم همان دعوت کنندگان ما به روی ما شمشیر کشیده اند. «أما ترون أنّ الحق لا یعمل به و انّ الباطل لا یُتّاهى عنه لیرغب المؤمن فی لقاء ربّه؛ فانی لا اری الموت الا السعادة و الحیاة مع الظالمین الا برّما.» آیا شما نمی بینید که دیگر کسی به حق گوش نمی دهد و به آن اعتنا و عمل نمی کند؟ آیا نمی بینید سیطره باطل چنان است که هیچ کس از باطل جلوگیری نمی کند و با باطل درگیری ندارد؟ اما من که حسین هستم باید اعلام کنم که مرگ را جز سعادت و خوشبختی و زندگی، و همزیستی با این ستمگران و تجاوزگران به حق را جز برّم و مایه دلتنگی نمی یابم. همه کسانی که به این سخنان گوش می دهند احساس می کنند که مرگی پرافتخار، مرگی دوست داشتنی، شهادتی دلپذیر در انتظار آنهاست. و امروز همه کسانی که در دنیا برای اقامه حق و عدل تلاش می کنند و همه آنهايي که در راه اقامه حق و عدل جانبازی می کنند احساس می کنند که با این چهره برجسته دودمان پیغمبر، با این امام و پیشوای بزرگ اسلام، پیوندی ناگسستنی دارند.

دوستی دارم که پاکستانی است. می گفت در پاکستان که ترکیبی است از مسلمانان شیعه و غیر شیعی و اقلیتی غیر مسلمان هم کم و بیش در آن هست، و یا در بخش مسلمان نشین هندوستان که مسلمان و غیر مسلمان بیشتر به هم آمیخته اند، ما احساس می کنیم عاشورا فقط روز ما شیعیان حسین دوست نیست؛ روز خلیفهای دیگر هم هست. همچنان که احساس می کنیم عاشورا برای خیلی از کسانی که خود را شیعه می شمرند روز واقعی نیست. عاشورا روز واقعی تاریخی خاطره انگیز همه مردمی است که حسین وار در راه حق و عدل آماده شهادت و جانبازی اند. به همین دلیل است که نام حسین، یاد حضرتش، تربت پاک حضرتش، می توانسته و می تواند شعاری زنده و جاوید برای هر مرد وزنی باشد که با آوای فطرتش خواستار و دوستدار عدل و احسان و ناسازشگر با فحشاء و منکر و بغی است. بشارت بر چنین مردها و زنهار و انسانها! اینها می توانند از همین راه به خدا برسند. می توانند از همین راه به مردان خدا پیوندند، اما به يك شرط؛ به شرط اینکه این عدل خواهی و دادخواهی و معروف خواهیشان از روی خودخواهی یا طبقه خواهی نباشد. چون انسان به خدا پیوسته، هم از خود درآمده و هم از طبقه. او انسانی است متعلق به جامعه بندگان خدا؛ جامعه انسانها. او دیگر در حصار خود و حصار طبقه زندانی نمی شود.

ص: 50

ولتكن منكم امة يدعون الى الخير و يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر و اولئك هم المفلحون.»

برای اینکه این بحث ما، همان طور که حق موضوع است، شایسته است طوری هدایت شود که برداشت روشنتری از تعلیم قرآن کریم در زمینه این رکن بزرگ و پایه پراج از نظام عقیدتی و عملی اسلام به دستمان بیاید، مناسب دیدم امشب مطالبی را که تا اینجا گفته ایم جمع بندی کنم. این جمع بندی را یادداشت و تنظیم کردم و عیناً برای اطلاع و آگاهی و یادآوری دوستان عزیز می خوانم تا حیثاً به صورت يك جمع بندی منظم در حافظه ها و بالاخص در نوارها بماند و در آینده اگر توفیقی نصیب شد مبنای ادامه بحث برای خودم یا برای دوستان پژوهشگر دیگر باشد.

خلاصه بحث تا اینجا این شد که ما در عصر تزلزل سریع ارزشها به سر می بریم: تزلزل و دگرگونی در ارزشهای علمی و فنی، در ارزشهای فکری و در ارزشهای اجتماعی و اخلاقی و انسانی. ولی آیا این بدان معناست که اصولاً هیچ ارزش اصیلی چه در زمینه علم و طبیعت شناسی و چه در زمینه مسائل اجتماعی و اخلاقی و انسان شناسی در دست نیست که از این تزلزلهها و دگرگونیها به دور باشد؟ از آنجا که میدان و زمینه بحث ما ارزشهای اخلاقی و اجتماعی و انسانی است، سؤال را در این باره تکرار می کنم: آیا در این دایره، ارزشهای ثابت و اصیلی که همه وقت و همه جا و در هر نظام و برای هر کس ارزشمند باشد وجود دارد یا نه؟ برخی از مکتبهای فکری به این نظر گراییده اند که چنین ارزشهایی با این مختصات وجود ندارد. از نظر آنان همه ارزشهای انسانی و اخلاقی و اجتماعی نسبی و به عبارت دیگر من درآوردی اند و فرآورده عادتها، قراردادهای و سنتها هستند. عادتها و قراردادهای و سنتها نیز مولود شرایط طبیعی محیطها یا نظامات اجتماعی و روابط اقتصادی و مانند اینهاست. بنابراین، با دگرگونی و تغییر و تطور و تحول در این

شرایط، این قراردادها و سنتهای ناشی از آنها و ارزشهای به دست آمده از آنها خود به خود از اعتبار و ارزش دیرین می افتند و در معرض دگرگونی و بی ثباتی قرار دارند. - این يك گروه و يك گرایش.

برخی دیگر از مکتبها این نظر را نمی پذیرند. آنها می گویند در میدان مسائل مربوط به انسان و زندگی اخلاقی و اجتماعی انسان، ارزشهایی هم وجود دارند که ثابت و اصیل اند. این ارزشها در حقیقت باید زیربنای ثابت در همه نظامها به شمار روند. بنابراین، هرج و مرج، بی نظامی، بی پایگی، بی مبنایی، بی ثباتی در زمینه ارزشهای انسانی و اخلاقی و اجتماعی نیست.

نظر اشاعره و معتزله درباره حَسَن و قَبیح

در بحث دیشب این نکته را یادآور شدم که همین دو نظر و دو گرایش به شکلی دیگر به مکتبهای دینی و مذاهب و آرای مذهبی هم راه یافته؛ چه در میان مسلمین و چه در میان پیروان ادیان دیگر. کسانی شبیه نظر نخستین را دارند و گروهی شبیه نظر دوم را. اما به شیوه ای دیگر و در شکلی دگر، در این مکتبها مسأله به این صورت مطرح است: آیا حسن و قبحها، زشتیها و زیباییها، خوب و بدها، خیر و شرها، معروف و منکرها اصالتی دارند یا صرفاً تابع اراده خدایند؟ يك کار، يك رفتار، يك خلق و خو، در يك شرایط معین می تواند هم خوب باشد هم بد، هم زشت و هم زیبا، هم حَسَن و هم قبیح، هم خیر و هم شر؛ تا خدا چه فرموده باشد. اگر خدا بدان فرمان داده باشد با فرمان او همان کار خوب می شود، و اگر خدا از آن نهی کرده باشد با نهی او همان کار در همان شرایط بد می شود. وگرنه هیچ کاری نیست که در ذات خود، صرفنظر از فرمان خدا، زشتی و زیبایی داشته باشد. این نظری است که به اشاعره نسبت داده می شود. نظری که بر طبق آن بحث از عدل و ظلم درباره خدا معنی نخواهد داشت. در مقابل اینها گروهی دیگر (عدلیه) اعم از معتزله اهل سنت و شیعه امامیه، می گویند حسن و قبح، زشتی و زیبایی معیارهای اصیل و ثابتی دارد که خدای حکیم جز آنها را اراده نکند؛ جز بدانچه خود به خود و بالذات خوب و حَسَن و پسندیده است فرمان ندهد، و جز از آنچه خود به خود بد و زشت و ناپسند و زیان آور است نهی نکند. این حسن و قبحها در حقیقت اساس و زیربنای امر و نهی خدا هستند، نه ناشی و روینا، (ناشی از امر و نهی او). این نظر عدلیه است.

امشب مطلبی را که دیشب به شکل اشاره گفتم، به صراحت اضافه می کنم. گاهی همین مطلب به صورتی دیگر مطرح می شود. گروهی می گویند درست است که حسن و قبح ذاتی است؛ درست است که در ذات اشیاء معیارهایی وجود دارد که بر اساس همان معیارها می توان اعمال و افعال را به دو گروه پسند و ناپسند تقسیم کرد، ولی عقل بشر به طور کلی توانایی هیچ درجه از شناخت چنین حسن و قبحی را ندارد. بشر برای شناخت این حسن و قبح باید در انتظار بنشیند که فرمان وحی چه می گوید، وگرنه خود به شناخت چنین معیارها کمترین راهی ندارد. نتیجه عملی این نظر با نظر اشاعره تقریباً یکی است. نتیجه این

می شود که بدون آگاهی بر امر و نهی خدا درباره هیچ چیز نمی توان نظر داد که خوب است یا بد. دیشب در پایان به این نتیجه رسیدیم که موضع گیری قرآن در این زمینه روشن است. قرآن می گوید، اولاً در ذات اعمال و افعال حسن و قبح نهاده شده. کارهایی هست که با توجه به ذاتش حسن است، پسندیده است، خوب است، و کارهایی هست که با توجه به ذات و آثار طبیعی اش ناپسند است، قبیح است، زشت است. علاوه بر این، قرآن با صراحت از آن خوبیها با کلمه معروف یاد می کند، یعنی خوبیهایی که قابل شناخت اند نه تنها قابل شناخت اند، بلکه همه کس شناس اند: خوبیهای نشاندار و همه کس شناس. و از آن قبیحها و زشتها با عنوان منکر یاد می کند؛ یعنی بدیهای نشاندار و همه کس شناس. قرآن پایه مطلب را بیش از هر چیز روی معروف و منکر می گذارد. بنابراین، نتیجه نهایی این شد که در حقیقت معنای معروف همان خوبیهای شناخته شده همه کس شناس نشاندار است. منکر چیست؟ بدیهای شناخته شده همه کس شناس نشاندار. معروف: آنچه به خوبی شناخته شده و مورد قبول است؛ منکر: آنچه مورد انکار است؛ معروف و مردود. لذا منکر در این اصطلاح با ریشه «انکره»، یعنی او را نفی و رد کرد، از همه ریشه های دیگر نزدیکتر و مناسبتر است.

به این ترتیب فکر می کنم ما بخش اول از بحث جدید و مقطع جدید بحث را که شناخت معروف و منکر است به نتیجه روشنی رسانده باشیم. قرآن با صراحت می گوید بشریت باید به کمک شناخت روشن انکارناپذیری که از همین خوبیهای نشاندار و بدیهای نشاندار دارد، حق و راه حق و اسلام و آیین راستین را بشناسد.

بار دیگر تکرار می کنم: راه روشن اسلام شناسی چیست؟ یکی از روشنترین راههای شناخت اسلام راستین: آیین حق، اسلام خدا این است که جستجوگری ات را با معیارهای همه کس شناسی آغاز کنی که از زشت و زیبا و نیک و بد داری. آن وقت کدام آیین، آیین خداست؟ آیینی که در آن آیین از معروف (خوبیهای شناخته شده نشاندار) حمایت می شود و از منکر (بدیهای مردود و مطرود) نکوهش و با آنها مبارزه می شود. دوستان جوان! بخصوص در این سخن روی سختم بیش از همه با شماست: این گونه شناخت اسلام و شناخت راه حق چگونه شناختی است؟ با آوای فطرت شما هم آواست یا ناسازگار و ناهم آوا؟ هم آواست. آنچه من دیشب روی آن تکیه داشتم همین بود. ما چرا این قدر نسبت به این راه طبیعی دعوت به حق و دعوت به خدا و دعوت به راه مستقیم و راه راست خدا و صراط مستقیم الهی بی اعتنایی کردیم و می کنیم؟ دیشب تکیه داشتم روی این بحث که چرا باید در تقویت گرایش انسانها به سوی خدا و راه خدا و آیین خدا و کتاب خدا و پیامبر خدا و پیشوای خدا، از این راه و از این گرایش فطری انسانهای سالم به سوی خوبیها، نیکیهای همه کس شناس، و تنفر و بیزاری آنها از زشتیها و بدیها، منکرها، ناپسندهای همه کس شناس استفاده نشود. برای اثبات این مطلب در قرآن آیات فراوانی هست. در میان این آیات آیه 28 سوره اعراف (سوره هفتم) بسی گویا بود؛ گویا و روشن. «و اذا فعلوا فاحشة قالوا

وجدنا عليها آباءنا و الله أمرنا بها. قل ان الله لا يأمر بالفحشاء ا تقولون على الله ما لا تعلمون. «کار زشت می کنند؛ می گوئیم» چرا می کنید؟» می گویند اولاً سنت دیرینه است، برای پاسداری از سنتها. ثانیاً، خدا به ما گفته همین کار را بکنید. برای توجیه کارشان هم به قدمت و سنت بودن آن استناد می کردند و هم مدعی آن بودند که فرمان خدا همین است. قرآن می خواهد این ادعا را رد کند. لذا يك قانونمندی به دست می دهد و می گوید، بگو اصلاً خدا هرگز به کار زشت ناپسند فرمان نمی دهد. یعنی برای شناخت اینکه خدا به چیزی فرمان داده یا نه، دقت کن بین آن کار پسندیده است یا ناپسند است. از راه شناخت ناپسندی می توانی بفهمی که اگر هزار عالم برجسته هم آمدند گفتند خدا این جور فرمان داده، اشتباه می کنند؛ چون «ان الله لا يأمر بالفحشاء. ان الله يأمر بالعدل والاحسان و ايتاء ذی القربى و ينهى عن الفحشاء والمنكر والبغى.» این يك قانونمندی است. يك قانونمندی ارزنده. به این ترتیب از نظر اسلام يك سلسله کارها، رفتارها، خصلتها، قانونها و نظامها، معروف است؛ یعنی شایسته و نیک و پسندیده همه کس شناس و شناخته شده به خوبی اند. و يك سلسله از کارها، خصلتها، خویها، خلقها، قانونها، نظامهای دیگر منکرند؛ یعنی رد شده، انکار شده، مردود؛ مردود نشاندار شناخته شده و همه کس شناس هستند. اساس این آیه کریمه ای که بحث امر به معروف و نهی از منکر در قرآن با آن آغاز شد این است که «ولتکن منکم امة يدعون الى الخير و يأمرن بالمعروف و ينهون عن المنکر». فرد مسلمان و جامعه اسلامی و امت اسلام باید هواداران معروف و تشویق کنندگان پیدان، و مخالفان منکر و بازدارندگان از آن باشند. چنین فرد و چنین جامعه و امتی، خود به خود در دنیا و در عالم بشریت برای افراد و تکهای جستجوگر و برای توده های خلق در سراسر گیتی، الگو، نمونه و سرمشق می شوند. «و كذلك جعلناکم امة وسطاً لتکونوا شهداء على الناس و یكون الرسول علیکم شهیداً. (1)» پیامبر سرمشق اصلی و مثل اعلاى فضیلت برای این امت است، و این افراد و این امت، نمونه عمومی و خلقی آن، و جامعه اش جامعه نمونه آن برای همه. و فرد و جامعه اسلامی تا به این پایه نرسد به جایگاه اصلی اش در تاریخ بشریت نرسیده است. این خلاصه و جمع بندی بحثهایی که تا اینجا داشتیم. امیدوارم با این جمع بندی که تنظیم کرده بودم اگر نقطه ابهامی در بحثهای گذشته وجود داشته برطرف شده باشد. اما ادامه بحث آنچه امشب می خواهم درباره اش بحث کنم این است که تا اینجا خیلی از کلیات را گفتیم؛ اینک رفقا نمونه می خواهند. یعنی می گویند مقداری از این نمونه های ارزشهای نیک همه کس شناس عمومی ثابت خارج از قانون تطور را برای ما بگو. مقداری هم نمونه هایی از زشتیهای خارج از این قانون را بگو. نمونه خیلی زیاد دارم. نه اینکه من دارم؛ اسلام دارد. من به عنوان زبانی الکن و نارسا از اسلام روشنگر، نمونه هایی دارم.

موارد ثابت معروف و منکر

امشب می خواهم مقداری روی این نمونه ها بحث فشرده کنم. بدیهی است که هر نمونه ای خود موضوع سخنی است. اول مقداری از خلیات فردی مثال بزنم و از شما داوری بخواهم که آیا این خلیاتی که در

ص: 54

اینجا به عنوان مثال عرض می‌کنم مشمول قوانین تحول و تطوّرند یا نه. داوری را از خواهران و برادران گرامی که هستند می‌خواهم، و نیز از آنها که بعداً به این بحث گوش می‌کنند.

آیا بخل و خودپایی و خودنگری، و جود و گذشت و ایثار و دگرنگری و دگرنوازی، دو خوی و خصلت هست یا نیست؟ تردید نیست که اینها از خصلتهای آدم است و آدمها را از این نظر می‌شود به دو گروه تقسیم کنیم. آدم بخیل حواسش فقط جمع خودش است؛ و آدم جواد بخشنده ایثارکننده دگرنواز برعکس اوست.

سؤال اول: از دید شما که در این نظام زندگی می‌کنید، اگر خودنوازی (اینکه انسان فقط به فکر خودش باشد) و دگرنوازی (اینکه به فکر انسانهای دیگر باشد) را با هم مقایسه کنید، کدام داخل معروف است و کدام داخل منکر؟ می‌فرمایید دگرنوازی داخل منکر است و خودنوازی داخل معروف است؟ یا اینکه می‌فرمایید «نمی‌دانم، شك دارم؛ باید يك مقدار مطالعات فلسفی عمیق در این باره بکنم تا جواب بدهم؟» آیا اینها، لاقلاً برای شما، از آن زشت و زیباهای نشاندار نیست؟ برای شما که در این نظام هستید، رده بندی در مورد این دو خصلت و دو خوی و دو حالت انسانی آسان است یا مشکل؟ فلسفه ای، مطالعات دقیقی، تحلیل‌های چنین و چنانی مورد احتیاج است یا اینها جزو امور همه کس شناس است؟ همه کس شناس است.

اجازه بدهید به سراغ دیگران برویم. می‌گویند این اخلاقتها جزو اخلاقتها مولود نظامهای فئودالیسم یا کاپیتالیسم است. اشکالی ندارد! ما از این جامعه نیمه فئودال نیمه کاپیتالیست خودمان در می‌آییم و سراغ جامعه ای می‌رویم که از این آفتها عبور کرده باشد. به يك جامعه سوسیالیستی می‌رویم. فردی که امروز در شوروی زندگی می‌کند، در همین ازبکستان همسایه زندگی می‌کند، در نظام سوسیالیست زندگی می‌کند، يك آدم است؛ در نظام سرمایه داری نیست؛ کار می‌کند و يك مقدار دستمزد و بازده کار برای اداره زندگی خودش و احیاناً زن و بچه اش به او می‌دهند؛ بیش از این هم چیزی گیر نمی‌آورد. بسیار خوب؛ این آقا با همان دستمزدش مقداری خوراکی خوشمزه می‌گیرد و به خانه می‌آورد. منظورم از خوراکی خوشمزه کالاهای گران قیمت سرمایه داری نیست. همین نان تازه و پنیر را می‌گویم. - جای دوستان خالی؛ در روستایی در بلغارستان ما نان تازه و پنیر خیلی خوشمزه ای خوردیم که هنوز من و بچه ها همیشه آن را به یاد می‌آوریم. فرض کنید که آن فرد مفروض نان تازه و پنیر می‌خرد و به خانه می‌آورد. یکی از بستگان نزدیکش که عضو خانواده نیست - مثل خواهر او - در می‌زند و به داخل می‌آید. این مرد فوراً می‌گوید بچه ها، نان و پنیر را پنهان کنید. در همین ده مرد دیگری که همکار آن اولی است و از همان کارگاه کشاورزی یا صنعتی آمده، با همان مزد، همان نان و پنیر را خریده و به خانه آورده. خواهر او هم در می‌زند و به داخل می‌آید. اما او می‌گوید، به! خواهرم خوش آمدی، صفا آوردی، بنشین تا این نان و پنیر را با هم بخوریم. آیا شما در مورد اینکه از این دو کار این دو انسان سوسیالیست در يك ده و در يك شرایط، کدام معروف و منکر است تردید می‌کنید؟ شك دارید که کار اولی منکر و زشت و ناپسند و نامطبوع و اشمئزاز

آور و تنفر آور است و کار این دومی نشاط آور، روشن و روشنائی بخش است؟ در این شك دارید؟ این فلسفه می خواهد؟ مطالعات لنینیستی می خواهد؟ بحثی در آن هست؟ خوب، حالا- از وروی به چین می رویم. فرض کنیم در چین هم يك چنین حادثه ای پیش می آید و دو نفر کارگر چنین کاری کنند. آنجا چه حکم می کنید؟ به جنگلهای آمازون و به میان جامعه انسانهای اولیه قبل از مالکیت - می رویم. (البته اگر انسان قبل از مالکیتی در تاریخ وجود داشته باشد!) انسانی که هنوز جایگزین نشده، از جنگل می آید و خوراکش را با خود می آورد؛ یا از بیابان می آید و شکارش را همراه خود می آورد؛ هنوز هم به زراعت و مالکیت نرسیده. آدمی از جنگل آمده، مقداری خوراکی با خود آورده، در همان جنگل یا در بیابان هم يك مرغ شکار کرده، می خواهد خودش به تنهایی یا با خانواده... چون آدم قبل از خانواده معنا ندارد؛ آدم با خانواده قرین است. به هر حال، اگر نگوئیم خانواده می گوئیم تولید مثل. این آدم خودش تنهاست یا با همتایش (همسر نمی گوئیم که جسارت بشود! چون از انسان قبل از این تمدن بحث می کنیم)، یا با بچه اش نشسته که آدم گرسنه ای از راه می رسد. صاحب غذا فوراً يك سنگ (چون چیزی جز سنگ ندارد؛ او نیمه وحشی است)، روی غذا می گذارد تا آن فرد نبیند. کس دیگری را فرض کنید که او هم همردیف همان فرد است و از همان جنگل است و همان خوراکی را دارد. آدمی عبور می کند. او می گوید بیا بنشین این غذا را با هم بخوریم. اگر هنوز هم لغت ندارد و انسان قبل از کلمات و لغت است، سری تکان می دهد یا دستی نشان می دهد به نشانه تعارف: بسم الله؛ بفرمایید! در مقایسه این دو عمل این دو انسان نیمه وحشی اگر شما بخواهید رده بندی کنید منتظر تعیین نظام می مانید؟ آیا می پرسید این کار در چه نظامی انجام گرفته است؟ آیا می گوئید اگر در نظام کاپیتالیستی انجام گرفته باشد مشمول این حکم است، اگر در نظام سوسیالیستی مشمول آن حکم، اگر در نظام کمونیستی مشمول حکم سوم و اگر انسان قبل از تاریخ است اصلاً درباره حکمش تردید دارم و الاحوط اینکه سکوت کنم؟ آیا اینچنین است؟ یا اینکه اینها روشن است و رده بندی کار انسان براساس این معیار در انتظار نظام و محیط طبیعی و اجتماعی و این حرفها نیست؟ ایثار، بخشش، بخشندگی، دگرنوازی، هر جا باشد، در هر نظام باشد، از هر کس باشد، پسندیده است؛ فطرت انسان آن را می پسندد. در خود فرورفتن، فقط به خود اندیشیدن، از دگران بی خبر ماندن و در خود مستقر و متمرکز شدن، از هر کس در هر نظام باشد کاری ناپسند است.

برداشت من این است که خوب شناختن جود و بخشش و ایثار، و زشت شناختن بخل و خودنوازی و در خود فرورفتن و بی خبری از دگران، از آن ارزشهای ثابت است؛ از آن معیارهای ثابت است؛ دستخوش دگرگونیهای نظامها و کیفیت ابزار تولید و تقسیم ثروت و امثال اینها نیست، بلکه به عکس است: ما وقتی می خواهیم نظامها را بشناسیم، آن نظامی را که بیشتر انسان دارای ایثار می سازد می گوئیم نظام خوبی است، و آن نظامی را که انسان در خود فرورفته بی اعتنا به انسانهای دیگر بار می آورد، می گوئیم نظام انسانی نیست. مطلب عکس است. ما در سبک و سنگین کردن نظامها این معیار را به کار می بریم نه در سبک

سنگین کردن این معیار، نظامها را. اینطور هست یا نیست؟ دید من این است. دوستان می توانند خودشان داوری کنند.

نمونه دیگر: رشك و حسد در برابر مهر و گشاده نظری و سعه صدر؛ تنگ نظری در برابر نظر بلند و باز داشتن. چه حرفی است که اینها مربوط به نظام سرمایه داری است؟ اصلاً من از نظام سرمایه داری بیرون می آیم و معطل آن نظام نمی شوم. چون مکرر به رقفا گفته ام، انتقاد من از نظامهای مارکسیستی هرگز و هرگز، حتی يك در يك میلیارد، معنایش تأیید نظام فاسدتر و منحطتر و کثیف تر کاپیتالیستی یا فئودالیستی و امثال آنها نیست. مکرر گفته ام ماتریالیسم و مادیگری مورد انتقاد ما، شرق و غرب نمی شناسد. ما فقط نگران انسان از خدا بریده هستیم که همه چیز برای او هیچ و پوچ نشود. و الا اگر قرار شد درباره ماتریالیسم بحث انتقادی کنیم، دهها بار در بحثهای عمومی و خصوصی عرض کرده ام، مادیگری غرب سرمایه دار به مراتب کثیفتر، پست تر، لجنتر از مادیگری بلوک مارکسیست است. پس عرایض من هرگز ذره ای در جهت دیگر، غیر از جهت بررسی تحلیلی ارزشها، تفسیر نشود. در يك جامعه سوسیالیستی، و حتی از آن بالاتر: در يك جامعه کمونیستی، دو انسان هستند؛ این دو انسان هر دو در يك کارگاه یا دانشگاه زندگی می کنند. یکی از اینها وقتی پیشرفتهای دوستان و همقطاران را می بیند، وقتی پیشرفتهای رفیق مارکسیست خود را می بیند، ناراحت نمی شود و حتی گاهی خوشحال هم می شود و می گوید چه خوب است که در جامعه ما چهره های درخشنده روز به روز بیشتر می شود. آن دیگری وقتی پیشرفتهای او را می بیند احساس رشك و ناراحتی می کند؛ اگر دستش برسد در کار پیشرفت او کارشکنی هم می کند. رفتار و موضع گیری این دو انسان را جلو می آوریم تارده بندی و زشت و زیبا و خوب و بد کنیم. آیا به نظر شما معطل و مردد می مانیم و شك می کنیم در اینکه کدام زشت است و کدام زیبا؟ آیا این نظام و آن نظام، این زمان و آن زمان، جامعه صنعتی و جامعه کشاورزی، جامعه درس خوانده و جامعه درس نخوانده، عرب و عجم، اروپایی و آسیایی، آفریقایی و آمریکایی، سیاه و سفید نقشی در این مسأله دارند، یا رده بندی کار در داخل این معیار روشن است؟ آدمی که دارای آن خصلت است که نمی تواند دیگران را ببیند، نمی تواند پیشرفت آنها را ببیند، این يك خصلت ناپسند دارد؛ در هر نظامی باشد. آدمی هم که می تواند پیشرفت دیگران را ببیند خصلت پسندیده ای دارد. فوراً نگوید آقا، شما می خواهید با این بیان حساسیت توده های محروم را در برابر متنعمان برخوردار از همه مواهب از بین ببرید و آن را حسد بنامید. ما نخواستیم چنین کاری کنیم. اسلام چه وقت خواست چنین کاری بکند؟ همان اسلامی که قرآن و حدیثش از حسد انتقاد می کند، ابوذرش می گوید در شگفتم از آن انسانی که در جامعه ای زندگی می کند که حقش را پایمال می کنند و روزی اش را می گیرند، اما شمشیر به دست نمی گیرد و از خانه بیرون نمی آید تا مردانه بجنگد و حقش را بگیرد. هر دو مربوط به يك اسلام است. برای بحثهایی که ما بر اساس اسلام می کنیم و آن اخلاقیهای سرمایه داری دو حساب باز کنید. بیایید واقعاً کمی دور از این حساسیتهای زودگذر اول مسائل را تحلیل کنیم، ببینیم از چه قرار است. يك سلسله

معیار در دست داشته باشیم. با آن معیارها به سمتی برویم. در همان جامعه کمونیستی انسانی می آید، نامه ای دارد. می خواهد برود شنا کند؛ می ترسد که این نامه در آب خیس بشود. آن را به دست رفیقش می دهد تا نگه دارد. بعد از آنکه شنا کرد بیرون می آید و سراغ نامه اش را می گیرد، ولی رفیقش می گوید، کدام نامه؟ - نامه چیز ارزش داری نیست. یک آدم دیگر نیز همین کار را می کند و رفیقش نامه را به او باز می گرداند. این دو نفر در برابر یک انسان کمونیست از نظر انسانی یک جور ارزش دارند یا دو جور؟ امانت و درستی و نادرستی و خیانت، نظام و رژیم نمی شناسد. حالا- باز فوراً ممکن است کسی بگوید شما می خواهید با تشویق انسانها به امانت و درستی، خدمتگزاران صدیق برای رژیمهای فاسد تجاوزگر تربیت کنید. کی؟! آن بحث دیگری است که به آن می رسیم. ان شاء الله فردا شب یا پس فردا شب درباره نسیت و جای آن بحث می کنیم. چه وقت ما به یک انسان صدیق درستکار امین گفتیم خدمتگزار ظالم تجاوزگر باش؟ ما که همواره گفته ایم تعاون و کمک به ظالم گناهی است بزرگ! چندین قرن است که داریم اعوان ظلمه را در تاریخ محکوم می کنیم. این حسابها را از هم جدا کنیم. بحث آنجا نبود. بحث درباره مقایسه دو عمل از این دیدگاه بود. از دیدگاه امانت و درستی و خیانت و نادرستی. زشتی و زیبایی این دو عمل روشن است یا مبهم است؟ تابع نظامها و قراردادهاست یا فطرت هر انسان سالم در اینجا مطلب را تمیز می دهد؟ سؤال اینجاست. می خواهیم ببینیم آیا یک سلسله معیارهای فطرت شناس برای شناخت زیبا و زشت داریم یا نداریم. وفای به عهد، خلف وعده... پول و مال و امثال آن هم در کار نیست تا بحثهای اقتصادی پیش آید. دو نفر را در هر دنیایی می خواهید فکر کنید؛ در هر نظامی، در هر رژیمی، با هم قرار دارند. یکی به خانه اش می رود، لم می دهد، می خوابد، و آن یکی در محل وعده چند ساعت زیر آفتاب و گرما یا سرما و باران، یا اصلاً در شرایط عادی طبیعی در کنار یک سبزه زار و چمنزار، معطل می ایستد. در شناخت اینکه این کار زشت است یا زیبا، تردیدی هست؟ تابع نظام است؟ منتظر رژیم است، یا مطلب روشن است؟ وفای به عهد پسندیده، و خلف وعده، ناپسند است؛ از هر جا، از هر کس، در هر نظام و در هر رژیم. همین طور است مردانگی و شجاعت، زبونی و ذلت. یک انسان را می بینید که نترس است. آنجا که چیزی به نظرش خوب و صحیح بیاید می ایستد و از آن دفاع می کند. انسان دیگری را می بینید که هزار جور از او سواری می کشند، می گوید حالا ببینیم چه می شود. این دو انسان در برابر کشش فطری شما یک مقام و یک ارزش دارند؟ آیا می گویند ببینیم در چه رژیمی زندگی می کنند؟ یا انسان شجاع نترس فداکار، در هر نظام و در هر شرایط ارزش دارد، و انسان ترسوی زبون ذلیل ضعیف، نامحبوب و ناپسند و نامطلوب و نامرغوب است، در هر رژیم و هر نظام و هر جامعه و هر امت؟ انصاف؛ یعنی خود و دیگران را با یک دیده نگاه کردن. یعنی آنچه بر خود نمی پسندی بر دیگران هم نپسند و آنچه برای خود می پسندی برای دیگران هم پسند. این می شود انصاف. و بی انصافی: بد دیگران خیلی بزرگ است، ولی بد من چیزی نیست! خوب دیگران خیلی کم ارزش است، ولی خوب من را حلوا حلوا کنید! در شناخت اینکه کدام یک معروف است و کدام

منکر، تردیدی و انتظاری دارید؟ حتی در این مورد منتظر وحی می‌مانید که قرآن چه می‌گوید؟ یا منتظر نظامی، که چنین انسانی در کدام نظام و رژیم زندگی می‌کند؟ این يك سلسله از معیارهای فردی بود. معیارهای اجتماعی هم که الی ماشاء الله است.

همان طور که دیشب اشاره کردم، بالا بروید یا پایین بیایید، اصلاً قرآن را بر سر جامعه ای پهن کنید، مادام که در آن جامعه در يك سو گرسنه بیچاره از سرما لرزان وجود دارد، و از سوی دیگر متنعمان برخوردار از همه چیز، این جامعه لجن است. تمام چهره اش را هم که با قرآن بپوشانید باز لجن است. آیا کسی در دنیا منتظر این می‌شود که بیند ان جامعه جامعه قرآنی است، یا انجیلی، یا توراتی، یا بودایی، یا اوستایی، یا مائوئیست؟ نگاه می‌کند اگر در جامعه به همه انسانها به چشم انسان نگاه می‌شود و ضرورت‌های زندگی آنها تأمین می‌شود... در جامعه ای دیگر به انسانها به عنوان انسان نگاه نمی‌شود، احتیاجات آنها بی ارزش است، خیابانهای يك طرف شهر گلکاری دارد، اما طرف دیگرش چندین سال است که چاله - چوله هایش به دره و ماهور تبدیل شده. این جامعه هر برجسبی می‌خواهد داشته باشد، آیا مردم سالم دنیا در رده بندی این دو نوع جامعه و خوب و بد کردنش حالت انتظار پیدا می‌کنند و می‌گویند ببینیم آیات قرآن در این زمینه چه می‌گوید؟ یا انجیل در این باره چه گفته؟ نصوص اوستا چه می‌فرماید؟ اوپانیشادهای آیین هندی چه می‌گویند؟ کتاب مائو در این باره چه آورده؟ لن در این زمینه چه گفته؟ مارکس چه گفته؟ این حرفها نیست. منتظر اینها نیستیم. می‌گوییم این جامعه بد است؛ ناقص است؛ دارای کمبود است. شکی نیست. این قدر بحث نمی‌خواهد.

مثال دیگر: جامعه ای است که در آن آدمها را خوب تر و خشک می‌کنند. در آن شکم به راه است؛ پایین شکم هم به راه است؛ لباس رو به راه؛ مرخصی سالانه کنار دریا برای همه فراهم؛ همه لوازم برقی زندگی را دارند؛ اما وقتی خوب نگاه کنی می‌بینی این يك سر و دو گوشهای راست قامت که در این جامعه هستند پیچ و مهره های بی اراده ای هستند در ماشین بزرگ جامعه. اگر هم خوب پروارشان می‌کنند برای این است که خوب از گوشتشان استفاده کنند. این يك جور جامعه. در جامعه دیگر انسان انتخابگر است؛ خودش انتخاب می‌کند. پس دو جور جامعه با دو جور انسان داریم: انسان برخوردار از حق انتخابگری و انسان محروم از حق انتخابگری. اینجا يك قدری مسأله ظریف می‌شود و باید قدری بحث گسترده بشود. ولی برای دوستانی که آشنا به بحث هستند، انتخاب اینکه کدام يك از این دو نوع جامعه خوب است و کدام بد است احتیاج به بحث و تردید و تحلیل ندارد. اینکه کدام انسانی است و کدام ضد انسانی، احتیاج به فلسفه بافی دارد؟ عرض کردم، شاید فقط کمی احتیاج به توضیح بیشتر داشته باشد.

آنچه ما می‌فهمیم این است که این خوب و بدها، این پسند و ناپسندها، به راحتی برای هر انسان سالم قابل شناخت است. گروهی معروف (خوب همه کس شناس) و گروهی منکر (بد مردود همه کس شناس) هستند. آنچه از آیات کریمه قرآن در دعوت «ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یأمرون

بالمعروف و ينهون عن المنكر» می فهمیم این است که قرآن می خواهد انسانها گامهای نخستین برای انتخاب راه راستین را به کمک این شناختها بردارند. به همین دلیل بار دیگر این نکته را تکرار می کنم: بهترین تبلیغ برای اسلام، فرد مسلمان نمونه و جمع مسلمان نمونه و امت اسلامی نمونه است. تبلیغهای دیگر بدون این، گمان نمی کنم بتواند سودی برای ترویج اسلام داشته باشد.

از شجاعت و قدرت و نیرومندی و مردانگی یاد کردم. به مناسبت این روزها می خواهم از مردانگی يك بانوی بزرگوار، زینب کبری، سلام الله علیها، یاد کنم. در این شبها طولانی شدن بحث سبب شد فرصت نکنم به مناسبت روز تکه های آموزنده ای را برای تذکر خودم و شما خواهران و برادران عزیز بگویم.

مردانگی زینب بر پیشانی تاریخ و سرگذشت کربلا- بسی درخشنده، بسی اعجاب انگیز و تحسین آور است. چهره های این مردانگی گوناگون است. يك جا زینب به عنوان بانوی سرپرست يك کاروان، کاروانی متشکل از زنان داغدیده، فرزندان پدر کشته و برادر کشته، در يك سفر بسیار طولانی پرنشیب و فراز و پردرد و رنج نمایان است. يك جا زینب، سلام الله علیها، در برابر جمع مردم کوفه به سخن می ایستد و چنان آنها را عتاب و خطاب می کند که گویی امیرالمؤمنین علی، علیه السلام، است که با این مردم در مسجد کوفه سخن می گوید. يك جا در برابر عبیدالله بن زیاد چنان با صراحت و قاطعیت سخن می گوید که او را ناراحت می کند. و يك جا در برابر طاغوت زمان، یزید بن معاویه، ایستاده است. امشب می خواهم قسمتی از سخنان زینب را از يك مأخذ تاریخی، از احتجاج طبرسی، برای شما بخوانم. این خطابه مفصل است و نمی رسیم همه آن را بخوانیم. طبرسی در احتجاج می گوید، گروهی از افراد مورد اعتماد نقل کرده اند وقتی امام سجاد علی بن الحسین، سلام الله علیهما، و همراهان و حرم مقدسش بر یزید وارد شدند، سر مقدس اباعبدالله را آوردند در برابر یزید در طشتی گذاشتند. یزید ناپاک با يك چوبدستی که در دست داشت شروع کرد به دندانهای مبارک این سر زدن، و بعد شروع کرد به تمّثل و مثل جستن و انشاد و خواندن شعری که یکی از نیاکان و یکی از پیشقدمان این گروه در تاریخ اسلام سروده بود:

[لعبت هاشمُ بالملك، فلا

خبرٌ جاءٌ ولا وحیٌ نزل]

لیت أشیاخی بیدر شهدوا

جَزَعَ الخزرج من وقع الأسل

لأهلّوا و استهلّوا فرحاً

و لقالوا یا یزید لا تشل

فجزیناه بیدر مثّلها

و أقمنا مثلُ بدرٍ فاعتدل

این اشعار که در زمان پیغمبر به وسیله يك گمراه دیگر گفته شده بود، یاد می کند از انتقامی که قریش از مسلمانان در برابر شهدای بدر گرفتند. می گوید ای کاش پیرمردهای ما که در بدر بودند، بزرگان ما که در بدر کشته شدند، حاضر بودند و جزع و بی تابی خزر ج را از این حادثه دردناک می دیدند و به ما تبریک می گفتند و با شادمانی و سرور می گفتند ای یزید دستت مریزاد! همین طور این اشعار را می خواند و پیداست با خواندن این اشعار در روح ستمدیده ناراحت زینب، سلام الله علیها، چه غوغایی به وجود می آید. بعد می گوید: «فقامت الیه زینب بنت علی بن ابیطالب و أمها فاطمة بنت رسول الله (صلوات الله علیهم اجمعین) و قالت:

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جدی سید المرسلین. صدق الله سبحانه كذلك یقول:» ثم کان عاقبة الذین اساءوا و السوءی أن کذبوا بآیات الله و کانوا بها یستهزئون». أظننتَ یا یزید حین اخذتَ علینا اقطار الارض و ضیقتَ علینا آفاق السماء فاصبحنا لك فی اسار، نساق الیک سوقاً فی قطار، و انت علینا ذو اقتدار. أن بنا من الله هواناً و علیک منه کرامة و امتناناً، و أن ذلك لعظم خطرتک و جلالة قدرک، فشمخت بانفک و نظرت فی عطفک، تضرب اصدریک فرحاً و تنفض مذرویک مرحاً حین رأیت الدنیا لك مستوسقة و الامور لیدیک متسقة و حین صفا لك ملکنا و خلص لك سلطاننا، فمهلاً مهلاً لاتطش جهلاً انسیت قول الله «و لا تحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثماً و لهم عذاب مهین»(1).

«سپاس و ستایش مخصوص خدای جهانیان است. درود خدا بر نیایم، سالار پیامبران. خدا راست فرموده که می گوید، سرانجام مردم بدکاره آن شود که آیات خدا را دروغ پندارند و آن را مسخره شمارند. ای یزید، آیا تو گمان می کنی حالا که آمده ای عرصه زمین را بر ما تنگ کرده ای و جای امن و امان و آزادی برای ما باقی نگذاشته ای، و آفاق و کرانه های آسمان را هم بر ما تنگ کرده ای و امروز اسیر دست تو شده ایم، - ما را در يك قطار ردیف می کنند و پیش تو می آورند و تو بر ما قدرت و توانایی یافته ای، - آیا تو فکر می کنی که این بدان جهت است که خدا خواسته است ما ذلت داشته باشیم و خدا خواسته است که تو عزت داشته باشی؟ آیا فکر می کنی که این به خاطر مقام والای تو و جلالت قدر توست که بینی ات را کشیده ای و با تکبر به سوی خود نظر افکنده ای، دست شادی بر سینه می کوبی و شاخه‌های را از غرور تکان می دهی؟ حالا که می بینی دنیا برای تو جمع شده؛ حالا که می بینی کارها برای تو رو به راه شده؛ حالا که می بینی آن فرمانروایی که از آن ما بود پاک و خالص، بی مدعی به دست تو رسیده؛ آن سلطان و قدرتی که از آن ما بود بدون مدعی در اختیار تو قرار گرفته؛ آی یزید، آرام! آرام! با جهل و نادانی و از روی جهل و نادانی ات چنان خیره سری و سبکی و کم ظرفی نشان نده! آیا یادت رفته کلام خدا را که: کافران خیال نکنند

اگر ما به آنها مهلتی می دهیم برای این است که ما می خواهیم به آنها خوبی کنیم؛ ما به آنها مهلت می دهیم تا اینها در طغیانشان تا آنجا که پای سقوط برسد پیش روند و برای آنها سرانجام شکنجه ای خوارکننده است؟»

چه کسی با چه کسی حرف می زند؟ زنی اسیر. زنی ناظر صحنه های کشت و کشتارهای هولناک کربلا. زنی که عزیزترین کسانش را در خاک و خون غلتیده دیده. زنی که او را دهها فرسنگ، صدها فرسنگ، با وضعی نامطلوب، با همسفرانی پرضجه و پرناله به سوی شام برده اند، و حالا او را در برابر این دشمن خودکامه حاضر کرده اند و با چشمش می نگرد که سر عزیزش در برابر این مرد غدار و خونخوار است و او با چه غروری دارد چه جسارتها و اهانتها به آن سر می کند. چنین زنی در چنین حالتی به پا می خیزد و این گونه با این فرمانروای خودکامه مقتدر سخن می گوید.

در این خطابه این بانوی بزرگوار در صدد بر می آید مقداری از رفتاری را که با آنها در این مدت شده در این مجلس عمومی بیان کند. گویی در يك دادگاه است که حضار در آن شرکت دارند و این اسیر دست توانای انسان نابکار و فرمانروای نابکاری چون یزید، می خواهد اقلاً از يك راهی به گوش دیگران برساند که با خاندان پیغمبر به دست مأموران کسی که خود را خلیفه پیغمبر می داند چگونه رفتار شده است.

«أمن العدل يا ابن الطلقاء؟ تخديرك حرائك و أمائك و سوقك بنات رسول الله سباياً، و قد هتكت ستورهنّ، و ابدیت و جوههنّ، تحدوا بهنّ الاعداء من بلد الی بلد و تستشرفهنّ المناقل و يتبرزن لاهل المناهل و يتصفح و جوههنّ القريب و البعيد، و الغائب و الشهيد، و الشريف و الوضيع، و الدنی و الرفیع ليس معهنّ من رجالهنّ ولی، و لا من حماتهنّ حمی، عتواً منك علی الله و جحوداً لرسول الله و دفعاً لما جاء من عند الله (1)».

«آی یزید پلید! آیا این از قانون عدل است؟ ای پسر آزاد شدگان پیامبر! آیا این قانون عدل است که کنیزکان تو اکنون در چادر به سر برند و دختران پیامبر خدا را به صورت اسیران به این سو و آن سو بکشید؟ پوششهای دختران پیامبر پاره شده باشد، چهره هایشان در برابر بیگانه آشکار شده باشد، دشمنها اینها را سوار شتر از يك شهر به شهر دیگر ببرند، در هر منزل اهل آن منزل بالای پشت بام بروند تا ببینند اینها چه کسانی هستند که به عنوان اسیر به سوی شام می برند، در هر جا که می خواهند آبی بردارند آنها که دور و بر آن برکه جمع شده اند به اینها نگاه کنند و پرسند اینها چه کسانی هستند که این کاروان را تشکیل می دهند، از نزدیک و دور در صورتها و چهره های پاک و معصوم اینها خیره شوند، شریف و وضيع، اصیل و نجیب و پست و رذل، همگان در صورت آنان بنگرند، در حالی که مردان آنها با آنها نیستند تا از آنها حمایت کنند. آی یزید! این ستم تو، این تجاوز تو، چگونه باید تفسیر شود؟» «عتواً منك علی الله و جحوداً لرسول الله و دفعاً لما جاء من عند الله.»

ص: 62

«آی یزید! تاریخ روشن خواهد کرد که این کارهای تو به عنوان سرکشی بر خدا... تو طغیان بر خدا کرده ای. تو منکر رسالت پیامبر خدا بودی. تو می خواستی نور وحی خدا را خاموش کنی و دست به این کارهای زننده زدی.»

زینب همچنان به سخن ادامه می دهد. اگر فرصت کردم و شرایط بحثمان ایجاب کرد، باز در شبهای آینده (این دوشبیه که از این دوره از بحثمان هست) قطعه های روشنگر دیگری را از سخنان این بانوی بزرگوار برای تقویت شجاعت و مردانگی در زن و مرد مسلمان و شیعه و دوستدار علی و خاندان علی و پیامبر و خاندان پیامبر، و حسین و خاندان حسین، خواهم خواند.

سلام و درود همه ما بر تو ای بانوی بزرگوار؛ ای معلم بزرگوار مردان و زنان باایمان در پهنه تاریخ و زمان. والسلام عليك يا ابا عبد الله و رحمة الله وبركاته.

ص: 63

بحث ما درباره معروف و منکر به مناسبت تفسیر آیات کریمه ای که با آیه «ولتکن منکم امةٌ یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون» آغاز می شد، به اینجا رسید که بشر با همان مقدار شناخت و بینش فطری خداداد همگانی یک سلسله خصلتها و کارها را پسندیده می شناسد و یک سلسله کارها، خصلتها و خوی و خلقها را ناپسند و مردود می داند. بنابراین، ما یک مقدار خوب و شایسته و پسندیده سرشناس و همه کس شناس داریم: معروف (شناخته شده)، و یک مقدار زشت و بد و ناپسند سرشناس و همه کس شناس داریم: منکر (مردود). حالا می خواهیم بحثمان را در این مسیر ادامه بدهیم که رعایت این پسندیده ها و ناپسندیده های همه کس شناس به هر حال برای هر کس، در هر نوع شرایط، در هر نظام و در هر سیستم لازم است و این معیارهای شناخته شده باید رعایت شود. در رعایت اینها جای تزلزل و شک و تردید، جای انتظار بررسیهای عمیق و پیچیده عقلی و علمی، یا حتی جای انتظار نزول وحی نمی ماند. قبل از وحی و هر چیز دیگری می دانیم که باید این معیارها رعایت بشود. به هر حال، نه تنها رعایت این معیارها صرف نظر از اینکه انسان تابع کدام دین و مذهب و مکتب است ضروری و لازم و قطعی به نظر می رسد، بلکه از این بالاتر، می شود این معیارهای شناخته شده مورد قبول فطری را در دست گرفت و سراغ انتخاب مکتبها رفت و به کمک آنها یک مقدار از مکتبها، آیینها، دینها را که به این معیارهای مسلم پشت پا زدند و بی اعتنایی کردند، از سری خارج کرد. تا اینجا می شود پیش رفت. و اینک سؤال: آیا این مقدار از معیارشناسی برای بشر همان طور که لازم است و رعایتش ضروری است، کافی هم هست؟ به اصطلاح زمان ما: آیا اینها همان طور که شرط لازم است، شرط کافی هم هست؟ برای پاسخ به این سؤال باید قدری با یکدیگر بحث را جلو ببریم و ببینیم پاسخ به این سؤال مثبت است یا منفی. این بحث باید در چند شاخه جلو برود تا به پاسخ این سؤال برسیم. شاخه اول: این معیارهای شناخته شده در بسیاری از

موارد با یکدیگر تصادف می کنند و راه بندان به وجود می آورند. دیشب گفتیم یکی از معیارهای شناخته شده که در آن کمترین تردیدی نمی توان داشت امانت و درستی است. بشر با همان بینش فطری اش امانت و درستی را خوبی شایسته می داند؛ آن را نیک می شمرد و پسندیده می داند. در این امر کمترین تزلزل و تردیدی نداریم و بشر پسندیدگی و شایستگی امانت و درستی را به نظام اقتصادی و اجتماعی و به اینکه وحی در این باره چه گفته یا نگفته مشروط نمی داند. معیار دیگری را هم که دیشب گفتیم بشر بی تأمل و بی تردید پسندیده می شمرد حمایت از عدل و داد و مبارزه با ظلم و ستم است. در این هم تردیدی نیست. حالا - جناب عالی که در سازندگی خود و خودسازیتان کوشش کرده اید تا خودتان را متعهد و مقید به رعایت این معیارهای مسلم بار بیاورید، آقایی آمده یک شمشیر بزان پیش شما امانت گذارده است. مدت‌هاست شمشیر پیش شما امانت است. یک روز این آقا می آید و می گوید شمشیر امانتی من را بدهید. امانتدار باید امانت را فوراً بدهد. حق اینکه یک ثانیه آن را پیش خود نگه دارد، ندارد؛ چون ضد امانت است. اما همان وقت به شما خبر می دهند که این آقا که مدت‌ها با این شمشیر کار نداشت و آن را نزد شما گذاشته بود، حالا می خواهد با آن شمشیر بزان بیچاره ای را تهدید کند و دار و ندار او را از دستش بگیرد. شمشیر به دست او آمدن همان و تسلط یافتن بر این انسان بیچاره و ربودن اموال و حقوق او همان! اول می گوید شمشیر را به او می دهم ولی جلو او می ایستم و نمی گذارم به دیگری تجاوز کند. ولی وقتی مطالعه می کنید می بینید اگر شمشیر به دست او آمد امکانات او بر امکانات شما و امکانات آن انسان در معرض ظلم و ستم قرار گرفته می چربد. بالاخره چه کنیم؟ رعایت امانت کنیم؟ امانتدار درستی باشیم و سلاح برنده را در دست ظالم متجاوز قرار بدهیم؟ پس مسأله رعایت معیار حمایت از مظلوم چه می شود؟ حمایت از عدل و داد چه می شود؟ مبارزه با ستم چه می شود؟ اگر شمشیر را به او بدهید رعایت امانت شده ولی معیار حمایت از مظلوم زیر پا گذاشته شده است. اگر هم شمشیر را به او ندهید، معیار حمایت از مظلوم رعایت شده، ولی معیار امانتداری رعایت نشده. در اینجا دو معیار با هم تصادف کرده اند. البته گاهی اوقات تصادفات طوری است که راه بندان پیش نمی آید. در چنین مواردی آدم می داند که وقتی این دو معیار با هم تصادف می کنند تقدم با کدام است. در اینجا روشن است که تقدم با رعایت معیار دوم است: باید امانتداری فدای حمایت از مظلوم شود. اما نتیجه گیری از این کار احتیاج به یک مقدار محاسبه و تأمل دارد و به آن روشنی و سادگی و صافی و سراسری که دیشب درباره اصل معیارها گفتیم نیست. هر چیزی بالاخره یک مقدار محاسبه می خواهد، سبک - سنگین کردن می خواهد. گاهی اوقات این محاسبه پیچیده است. اولاً حدود ارزش هر یک از این معیارها طوری است که امتیاز یکی بر دیگری چندان روشن نیست. در ثانی، آنچه من در این مثال عرض کردم اصطکاک دو معیار بود؛ ولی گاهی اوقات اصطکاک میان چند معیار پیش می آید و موضوع پیچیده می شود. وقتی چند معیار با یکدیگر گلاویز می شوند، محاسبه کار مشکلی است. عین این مسائل گاهی واقعاً برای انسان در همین رعایت واجبه‌ها و حرامهای شرعی پیش می آید: کدام یک را مقدم بداریم؟

در فقه و اصول فقه برای چنین مواردی يك اصطلاح علمی دارند. من آن اصطلاح را، با رعایت همان دقتی که در آن اصطلاح هست، به «تصادف» معنی می کنم. در اصطلاح اصول فقه ما به این حالت می گویند «تزام». شما می دانید التزام تقریباً عبارت اُخرای همان تصادف است؛ یعنی مزاحمت کردن: قرار گرفتن دو حکم بر سر راه یکدیگر و اسباب زحمت همدیگر شدن. تحلیلگران فقه اسلامی دو قانونمندی در اینجا درست کرده اند...[\(1\)](#)

جلسه هفتم

اشاره

ص: 66

1-28. علی رغم کوششهای فراوان بنیاد نشر آثار و اندیشه های آیت الله شهید دکتر بهشتی، ادامه این بحث و نوار آن به دست نیامد.

«ولتكن منكم امة يدعون الى الخير و يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر و اولئك هم المفلحون.» باید از شما مسلمانان امتی به وجود آید که به خیر و نیکی دعوت می کنند؛ به معروف و پسندیده و شایسته شناخته شده فرمان می دهند و از منکر و ناپسند و مردود و مطرود باز می دارند. تنها اینان اند رستگاران.

بحث ما درباره این مبحث مهم از تعالیم اسلام، درباره خیر، معروف و منکر، تا مقداری پیش رفته است. دوستان، برادران و خواهرانی که در این چند جلسه بحث شرکت داشته اند، به یاد دارند که گفتیم، يك: خیر در این آیه به معنی نيك و نیکی است و هر چند در برخی از آیات دیگر قرآن به معنی مال و ثروت به کار رفته، اما جمع بندی آیاتی که کلمه خیر در آنها به کار رفته نشان می دهد که موضع گیری قرآن در برابر خیرخواهی به معنی مال دوستی، نکوهش و انتقاد و منفی است. «انّ الانسان لربه لکَنود و انّه علی ذلك لشهيد و انّه لحبّ الخير لشديد.» آهنگ این آیات آهنگ انتقاد است. قرآن از شدت مال دوستی انتقاد می کند، لذا هرگز نمی تواند بگوید آی مسلمانان، باید از شما امتی ثروت دوست و امتی که جهان را به ثروت دعوت می کند به وجود آید. روشن است که خیر در اینجا به معنی نيك و نیکی است. درباره معروف و منکر بحثمان بسیار گسترده تر شد، و باید می شد. به این نتیجه ها رسیدیم که ما يك سلسله معیارهای عمومی، مطلق، همه کس شناس، دارای ارزش و اعتبار در همه شرایط و احوال و در همه نظامها و در همه سیستمها و در همه دورانهای زندگی بشر، تا امروز که آگاهی داریم، به عنوان معیارهای پسندیده در اختیار داریم؛ و در مقابل آنها يك سلسله معیارهای دیگر به عنوان معیارهای مردود و ناپسند و ناشایسته.

دو: يك مقدار معیارهایی داریم که شناختش همگانی نیست. با اینکه آنها هم معیارهایی ثابت و اصیل اند و از نظر ارزش و اعتبار به زمان و مکان و شرایط و نظامها و سیستمها ناوابسته هستند، اما شناسایی آنها به این آسانی و سادگی نیست. دیشب این دو بخش را به معلومات بدیهی و معلومات استدلالی نظری تشبیه کردم. با اینکه در میان معلوماتی که بشر به کمک بررسی، استدلال، تجربه و نظایر اینها به دست آورده معلوماتی ثابت و دارای ارزش و اعتبار عمومی فراوان به دست می آید، اما کسب این معلومات و آگاهی از آنها در حد آگاهی از معلومات بدیهی نیست.

پس، يك سلسله معیارها داریم - معیارهای ظریف ولی اصیل و ثابت و دارای ارزش مطلق - که شناخت آنها به آگاهیهای وسیعتر احتیاج دارد. بعد گفتیم در بسیاری از کارها و رفتارها و اعمال بشر

می بینید این معیارها با هم اصطکاک، تصادف و تراحم پیدا می کنند. دیشب نقش تراحم را در این زمینه با مثالهای متعدد بیان کردیم و گفتیم در جایی که معیارها با هم تراحم پیدا می کنند، دیگر نمی شود بر اساس یکی از این معیارها گفت این کار بد است یا بر اساس دیگر یکسره گفت خوب است. باید جمع بندی کرد؛ باید موازنه کرد و بر اساس نتیجه موازنه و جمع بندی اگر حاصل نهایی به سمت مثبت بود آن وقت خواهیم گفت بر روی هم و به نسبت، این کار کاری است معروف. و اگر حاصل موازنه عدد منفی بود، درست مثل کاری که در جبر انجام می دهیم... در جبر می گوئیم نتیجه این جمله جبری يك عدد منفی است. همان کاری را که ما در ریاضیات پیشرفته به كمك قانونمندیهای جبر گاهی با يك جمله يك متری جبری انجام می دهیم و سرانجام می گوئیم حاصل این جمله که در آن دهها عدد به علاوه و دهها عدد منهدار وجود دارد، يك عدد منهدار و يك عدد منفی است، در اینجا هم همان کار را می کنیم. و موضع گیری نهایی و برچسب زنی نهایی این است که این کار معروف است یا منکر است. چون کار معمولاً با يك عنوانی در زندگی بشر شناخته می شود، معمولاً با يك تیترو عنوانی شناخته می شود که همه ارقام این جمله جبری در زیر آن تیترو عنوان به طور ثابت قرار نمی گیرد و ممکن است آن تیترو عنوان باقی بماند اما برخی از ارقام آن جمله جبری تغییر کرده باشد، بنابراین حاصل جمع بندی که می گوئیم این کار مثبت است یا معروف است یا منفی است و منکر است، نمی تواند يك نظر ثابت در همه اوضاع و احوال و شرایط و نظامها باشد. بله، اگر تمام آن ارقام تشکیل دهنده جمله جبری همیشه ثابت می بود، این کار همیشه بر روی هم می شد معروف یا منکر. اما اینها ثابت نمی ماند. این را بیشتر توضیح می دهم. مثال را روی اشخاص می بریم تا مطلب قدری روشن شود. ما معمولاً اشخاص را با چه چیز می شناسیم؟ یا با نام یا با شکل و شمایل و قیافه. معمولاً این طور است. با کسی که او را قبلاً دیده ام و نامش در ذهن من هست مواجه می شوم؛ با او سلام و عليك می کنم. نام او را بر این شکل و قیافه تطبیق می کنم. هویت این آقا، این انسان، این شخصیت، شخصیت این فرد از نظر شناسایی شناسنامه ای در جامعه ثابت است، اما آیا محتوایی که در این قالب شخصیت شناسنامه ای وجود دارد در طول سالها و ماهها و هفته ها و روزها ثابت است؟ نه! او خیلی تغییر می کند. می گوئیم این حسن آقای رفیق ما بر روی هم آدم خوبی است. وقتی که به شکل و به صورت يك جمله جبری طولانی به او نگاه می کنیم و عددهای مثبت و منفی او را با هم کم و کسر می کنیم، در آخر چیزی ته آن می ماند و عدد مثبتی از آب در می آید؛ لذا می گوئیم بر روی هم آدم روبه راهی است. يك سال می گذرد. آیا دومرتبه می توانم به محض اینکه به حسن آقا برخورد کردم باز بدون محاسبه جدید بگوئیم این حسن آقا رفیق ما بر روی هم آدم خوبی است؟ نه! يك سال که هیچ، گاهی يك ماه، گاهی يك روز که می گذرد باید محاسبه را از سر گرفت. چه بسا آن محتوایی که در زیر عنوان حسن آقای رفیق خودمان وجود داشت با گذشت يك مقدار زمان رقمهای کم و زیاد و عوض شده باشد و سه - چهار عدد منفی گردن کلفت جانشین آنها شده باشد که نتیجه محاسبه را عوض می کند. تا پارسال جمله جبری مثبت بود

ولی امسال جمله منفی. اگر امسال بر اساس آنچه پارسال می گفتیم نظر ندهیم، صحیحتر است. خیلی از کلاههایی که در زندگی اجتماعی سر آدم می رود به خاطر این است که شناخت يك سال قبل را به قول علما استصحاب می کند. یعنی می گوید این آقا پارسال آدم خوبی بود حالا- هم آدم خوبی است. یا به عکس، می گوید این آدم پارسال آدم بدی بود، حالا هم آدم بدی است. اما دقت کنید! ممکن است پس از گذشت يك سال آن شخص بد به يك آقای بسیار خوب تبدیل شده باشد. او ممکن است خودسازی مثبت داشته باشد و توانسته باشد مقداری از آن جنبه های منفی زنده را از خودش دور کرده باشد و مقداری کمالات انسانی شایسته کسب کرده باشد. حق نداری بگویی پارسال جوان بدی بود امسال هم همان است. درست آن است که محاسبه را از سر بگیرد. کارها هم همین طور است. يك کار معین که معمولاً با يك نام و يك برداشت و يك صورت ذهنی در ذهن ما، در زبان ما، در مغز ما، در گفتگوی ما و در تبادل آراء و افکار ما برچسب منفی داشته، ممکن است با تغییر اوضاع و احوال و شرایط، موازنه معیارهای تحقق یافته در آن از سمت مثبت به سمت منفی رود، یا از سمت منفی به سوی سمت مثبت بگراید.

بنابراین، در اینجا است که اظهار نظر درباره خوبی و بدی يك کار و يك عمل در تمام اوضاع و احوال به این سادگی و عطف به گذشته میسر نیست. شناخت این مسأله، آگاهی بر برآیند نهایی محاسبه معیارهای متضادم و متزاحم و در برابر هم قرار گرفته در يك کار و يك عمل، گاهی مقداری روشن است و پیچیده نیست و هر انسان معمولی وقتی سر در حساب ببرد می تواند کم و کسر کند و نتیجه را بگوید. شما اگر به هر فرد معمولی بگویید من امروز به بازار رفتم، دو تخم مرغ خریدم چهار ریال، يك نان خریدم دو ریال، با مختصری محاسبه بالاخره صورت حساب را به شما می گوید: امروز شما شش ریال خرید کردید. ولی بعضی از صورت حسابها هست که جمع بندی و محاسبه شان چندان آسان نیست، بلکه به مطالعه بیشتر، دقت بیشتر، ورزیدگی بیشتر احتیاج دارد. در مورد کارها اگر ما عامل زمان، واکنش اندر واکنش در محیط حاضر و در ادوار و نسلهای پی در پی را هم وارد کنیم، گاهی اوقات پی بردن به برآیند نهایی، در حد انسانهای متفکر اندیشمند حسابگر، تا حدودی هست و گاهی اوقات حتی از توان آنها هم بیرون است. در اینجا است که دیشب گفتیم تنها منبعی که می تواند در آن موارد نظری بدهد - که اگر نظر داد برای ما قابل اعتماد و کافی خواهد بود - منبع وحی است: منبعی که به دانای گذشته و حال و آینده و آشکار و نهان هستی می انجامد و منتهی و مرتبط می شود.

آنچه امشب باید در دنباله این بحث بگویم این است - و این بحثمان می تواند با این مطلب پایان یابد؛ یعنی این بخش از بحث معروف شناسی و منکرشناسی و معیارها. گاهی اوقات معروف و منکر از نظر معنای کلی، از نظر قانون کلی، و به اصطلاح روز از نظر ایدئولوژیک، شناخته شده است؛ ولی در مقام اجرا و عمل، نه معیارهای مختلف در يك کار، بلکه در مجموعه کارها، معروفهای شناخته شده ایدئولوژیک و منکرهای شناخته شده ایدئولوژیک با هم تزاحم می کنند و در برابر هم قرار می گیرند و اتخاذ تصمیم از این

نظر مشکل است که چند کار بر روی هم معروف شناخته شده و چند کار بر روی هم منکر شناخته شده مقابل هم صف بندی کرده اند و وقتی انسان می خواهد از این صف عبور کند یا این زمین می خورد یا آن زمین می خورد. در اینجا اگر بخواهیم مطالب را از نظر ایدئولوژیک رده بندی کنیم آسان است. می گوئیم معلوم است که آن کار منکر است. درست است که در خود آن کار هم شاید ده معیار در برابر هم قرار گرفته باشد، اما جمع بندی اش مشخص است. یا می گوئیم آن کار دیگر هم منکر است. بعد می گوئیم این یکی معروف است؛ آن یکی هم معروف است. ولی بنده با امکاناتم در شرایطی قرار دارم که یا می توانم رعایت این معروفها را بکنم یا رعایت آن منکرها را. گاهی دو معروف شناخته شده در برابر هم قرار می گیرند که انسان یا می تواند این را انجام بدهد یا آن دیگری را، گرچه نمی داند کدام اهم است و کدام مهم است. بنابراین، گاه می شود که انسان یا جامعه در مرحله اجرا و عمل بر سر دوراهیها و چندراهیهای قرار می گیرد که حکم هر کدام از آن راهها از نظر ایدئولوژیک شناخته شده است، ولی الان در مقام اجرا با هم اصطکاک دارند و من نمی دانم باید به کدام برسم. تشخیص تکلیف فوری عملی در این موارد کاری مشکل است. ولی در برخی اوقات و در برخی موارد تکلیف روشن است و انسان می تواند با مطالعات شخصی و محاسبه های شخصی بالاخره به یک تصمیمی برسد. مثلاً اگر شما پنج تومان پول آماده برای کمک دارید و در میدان آشنایی و آشنایان شما یک آدمی هست که نان شب ندارد و یک آدمی هست که نان دارد ولی خورش ندارد، برای شما روشن است که این پنج تومان را صرف آن شخصی کنید که نان شب ندارد. تقدم این یکی بر آن یکی روشن است. همچنین گاه می شود که رسیدگی به این حساب از عهده فکر و بینش فرد خارج است. اینجا فکر می کنید که این رسیدگی بر عهده کیست؟ بر عهده رهبری.

شناخت معروف و منکر پیچیده از وظایف رهبری است

آنچه ما در بحث امشب می خواستیم به آن برسیم این است که شناخت برآیند نهایی معروف و منکر، خود شناخت اصلاً در بسیاری از مسائل اجتماعی از توان فرد خارج است و باید در دایره وظایف رهبری امت قرار بگیرد. نتیجه اینکه مقداری از امر به معروفها و نهی از منکرها، نه از نظر قدرت (که بعد به آن می رسیم)، بلکه اصولاً از مجرای شناخت معروف و منکر از حدود مسئولیت فرد خارج است. یعنی اصولاً شناخت معروف و منکر در حال اجرا (اینکه امروز فلان کار انجام بگیرد یا نگیرد) حتماً باید با شناخت باشد. شرط انجام وظیفه بزرگ امر به معروف و نهی از منکر شناخت معروف و منکر است. کسی که هنوز معروف و منکر را نمی شناسد چه امر و نهی دارد بکند؟ شناخت معروف و منکر هم در بسیاری از موارد، بخصوص موارد مربوط به تلاشهای اجتماعی، معمولاً از حدود آگاهیهای فردی فراتر می رود. امکانات معلوماتی اشخاص برای شناخت معروف از منکر در بسیاری از این موارد کافی نیست. تنها رهبری است که

با آن دید بالا، با آن دید محیط، با اطلاعاتی که از هر گوشه جمع می شود و آنجا زیر و زبر و موازنه می شود، می تواند بگوید امروز این کار مصلحت است؛ لازم است؛ معروف است؛ انجام بدهید. فردا در مورد همان کار می گوید مصلحت نیست؛ منکر است؛ انجام ندهید.

متأسفانه گاهی در قشر مذهبی ما این نقطه ضعف دیده می شود که درباره رهبران از همین مجرا به شك می افتند. می گویند آقا، این که نشد که گوسفند يك شقه اش حرام باشد يك شقه اش حلال! یعنی چه که این آقا دیروز می گفت این کار را بکن، امروز می گوید نکن! معلوم می شود او اصلاً يك رهبر ثابت قدم ثابت رأیی نیست! - مثل اینکه ما کسی را رهبر می دانیم که همیشه يك جور فرمان بدهد. باور کنید این نقیصه فرض نیست، عین است؛ ملموس است. ما اصلاً رهبری را آن طور که باید هنوز نفهمیده ایم. يك بار دیگر در بحثها عرض کرده ام، چون جامعه ما يك جامعه ای بوده (جامعه شیعه) که دیمی بزرگ شده، اصلاً آشنایی اش با الفبای رهبری خیلی کم است. بله! رهبر همان رهبر است، ولی در شرایط سیاسی و اجتماعی خاص می گوید این کار خوب است، و در شرایط دگرگون شده فردا می گوید همان کار با همان برچسب بد است. این کمال رهبری اوست نه نقص او.

رهبری باید با شناختی بس وسیع و جامع، با توجه به بازده های آینده هر کار، با آینده نگری در حد ممکن، روی کارها حساب کند؛ روابط آنها را با هم در نظر بگیرد؛ آن وقت فرمان بدهد این کار را بکنید. این می شود معروف. با فرمان او که حاکی از این است که مطالعات رهبری نشان داده است این کار مصلحت است، ما می فهمیم که این کار معروف است. فرمان او نشانه ای است برای ما برای کشف این واقعیت که این کار بر روی هم معروف است. و با منع او می فهمیم که این کار منکر است. منع او نشانه و دلیلی است قابل اعتماد بر اینکه این کار منکر است. وای به آن وقتی که در يك جامعه خام و ورزیده نشده در کار متشکل و تشکیلاتی و برخوردار از رهبری، هر کسی بخواهد سیاستمدار روز باشد و درباره این مسائل پیچیده بکن - نکن بگوید! اگر شما يك بیمار عزیز در خانه داشته باشید و بر طبق سنت معمول زندگی و سنت اجتماعی ما هر کس از راه رسید مداوایی برای آن بیمار کرد - آن رسید، گفت آقا فلان دوا بسیار جالب است، تجربه کردیم خیلی خوب است، به او بدهید بخورد؛ دومی می رسد، می گوید آن داروی دیگر، آن شربت را تجربه کردیم، خیلی جالب است، به او بدهید بخورد؛ سومی می رسد، می گوید آن آمپول تجربه شده است، خیلی مفید است، به او تزریق کنید؛ چهارمی فلان کپسول؛ پنجمی فلان قرص؛ ششمی فلان جوشانده؛ هفتمی فلان معجون؛ هشتمی فلان طلسم؛ نهمی فلان آب ... آیا شما در درمان این بیمار عزیزتان گوش می خوابانید ببینید این و آن چه می گویند، یا به يك طبیب قابل اعتماد مراجعه می کنید؟ چطور درمان يك بیمار، به تشخیص شما انسان پیشرفته، فراتر از آن است که با طبابتهای سرپایی عمومی صورت بگیرد، اما درمان مسائل اجتماعی را این قدر ساده می گیرید؟ من چهره دو طبیب را ترسیم می کنم، بینم شما کدام را انتخاب می کنید: يك طبیب، طبیبی است که تا بیمار را پیش او می برید یا او را بالای سر

بیمار می آورد نگاه می کند، نگاهی به شما و نوع فکر شما و طرز فکر شما و توقعات شما؛ می بیند که شما دلتان می خواهد یک دوايي به این بیمار بدهد که تا عصر راه بیفتد؛ فوراً نسخه ای با يك مقدار دواي دارای اثر فوری می نویسد. نسخه را به داروخانه می برید. داروها را می گیرید و به بیمار می دهید. بیمار داروها را می خورد و عصر هم حالش جا می آید و راه می افتد. اما بیماری این بیمار واقعاً درمان نشده؛ بیماری اش رفته پشت پرده يك بهبودی سطحی موقت. اگر فقط تا فردا به علت این نسخه و طبابت اغفالگرانه درمان واقعی او عقب بیفتد، در حقیقت بیماری يك درجه در او ریشه دارتر و صعب‌العلاجتر شده است. - این يك جور طبیب. يك طبیب دیگر را ترسیم می کنم: او را بر سر بیمار می آورید. نگاهی به بیمار و نگاهی به شما می اندازد. می بیند که همه شما دلتان می خواهد که او دارویی بدهد که حال این بیمار تا عصر خوب شود؛ اما او تسلیم این خواست خام شما و بیمار نمی شود. او خوب دقت می کند؛ بیماری را کاملاً تشخیص می دهد؛ حتی چند ساعت صبر می کند تا لوازم و ابزارهای تشخیص و آزمایش، مثل عکس و چیزهای دیگر، فراهم شود و شرح حال مفصل بیمار را ببیند؛ دگرگونیهای موقت او را ببیند، و بعد يك درمان نقشه دار برای بیمار آغاز می کند. حتی شب هم ممکن است تب بیمار شما بالا برود و هزیانهای وحشت آور بگوید؛ شما هم بترسید و به در خانه دکتر بروید: آقای دکتر، دستم به دامنت؛ بیمارم دارد می میرد! آن دکتر می گوید: برو جانم؛ برو آرام بگیر؛ بیمارتم نمی میرد؛ بیمارتم در حال درمان است. شما ممکن است خیلی ناراحت شوید، اما آن طبیب وظیفه شناس برخوردار از وجدان سالم پزشکی تسلیم این ناراحتیهای زودگذر بیمار و بیماردار نمی شود. او کاری را انجام می دهد که وظیفه پزشکی اش ایجاب می کند. خوب دوستان، فکر می کنید که شما حاضران، شما برادران و خواهران حاضر در جلسه، کدام يك از این دو طبیب را می پسندید؟ الا-ن که دارم حرفش را می زنم همه می گویند طبیب دوم را؛ ولی نگاهی به کارنامه زندگی خود بیندازید: اکثر شما سراغ آن طبیب اولی می روید. - یادم می آید خود من با پزشکی که از بستگان ماست قصه ای در همین زمینه داشتم. فرصت هست که من این داستان عینی را هم برایتان بازگو کنم تا بعد بقیه بحث را پی بگیریم.

پزشکی است از يك خانواده عالم دینی، برخوردار از احساسات دینی و تا حدودی ملی، که در سنین جوانی دارای گرمایی در این زمینه بود. خیلی وقت پیش، حدود بیست و يك سال قبل، سفری به قم آمده بود. ایام عاشورا بود. این دسته و علم و کتلی را که در قم راه می انداختند دید. به خانه ما آمد. دیدم خیلی ناراحت است. گفت فلانی، آخر اینجا را حوزه علمیه، عاصمه تشیع می گویند؟ اینها چیست که در حضور علما و در پایگاه مراجع دینی درست کرده اند؟! گفتم راست می گویی؛ علتش این است که اینها وظیفه خودشان را درست انجام نمی دهند؛ روشنگری نمی کنند. اما در عین حال، به تو بگویم که برانداختن این کارهای نابجا به صرف این آقایان بگویند این کارها بد است. ممکن است اینها بگویند چنین کارهایی بد است، ولی مردم کار خودشان را بکنند. برای برانداختن این کار نابجا باید برنامه ای داشت و با

این سوءاستفاده از عاشورای حسینی مبارزه کرد. احیای شعارهای قیام حسین بن علی، سلام الله علیهما، برنامه می خواهد، والا با صرف بکن - نکن کار درست نمی شود. به او گفتم: اتفاقاً همین امسال که تو می گویی، قصه ای در قم پیش آمده که خیلی شنیدنی است. قصه این است که چون آقای بروجردی که مرجع تقلید مطاع شیعیان است از قسمتی از این کارها خوششان نمی آمده و اینها را درست نمی دانستند و منکر می دانستند، امسال پیش از محرم رؤسای تکایای قم را به منزل خود دعوت کردند و گفتند به اینها بگوئید فلان کار، فلان کار، فلان کار را نکنید، تا این دسته راه انداختنها لاقلاً از این عیبها مبرا باشد. اما واکنش آنها چه بود؟ فلان کس سیّدی بود سردسته یکی از تکیه های معروف قم. او در پاسخ پیام آقای بروجردی گفته بود که البته امر آقا مطاع است، اما از قول ما به آقا سلام برسانید و بگوئید سال که سیصد و شصت و پنج روز است، سیصد و پنجاه و پنج روزش را ما از آقا تقلید می کنیم، این ده روز را می خواهیم مقلد آقا نباشیم! گفتم بین! با صرف «نکن» گفتن منکر از بین نمی رود. برنامه می خواهد. باید مبارزه کرد. باید جدیت به خرج داد. گفت ای آقا، چه می گوئید! اگر همه شما يك کلام بگوئید مسأله حل می شود. گفتم این «اگر» که تو می گویی، از آن اگرهایی است که اگر هزار بار هم بکاری سبز نمی شود. برای اینکه برای عده ای از اینهایی که در این لباس و این شرایط هستند، نگه داشتن این مراسم، هم نام است و هم نان؛ هم زندگی است هم ریاست. بنابراین، اگر تو فکر کنی آنها به این آسانی از سر این حرفها می گذرند اشتباه می کنی. خیلی ناراحت شد. گفت ای بابا، تو داری ما را مأیوس می کنی... بالاخره بحث ما با او تمام شد. شاید دو ماه بیشتر فاصله نشد که من به مسافرتی به شهر آن آقای پزشك رفتم. در آنجا بیمار شدم. آن دوست پزشك با خبر شد و فوراً بالای سر من آمد. تب داشتم. برای من نسخه ای نوشت. به او گفتم دکتر، برای من آنتی بیوتیک ننویس. بین اگر تب من حاد و عفونی نیست اصلاً نسخه نمی خواهم؛ چند روزی که بگذرد خوب می شوم. می دانید پاسخ آقای دکتر چه بود؟ گفت من معمولاً برای بیماران آنتی بیوتیک می نویسم، ولی برای تونمی نویسم. من در همان حال تب گزك دستم آمد؛ شروع کردم به ادامه مباحثه عاشورا با این دوست. گفتم دکتر، نفهمیدم؛ گفتمی برای من نمی نویسی و برای بیماران دیگر می نویسی؟ گفت بله؛ برای آنها می نویسم. گفتم چرا؟ مگر تونمی گویی استعمال نابجای آنتی بیوتیک مضر است و کمترین ضررش این است که بدن را در برابر این داروی حساس به دردخور مصون می کند و بدن به آن عادت می کند؟ گفت بله، این طور است؛ ولی تونمی دانی که من اگر بخواهم نسخه ای بنویسم که تب بیمار فوراً قطع نشود، فردا این همسایه ها و قوم و خویشها به مطب من نمی آیند. گفتم دکتر، واقعاً تو برای اینکه مطب شلوغ شود این کار را می کنی و برای اینکه مشتریها از دست نروند این طب بازاری را داری؟ گفت بله، چاره نیست! گفتم خوب یادت می آید عاشورا که در قم بودی چه گفتمی؟ من آنوقت به تو گفتم این حرفها برای يك عده که در این لباس هستند هم نام است هم نان. ناراحت شدی، گفتمی پس دین کجا رفته، ایمان کجا رفته، انسانیت کجا رفته. خوب، تو هم که مطب برایت همین است؛ پس دین کجا رفته، وجدان

پزشکی کجا رفته، انسانیت کجا رفته؟! به او گفتم ولی تو با آن بنده های خدا يك فرق داری: آن بنده های خدا اصلاً هیچ ممّری برای زندگی غیر از همین کارها ندارند، ولی تو حقوق کار معمولی ات را صبح از يك جا می گیری و با همان می توانی زندگی کنی! آیا جنایت تو از آنها سخت تر نیست؟ شرمنده شد؛ سرش را زیر انداخت.

خوب، چرا آن دکتر این کار خلاف را مرتکب می شد؟ برای اینکه خودش ساخته نشده و برای اینکه عده زیادی از مردم ما از میان آن دو نوع دکتر آن دکتر نسخه نویسی را می پسندند. لذا می بینید دستگاه طبابت ما، از نظر خود آقایان اطباء، خدمتش به نگهداری بیماریها در زیر پرده به مراتب بیشتر است از مبارزه اساسی با بیماریها. عین این مسأله در فعالیتها و تلاشها و مسائل اجتماعی است. بسیاری از برادران و خواهران حساس باایمان علاقه مند ما حاضر نیستند به طرحهای اصلاحی درازمدت توجه کنند، چه رسد که به آنها بپیوندند. آنها رهبریهای آینده نگر دورنگر را جذب نمی کنند، و حتی دفع می کنند. در حالی که هر کس با مسیر تلاشهای صلاح آور برای جامعه های بشری در طول تاریخ آشنایی معمولی داشته باشد می داند که به ثمر رساندن يك تلاش باثمر و دارای بازده، گاهی به تلاش به هم پیوسته يك، دو تا سه نسل احتیاج دارد. نمی توان انتظار داشت نگرش چنین آینده دوری نصیب همه کس بشود. نمی شود توقع داشت که همه افراد خودشان بتوانند چنین آینده نگری جامع و دوربردی داشته باشند. پس علاج چیست؟ علاج این است که افراد بکوشند رهبری درستی را بشناسند و این شناختها را به رهبری شناخته شده مورد اعتمادشان واگذار کنند. این رهبری مورد اعتماد را از چه راه بشناسند؟ با کمک چه معیارهایی؟ با کمک آن معیاری همه کس شناس؛ - عین بحثی که دیشب درباره نظام فکری می گفتم. گفتم مکتب فکری را به کمک همان معروفها و منکرهای همه کس شناس می توان تا حدود زیادی شناخت. اینجاست که می بینید امیر مؤمنان، مولای متقیان، علی علیه السلام، در خطبه هشتاد و هشتم نهج البلاغه از آن مردمی که در شناخت معروف و منکر بخواهند به معلومات خودشان اکتفا کنند انتقاد می کند. گفتیم معلومات روشن شما برای شناخت معروف و منکر لازم هست ولی کافی نیست. انتقاد بر آنهاست که می خواهند دایره معروف و منکر را به دایره شناخت و آگاهی شخصیشان محدود کنند؛ غافل از اینکه يك مقدار از معروفها و منکرها را انسان با کمک آگاهی شخصی می شناسد. ولی يك مقدار دیگر قلمرو شناخت اجتهادی ایدئولوژی است. يك مقدار دیگر هم قلمرو رهبری است: شناخت رهبری. و بدون تمسک، بدون اینکه امت در این شناخت به امامش بپیوندد، قادر به ایفای وظیفه بزرگ امر به معروف و نهی از منکر حتی از جهت شناخت هم نیست.

«فيا عجباً! و مالی لا اعجبُ من خطاء هذه الفرق علی اختلاف حججها فی دینها. لا یفتّصون أثر نبیّ، و لا یقتدون بعمل وصیّ، و لا یؤمنون بغیب، و لا یعفون عن عیب. یعملون فی الشُّبهات، و یسیرون فی الشّهوات. المعروف فیهم ما عرفوا والمُنکر عندهم ما أنکروا. مَفزَعُهُم فی المُعضلات الی أنفُسِهِم، و تعویلُهُم

فی المهمّات علی آرائهم. کأنّ کلّ امرئٍ منهم إمامٌ نفسیه، قد أخذَ منها فیما یری بعُریّ تقاتٍ، و أسبابٍ مُحکّماتٍ.»

در شگفتیم، و چرا در شگفت نباشم، از انحراف و لغزش و خطای این فرقه ها و دسته ها و گروهها، با استدلالهای گوناگونی که هر یک در کار دینشان برای راه خود دارند. نه دنباله رو پیامبری هستند، نه به کار وصیّ پیامبر و جانشین و رهبر بعد از او می پیوندند و از آن پیروی می کنند، نه در انتخاب معروف و شناخت آنها به غیب و وحی ایمان دارند، و نه از کارهایی که به راستی عیب است خودداری می کنند. همواره با شبهات (مثل «به نظر می رسد»، «چنین است»، «چنین می نماید») و با «چنین می نماید»ها عمل می کنند و زندگی می کنند؛ مثل آن بیمارداری که با همان طبابت‌های گوناگون کسانی که بر بالین بیمار می آیند می خواهد او را درمان کند. خود به خود راهبر چنین افرادی خواستهای درونی و شهوتها و رغبت‌ها و گرایشهای آنهاست. با گرایشها به این سو و آن سو می روند. معروف و پسندیده نزد آنها منحصر است به آنچه خودشان می شناسند؛ منکر و مردود نزد آنها منحصر است به آنچه خودشان بد می شناسند. پناهگاه آنها در مسائل پیچیده و مشکل خودشان هستند. اتکای آنها در کارهای مبهم و ناپیدا و ناروشن بر آرای شخصی خودشان است. گویی هر یک از اینها رهبر خودشان هستند. آقا هم رهبر است، هم راهبر؛ هم رهرو است و هم رهبر! از خودشان برای اظهار نظر درباره هر حادثه و رویداد مستمسکها و دلائلی دارند که به نظرشان دلالی است محکم، و سببها و وسیله ها و رشته هایی است استوار.

آیا از افرادی اینچنین که هر یک هم رهروند و هم رهبر، امتی به هم پیوسته و مجتمع، دارای آینده نگری عمیق و ژرف و دوربرد به وجود می آید؟ نه! نتیجه نهایی اینکه اگر می خواهیم وظیفه خطیر امر به معروف و نهی از منکر در فراخنای خودش، در آن میدان وسیع خودش، انجام بگیرد یک مقدمه دارد که آن مقدمه باید به دست خود ما ایجاد شود: به هم پیوستگی پیرامون محور رهبری؛ - بزرگترین کمبود اجتماعی ما.

اگر می بینید ما در دینداریمان با مشکلات گوناگونی روبرو هستیم، اگر می بینید در تکاپوهای دینی و اجتماعیمان هر روز به دست یک کسی کلاه سرمان می رود، باید علاج آن را در افزایش آگاهی عمومی و تلاش در به هم پیوستگی آگاهان بر محور یک رهبری آگاه درست قابل اعتماد جستجو کرد. اگر می بینید این سوز و گداز عاشورا و ایام شهادت امامان دیگر، سلام الله علیهم اجمعین، سوز و گدازی است که همواره تر و تازه در ما مانده، برای این است که ما می توانیم محرومیت‌های ناشی از نداشتن یا نشناختن رهبری صحیح را در زندگیمان لمس کنیم. دریغا! دریغا که وقتی حسین علیه السلام به پا می خیزد تا رهبری شایسته و باایمان و آگاه و باصفا و باوفا برای تلاشگران زمان خودش باشد، قبل از اینکه تلاشگران آزاده زمان بتوانند به او پیوندند و نیرویی شکست ناپذیر به وجود بیاورند، در تیررس دشمنان قرار می گیرد و زندگی را در همان گامهای نخستین این قیام از دست می دهد. شنیده اید که امام، علیه السلام، نه فقط با کوفه

در تماس بود، بلکه با بصره و خیلی جاهای دیگر هم در تماس بود. حتی امام در مسیر راه آن موقع که مسافران زیادی نداشت، به هر عنصری برخورد می کرد که امید داشت در دل و روح او آمادگی برای پیوستن به این قیام باشد، با او تماس می گرفت و او را دعوت می کرد. دعوت کنندگان اصلی امام متأسفانه یکدست نبودند و در میان آنها عناصر خالص و ناخالص به هم آمیخته بود؛ همچنان که همراهان امام هم یکدست نبودند و عده ای به امیدهای دیگر به امام پیوسته بودند.

مورخان می نویسند در یکی از منازل بین راه فرزندق از سمت کوفه می آمد و به سوی حجاز می رفت. امام بر طبق وظیفه رهبری اش از هر کسی که از راه می رسید کسب خیر می کرد تا بداند در کوفه چه می گذرد. در کشف الغمة نقل می کند که فرزندق می گوید: حسین، علیه السلام، در بازگشتم از کوفه به من برخورد و از من پرسید: «ما وراءك يا ابافراس؟» ابوفراس، پشت سرت چه خبر بود وقتی آمدی؟ «قلت: اصدقك؟ قال: الصدقُ اُرید.» گفتم راست به شما گزارش بدهم؟ امام فرمود بله، من می خواهم راست بگویم. گفتم: «اما القلوب فمعك، و اما السیوف فمع بنی امیه و النصر من عندالله.» دل‌های مردم کوفه با توست امام شمشیرشان در خدمت بنی امیه است؛ مگر اینکه خدا یاری کند. امام فرمود: «ما اراك الا صدقت.» احساس می کنم که راست می گویی. بله، الناس عبيد المال و الدين لعق علی السننهم، یحوظونه ما درت به معایشهم و فاذا محصوا بالبلاء قلّ الدیانون. مردم بردگان اسیر شده در زنجیر ثروت و مال اند. دین سخنی است بر سر زبان است آنها؛ لقلقه زبان آنهاست. دور و بر دین جمع هستند و دین دارند، اما تا وقتی که دین برای آنها زندگی فراهم می کند. آن وقت که در معرض آزمایش سخت در می آیند، می بینید عده دیندارها خیلی کم است. انسانهای متعدّد مسلکی خیلی کم اند. بله، شاید مقارن همین برخورد فرزندق بود که عبیدالله بن زیاد در کوفه مردم را در مسجد (همان جا که پایگاه دیروز اجتماع پرشور مردم دور مسلم ابن عقیل، فرستاده و نماینده امام علیه السلام بود) جمع می کند؛ و بر منبر می رود و این خطابه را می خواند:

«ایها الناس انکم بلوتم آل ابی سفیان، فوجدتموهم کما تحبون. و هذا امیر المؤمنین یزید قد عرفتموه حسنَ السیرة، محمود الطریقة، محسنًا الی الرعیة، یعطی العطاء فی حقه، قد امنتم اللّهُ بلُ علی عهده، و كذلك کان ابوه معاویة فی عصره، و هذا ابنه یزید من بعده یکرّم العباد و یغنیهم بالاموال و یکرّمهم و قد زادکم فی ارزاقکم مئة مئة و امرنی ان اوقرها علیکم و اخرجکم الی حرب عدوه الحسین، فاسمعوا له و اطیعوه.» آی مردم، شما خاندان ابوسفیان را آزموده اید. دیده اید که آنها همان طور هستند که شما دوست دارید. زمامدار مؤمنان، فرمانده مؤمنان، یزید، را می شناسید: آدمی است نیکوسیرت، آدمی است دارای روش پسندیده، به رعیت نیکی می کند، با مردم و ملت به خوبی رفتار می کند؛ اگر عطا و بخششی دارد بجاست؛ بجا می بخشد. همه راهها در زمان او امن شده، امنیت فراهم شده، پدرش معاویه هم در زمان خودش همین طور بود. این هم یزید بعد از او. با مردم به خوبی رفتار می کند. احترام همه را دارد. امکانات مالی و اموال در اختیار آنها می گذارد. مقامشان را بالا می برد. حالا هم آمده است صد صد بر ارزاق شما و بر سهمی که از بیت المال

می‌گیرید اضافه کرده و به من دستور داده که این اضافه‌ها را تمام و کمال به شما پردازم، اما به دنبال این رعیت نوازیها شما را برای جنگ با دشمنش حسین بسیج کند. پاسخ این مردم به این خطابه چیست؟ هلله‌ها، کف‌زدنها، هورا کشیدن‌ها، استقبال‌ها!

شاید این صحنه در کوفه و جامع کوفه از نظر تاریخی تقریباً مقارن است با همان موقعی که فرزادق به امام گزارش می‌دهد. می‌گوید دل‌های اینها با شماست اما شمشیرهایشان در خدمت بنی‌امیه است. امام می‌فرماید بله، درست می‌گویی. «الناس عبید المال و الدین لعق علی السنتم.» این انسان‌های ساخته نشده بی‌تعهد بر اساس مسلک شکل نگرفته، هنوز مسلکی واقعی و دیندار واقعی نیستند؛ اینها بردگان مال و امکانات مالی و پول و ثروت اند. می‌شود رأیشان را، گرایششان را، همکاریشان را با پول خرید. اما دین و تعهد دینی، نه! ما در این سخن‌ها با اینها کاری نداریم؛ روی سخن ما بیشتر با زنان و مردان باایمان متعهد است. ما بیشتر می‌خواهیم با آنها سخن بگوییم؛ به آنها هوشیارباش بگوییم؛ تا آنها بیدار شوند و بدانند اگر می‌خواهند شرایط زندگی بهتر اسلامی در پرتو آیین مقدس اسلام، در پرتو راه سعادت بخش اسلام و صراط مستقیم خدا به وجود بیاورند، باید به چه مسائلی بیشتر توجه کنند؟ معروف، منکر، شناخت صحیح آن دو، توجه به اینکه مراحل از این شناخت صرفاً پس از شناخت رهبری و رهبران صحیح میسر خواهد بود و بس.

بحث ما در این بخش معروف و منکر تمام شد. دنباله بحث تفسیریمان درباره امر و نهی و معنی آن، وجوب کفایی یا عینی امر به معروف و نهی از منکر، و شرایطی که در کتب فقهی برای امر به معروف و نهی از منکر گفته شده و بررسی این شرایط، و در پایان نیز نتیجه‌گیری و جمع‌بندی نهایی مطلب خواهد بود.

تفسیر آیه کریمه «ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون»، که در طلیعه آیات مورد بحث و تفسیر در این شبها بود، تا اینجا پیش رفت که درباره جمله اول (ولتکن منکم امة) این نظر انتخاب شد که از همه شما امتی به وجود آید که به خیر و نیکی دعوت می کنند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند، و تنها چنین امتی رستگارند.

در زمینه کلمه معروف گفتیم که معروف یعنی «شناخته شده». در مورد معروف از این معنی فراتر رفتیم: شناخته شده به نیکی و شایستگی؛ پسندیده و شایسته؛ شایسته و پسندیده فطرت شناس، همه کس شناس؛ و در مقابلش منکر یعنی مردود؛ آنچه انسان با اتکا بر آگاهیهای روشن آن را رد می کند، انکار می کند و نمی پذیرد. منکر یعنی ناپسند همه کس شناس. منکر کار و صفتی است که نزد عموم انسانهای سالم که دارای فطرت سالم اند مردود و مورد انکار و رد است. درباره خیر هم به این نتیجه رسیدیم که خیر یعنی نیکی؛ آنچه فطرت انسانی آن را نیک می شمرد. بعد درباره معروف و منکر گامی فراتر رفتیم و گفتیم معروف کارهای شایسته و پسندیده ای است که معدل و برآیند ابعاد مختلفی که در آن کار به چشم

می خورد، به سمت مثبت می رود. منکر نیز کاری است که محاسبه و بررسی و جرح و تعدیل جنبه های مختلف آن کار آن را در ردیف کارهای مردود قرار می دهد. باز گامی فراتر رفتیم و به این نتیجه رسیدیم که شناخت این معدله‌ها و برآیندها گاهی به محاسبه های ظریف احتیاج دارد. علاوه بر این، شناخت برخی از معیارهای پسند و ناپسند خود آن معیار ظریف است. بعد رسیدیم به گسترش معنی معروف و منکر و خیر و به خوبیها و پسندیده ها و ناپسندهایی که با بررسیهای دقیق قابل شناخت هستند. باز گامی فراتر رفتیم و رسیدیم به آنچه می توان پسندیده بودن و ناپسند بودن و خیر بودن و شر بودنش را به کمک منبع آگاهی پراج وحی تشخیص داد. و بالمآل نتیجه این شد که معروف یعنی آنچه منطق فطرت، بینشهای عمومی، بررسیهای دقیق علمی و عقلی، و منبع پراج وحی آن را به نیکی می شناسد؛ و منکر یعنی آنچه یکی از این درجات معرفت و آگاهی آن را ناپسند می شمرد و رد می کند. در مرحله بعد به این نتیجه رسیدیم که گاهی شناخت منکر و معروف و خیر و شر در مراحل اجرایی و تطبیقی پیچیده می شود و در شناخت جهت نهایی و برآیند نهایی در به سوی معروف بودن (مثبت)، منکر بودن (منفی)، احتیاج به آگاهیهای وسیعی دارد که این آگاهیهای وسیع اجرایی معمولاً در اختیار رهبری و امامت برای يك امت قرار دارد. بنابراین، شناخت برخی از مراحل معروف و منکر در قلمرو شناساییهای رهبری در يك امت است. این آخرین بحثی بود که در آخرین شب به آن رسیدیم. آنچه را باید پیرامون خیر و معروف و منکر بگوییم، با بحثهای چندشبه ای که فهرست آن و نتیجه گیری نهایی آن در آغاز بحث امشب عرض شد، تقریباً گفته ایم. دیگر نمی خواهیم بیش از این بحث را گسترده کنیم. رسیدیم به فهم معنی يدعون، یا مرون و ینهون.

معنای دعوت

دعوت یعنی چه؟ امر یعنی چه؟ نهی یعنی چه؟ گفتیم این سه واژه را هم باید خوب بفهمیم تا این آیه را خوب فهمیده باشیم. معنی اصلی دعوت در کلام عربی صدا زدن و فرا خواندن است. «دعاه» یعنی او را صدا زد. «یدعون» یعنی مردم را فرا می خوانند، همگان را فرا می خوانند، حتی خودشان را فرا می خوانند به خیر. این معنی اصلی يدعون است. اینکه می گویند شما را به فلان جلسه دعوت کردیم به این معناست که شما را خبر کردیم، شما را صدا زدیم؛ گفتیم فلانی امشب به فلان جا بیا؛ چون این کار هم با يك نوع فرا خواندن همراه است. این معنی اصلی کلمه يدعون است. ولی میدان معنی در این آیه وسیعتر از این معنی اصلی است. وسعت این میدان را می شود تا حدودی به کمک موارد استعمال این کلمه در محاورات روزانه فهمید. مثلاً، اگر به جای اینکه شما را با تلفن یا حضوری دعوت و صدا کنند، نامه ای برایتان بنویسند که آقا، امشب به فلان جا بیایید، به این نیز دعوت می گویند (دعوت کتبی). یعنی در اینجا دعوت از مرحله صدا زدن و فرا خواندن با زبان و شفاهی، به فراخواندن کتبی گسترش پیدا کرده است. بنابراین، «یدعون الی الخیر» (دعوت به خیر می کنند) ممکن است به صورت بیان سخنی پیرامون دعوت به خیر باشد، یا ممکن

است به صورت مقاله ای و کتابی پیرامون دعوت به خیر باشد. اگر کسی جمله ای نوشت، مقاله ای نوشت، کتابی نوشت و با آن مردم را به راه خیر کشید و فرا خواند، به آن هم دعوت به خیر گفته می شود. پس «یدعون الی الخیر» گسترش پیدا کرد تا حد نوشتن و انتشار مقالات و کتابها و نوشته های تبلیغی برای خیر.

خوب، اگر به جای اینکه چیزی بنویسند يك مقدار شعارهای غیر نوشتنی، مثلاً آزمهایی تهیه کردند که این آرهما در جامعه ای دعوت کننده و تحریک کننده به خیر باشد؛ یا عکسهایی را در نمایشگاه عکس به نمایش گذاشتند، به طوری که این نمایشگاه عکس هر بیننده ای را به سوی خیر و نیکی کشاند؛ آیا این امر دعوت به خیر محسوب می شود؟ شاید چون هنوز عرف و مردم ما با این وسایل نو دعوت به خیر مأنوس نشده اند، در پاسخ درنگ کنند و بگویند اجازه بدهید فکر کنیم. ولی این درنگ ناشی از آشنایی تازه با این ابزارها و وسایل نو دعوت است. اگر دقت بکنید می بینید نمایشگاه عکس با يك مقاله و نوشته و دعوتنامه کتبی هیچ فرقی نمی تواند داشته باشد، بلکه گاهی تأثیر يك نمایشگاه عکس زنده در بیننده از دهها مقاله و کتاب و سخن خیلی بیشتر است. بنابراین، نمایشگاه عکسی که بینندگان را به سوی خیر فرا خواند نیز دعوت به خیر است.

دعوت عملی

به سراغ مراحل بالاتر برویم: الگوهای فردی، گروهی، امتی. این الگوها گاه الگوی خیرند. یعنی همین قدر که انسان به اخلاق، رفتار، بینش، دانش، روش برخی افراد بنگرد، این دانش و بینش و روش در انسان این اثر را می گذارد که انسان را به سمت خیر می خواند. به این هم می گوئیم دعوت عملی به سوی خیر. مثلاً شما با بچه خود از جایی عبور می کنید و می بینید انسانی ضربه ای خورده و روی زمین افتاده است. اگر شما او را با نوازش بلند کردید و فرزند شما ناظر رفتارتان باشد، این عمل و خدمت شما خود به خود دعوتی است برای فرزندتان به سوی خیر.

بنابراین، دعوت عملی از مصادیق دعوت است. معنی واژه دعوت گسترش پیدا می کند تا شامل دعوتهای عملی هم بشود. لذا می بینید از پیشوایان دین با عبارتهای گوناگون روایاتی نقل شده که روی دعوت عملی تکیه دارد. با توجه به اینکه عمق اثر دعوت عملی از دعوتهای لفظی و کتبی و نمایشگاه عکس و امثال اینها خیلی بیشتر است، می بینید تکیه احادیث تا اینجاست که می گوید دعوت عملی بر دعوت زبانی مقدم است. در آن روایت مفصل، خطاب از امام علیه السلام به شیعه، در بیان تشیع راستین و شیعه بودن راستین از جمله می فرماید: «و کونوا دعاة الناس الی انفسکم بغیر السننکم.» این روایات در کتاب ایمان و کفر کافی است. شما ای پیروان تشیع، ای پیروان علی علیه السلام، ای هواداران و وابستگان و پیروان جعفر بن محمد علیهم السلام، مردم را به سوی خودتان، به سوی راهتان، به سوی بینستان، مذهبتان، آیینتان

دعوت کنید؛ آنها را به سوی خودتان و راهتان بخوانید، اما با غیر زبانهایتان. من باید با صراحت عرض کنم که یکی از آفتهای زندگی اجتماعی ما رواج بازار دعوت زبانی، و اخیراً قلمی، و کساد بازار دعوت عملی است. اینکه می گویم کساد بازار دعوت عملی، فکر نکنید منظورم این است که در جامعه ما بازار دعوت عملی کساد است. نه! خوشحال هستم که در زمانی زندگی می کنم که نمونه های جالب ایمان و فداکاری و فضیلت بیش از خیلی از دوره های دیگر که سراغ داریم جلوه کردند. اینکه می گویم کساد بازار دعوت عملی، منظورم خودمان است. یعنی ما دعوت کنندگان زبانی و قلمی که در بخش دعوت زبانی و قلمی چه بسا پر تجلی هستیم، اما متأسفانه در بخش دعوت عملی آن ارج و اثرگذاری متناسب با رسالتمان را چندان نداریم. جای تأسف است که هر قدر شما مردم به روش و منش عملی ما دعوت کنندگان زبانی و قلمی نزدیکتر بشوید این نگرانی وجود دارد که گرایشتان به آنچه ما شما را بدان دعوت می کنیم نه تنها بیشتر نشود، بلکه حتی گاهی کمتر و ضعیفتر شود. بنابراین، اجازه دهید من از این «و کونوا دعاء الناس الی انفسکم بغیر السنتکم» یک نتیجه گیری جدید بکنم. آن نتیجه این است که اصلاً سعی بفرمایید قدری بازار دعوتهای زبانی و قلمی کم رونق بشود. سعی بفرمایید اصلاً شبکه تبلیغ و دعوت در امت ما به شبکه تبلیغ و دعوت عملی تبدیل شود. بنابراین، به دوستان همفکر توصیه می کنم تواناییهایمان را بیشتر در گسترش میدان دعوت عملی متمرکز کنیم و از صرف بیش از اندازه توانها در دعوتهای زبانی و قلمی خودداری کنیم. این توصیه را هم برحسب برداشتی که از کتاب و سنت و قرآن و حدیث دارم عرض کردم و هم برحسب تجربه ممتدی که در طول چندین ده سال سر و کله زدن در میدان دعوت داشته ام. اگر رفقا گاهی می بینید وقتی به من برای قبول سخنرانی در اینجا و آنجا دعوت می کنید من زیر بار نمی روم، دلانلی دارد؛ مشکلاتی دارد. اما با صراحت به شما بگویم، یکی از آن دلایلی که تا کنون شاید به دوستان مراجعه کننده نگفته ام ولی اینجا برای اطلاع همه می گویم این است که من اصلاً به این مقدار دعوت زبانی و قلمی معتقد نیستم. نقش دعوت زبانی و قلمی را آنقدرها که گاهی شما فکر می کنید نیرومند و قوی نمی دانم. من فکر می کنم توانها را باید برای ایجاد یک دسته به هم پیوسته ای که نه به صورت فردی، بلکه به صورت دسته جمعی تجلیگاه تربیت اسلامی و نظام عقیده و عمل اسلامی باشند به کار بیندازیم. کاربرد چنین دعوتی از همه این مجالس و محافل و کتب و مقالات و نشریات و مجلات و روزنامه های دینی بیشتر است. شما چه می فرمایید؟ نمی خواهم این حرف را از من بپذیرید چون من گوینده آن هستم. می خواهم خودتان روشن بیندیشید. برادران و خواهران گرامی، اگر همفکرید، اگر می بینید شما هم فطرتتان و بینش فطرتان این نظر را می پسندد و می پذیرد، چه بهتر! امیدوارم به دنبالش عملی داشته باشید و داشته باشم و داشته باشیم. و اگر احساس می کنید من اشتباه می کنم با صراحت از من انتقاد کنید. ولی باز هم تکرار می کنم، برداشتم از کتاب و سنت و قرآن کریم و روایاتی از پیغمبر و علی، علیه السلام، و سایر ائمه هدی از اهل بیت پیغمبر، سلام

الله علیهم اجمعین، و برداشتم از تجارب ممتد گوناگون در میدانهای گوناگون این است که دو صد گفته چون نیم کردار نیست.

بنابراین، دعوت در این آیه مبداً صرفاً به گفتن دعوت لفظی، دعوت با زبان، اختصاص داده شود. دعوت خیلی وسیعتر از اینهاست. در سرلوحه همه، دعوت عملی است. اگر من گاهی می گویم با شما نسل جوان سخن می گویم، مبداً فکر کنید که سخنم با نسل همسالم و با نسل بزرگتر از خودم از نظر سال چیز دیگر است و سخنم با آنان آهنگ دگر دارد. به دوستان هفته قبل می گفتم که من در این جلسه چهره هایی از دوستان همسال یا سالخورده تر از خود می بینم که همگی در بیست سال قبل، سی سال قبل، چهل سال قبل، جوانهایی باایمان، باصفا، باشعور بوده اند، مثل شما. می بینید که آنها هنوز پیوندشان را با روشن بینی و با شور آن موقع نبریده اند. آنها الان هم خود را با دسته هایی نزدیک می بینند که در همان خط سی سال و چهل سال پیش پرشور روشن آنها هستند. امیدوارم این پیوستگی میان این دوستان پا به سن گذاشته و شما دوستان در آستانه جوانی یا در بحبوحه جوانی پیوندی استوار باشد. مبداً جوانان باایمان پرشور، پیوندشان را با برادران و خواهران پرشور و روشن و باایمانی که سالخورده تر شده اند ضعیف تلقی کنند. ولی اینکه من می گویم این سخن را با دوستان جوان می گویم، از نظر این است که دوران خودسازی شما بدون شك طولانی است؛ ثمرات وجودی شما بدون شك بیشتر است؛ آینده و تعلق آینده به شما و وابستگی آینده به شما بدون شك افزونتر است. بنابراین، دوستان جوان، بپذیرید، اما با تأمل؛ نه فقط به صرف تقلید از من. اول بیندیشید و اگر اندیشه تان به نتیجه ای همسان با نتیجه ای که من بدان رسیده ام رسید، بپذیرید و بعد عمل کنید. بدانید دعوت عملی شما به سوی راه حقی که دلتان در عشق آن می تپد، می تواند از دعوتهای زبانی و قلمی خودتان و بهترین گویندگان و نویسندگانی که سراغ دارید پر اثرتر باشد. الگو شوید! خوشم می آید که بعضی از دوستان عزیز گاهی می آیند با صراحت بر خود من در يك جهت، و گاهی بیش از يك جهت، خرده می گیرند؛ مخصوصاً دوستان جوان ما. می گویند این گوشه زندگی تو متناسب با این الگو نیست. خوشحالم که در برخورد با این انتقاد سعی می کنم به آنها منصفانه پاسخ بدهم و سعی نمی کنم اگر نقصی در خودم هست آن را توجیه کنم. هیچ دوست ندارم به راه توجیه کشانده شوم. آرزو می کنم موفق باشم که اگر کمبود و نقطه ضعفی عملی در مجموعه برنامه زندگی من هست اصلاح شود. چرا؟ برای اینکه اولاً راه راستین زندگی و صراط مستقیم الهی اگر خوب است و اگر چیزی است که باید آن را ترویج کرد، اگر چیزی است که باید در ارج آن سخن گفت، پس حتماً خود من باید بیش از همه و پیش از همه در آن راه باشم. و ثانیاً، اگر برآستی فکر می کنم مقداری کم یا زیاد از عمرم، زندگیم، وقتم، توانم، در راه دعوت به این خیر باید صرف شود، نقش و اثر دعوت عملی خیلی بیشتر است. در اثنای این بحث به نقش سازنده امر به معروف و نهی از منکر در برابر چهره هایی که یا رهبرند یا راهنما، بیشتر سخن خواهم گفتم. ولی به هر حال به

مناسبت این بخش از آیه خواهش می کنم برادران و خواهران باایمان و روشن بین به نقش مؤثر و سازنده دعوت عملی بیش از گذشته توجه کنند: «ولتكن منكم امة يدعون الى الخير.»

معنای امر و نهی

«امر» در زبان عربی به معنی فرمان و فرمان دادن است. «أمر» یعنی فرمان داد. «نهی» در زبان عربی به معنی بازداشتن، قدغن کردن و منع کردن است. «نهی» یعنی منع کرد؛ قدغن کرد. امر و نهی در حقیقت هر دو فرمان اند. اگر فرمان به انجام کاری بدهیم می گوئیم «أمر» و اگر فرمان به ترك کاری بدهیم می گوئیم «نهی». اگر به صورت «نکنید» گفتیم می شود نهی و اگر به صورت «بکنید» گفتیم می شود امر؛ حتی گاهی متعلق امر يك امر منفی است: «أمر ألا تعبدوا الا آياه»⁽¹⁾، فرمان داد که جز او را نپرستید. این معنی اصلی امر و نهی است. البته نخستین راه و شیوه امر و نهی همان امر و نهی لفظی و بکن نکن است. ولی اگر بکن نکنی در کتاب قانون به صورت نوشته آمد، ما بدون شك آن را هم امر و نهی می گوئیم. اگر فرمانی از فرمانده شما به صورت شفاهی به گوشتان رسید به آن می گوئید امر و فرمان. اگر همان فرمانده شما يك فرمانی را کتباً به شما ابلاغ کرد آن را هم امر و فرمان می گوئیم. در این هیچ شك و شبهه ای نیست. ولی آیا دایره امر و نهی تا این مقدار محدود است و صرفاً امر و نهی عبارت است از فرمان دادن شفاهی یا کتبی و یا قدغن کردن و منع کردن شفاهی یا کتبی؟ به قرآن مراجعه کنیم. اول به قرآن مراجعه کنیم ببینیم آیا در قرآن امر و نهی در غیر این موارد به کار رفته است یا نه.

در آیه هشتاد و هفت سوره هود می بینیم که قوم شعیب به شعیب چنین می گویند: «قالوا يا شعيب، أصلواتك تأمرُك نترك ما يعبد أبأؤنا»؛ ای شعیب، آیا نمازت به تو فرمان می دهد و اعلام و الهام می کند که ما باید از پرستش آنچه پدرانمان می پرستند دست برداریم؟ سؤال این است: ای شعیب آیا نمازت به تو چنین فرمانی می دهد؟ مگر نماز فرمانده است؟ مگر نماز زبان دارد که فرمان بدهد، یا قلم دارد که فرمان بدهد؟ «أصلواتك تأمرُك ان نترك ما يعبد أبأؤنا؟» معنی «تأمرُك» اینجا چه می شود؟ یعنی: آیا نمازت تو را به صورت قاطع برمی انگیزد و وامی دارد که ما آنچه را پدرانمان می پرستند رها کنیم؟ پس اینجا امر به معنی واداشتن به کار رفته است. امر در این آیه از قرآن به معنی واداشتن، واداشتن قاطع و محکم، به کار رفته است. در يك آیه دیگر (آیه 32 سوره طور)، قرآن در نکوهش از انسانهای منحرف می گوید: «ام تأمرهم احلامهم بهذا أم هم قوم طاغون»؛ آیا رؤیاهای آنها، آنها را بدین فرمان می دهد؟ یعنی چه رؤیا فرمان می دهد؟ یعنی رؤیا آنها را بدین مسیر می کشاند و بدین راه می آورد. بنابراین، هر گاه يك عمل، يك کار، کشاننده انسان به سوی کاری شد، می گوئیم این کار به من چنین امر می دهد؛ چنین فرمان می دهد؛ این رؤیا به من چنین فرمان می دهد؛ این بینش به من چنین فرمان می دهد. بینش و منش هم می تواند امرکننده باشد. ملاحظه می کنید که امر در خود قرآن به این معنی به کار رفته است. به سراغ نهی برویم. آیه کریمه از سوره

ص: 83

عنكبوت درباره نماز می گوید: «انَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (1) نماز نهی می کند از کار زشت و مردود و ناپسند. یعنی چه نماز نهی می کند؟ مثلاً نماز يك مقامی است که چیزی را قدغن می کند؟ یا کتباً منع می کند؟ وقتی می گوید «انَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» یعنی نماز قدرت بازدارندگی دارد. نماز يك نوع اثر سازندگی در انسان دارد که انسان را از کار زشت و ناپسند باز می دارد. نماز ترمز و بازدارنده است.

بد نیست عرض کنم که گاهی دیده ام به معنی این آیه طوری توجه می شود که حق مطلب را ادا نمی کند. مثلاً می گویند آقا، می دانی نماز چگونه آدم را از فحشاء و منکر باز می دارد؟ می گویم چطور؟ می گوید چون باید محل نماز آدم نمازگزار غصبی نباشد. می گویم خیلی خوب. می گوید لباسش هم باید غصبی نباشد. می گویم خیلی خوب. می گوید آب وضویش هم باید غصبی نباشد. می گویم خیلی خوب. می گوید خوب، وقتی قرار شد محل نماز آدم غصبی نباشد، لباسش غصبی نباشد، آب وضویش غصبی نباشد، در نتیجه به برکت نماز از يك مقدار غصب و غاصب بودن جلوگیری می شود! نماز سبب می شود که او دیگر غصب نکند و از مال حرام جایی برای نمازش، لباسی برای نمازش، آبی برای وضویش تهیه نکند. اما آیا واقعاً این همه که قرآن تکیه می کند و می گوید نماز را به پا دار، نماز از فحشاء و منکر نهی می کند، همین اندازه است؟ اگر این اندازه باشد که نمازگزاران ما راه حلش را پیدا می کنند: می گویند به جای خانه می رویم در مسجد نماز می خوانیم؛ برای اینکه خانه مان غصبی و شبهه ناک است! آب وضو هم از مسجد می آوریم. لباس هم بالاخره از يك گوشه ای پیدا می کنیم که غصبی نباشد. مثلاً می رویم کاری انجام می دهیم و با پولش يك پیراهن بلند تهیه می کنیم که اگر حتی زیرجامه هم غصبی بود با يك پیراهن غیر غصبی بلند نماز بخوانیم. این می شود معنای انَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ! نماز در مسجد؛ آب از آب مسجد؛ با يك لباس غیر غصبی. خانه اش غصبی است، می رود در مسجد نماز می خواند. آب و زندگی اش غصبی است، ولی از آب مسجد وضو می گیرد. لباسی که می پوشد، غذایی که می خورد، همه غصبی است و همه از راه حرام به دست آمده، ولی يك پیراهن بلند تهیه کرده... ترمز بودن نماز مصالحه شد به این مقدار! البته من نمی گویم این بد است. این خوب است ولی خیلی کم است. در آیه «انَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» مسأله جایی دیگر است. نماز واقعی (نه ورور کردن)، نمازی که برای خدا بر پا داشته می شود (اقم الصَّلَاةَ لَذِكْرِي)... اصلاً اگر در نماز یاد خدا نبود بدانید که جسمی است بی روح. دکور خوبی است. درست مثل نماز جامعه ما که بیشتر به دکور شبیه است تا به آن تمرین؛ تمرین روزانه ای که پنج بار برای زنده نگه داشتن یاد خدا در انسان انجام می گیرد. در روایتی از پیغمبر، صلوات الله و سلامه علیه، هم از طریق عامه و هم از طریق شیعه روایت شده که پیغمبر (قریب به این مضمون) روزی با یارانش نشسته بود. به آنها فرمود می دانید مثل نماز چیست؟ عرض کردند نه یا رسول الله. فرمود اگر يك کسی نهر آبی در جلو خانه اش باشد و روزی پنج بار خودش را در آن نهر آب شستشو بدهد آیا دیگر بدنش کثیف می ماند؟ عرض کردند

ص: 84

نه، دیگر کثیف نمی ماند؛ تمیز تمیز است. روزی پنج بار حمام کردن و دوش گرفتن آدم را تمیز می کند. فرمود: نقش نماز در پیراستن روح و جان و دل و قلب شما چنین است که آن را از گناه و فساد پاک کند. نماز یعنی روزی پنج بار شستشوی روحی و شستشوی فکری. آیا چنین نمازی «تنهی عن الفحشاء و المنکر» هست یا نیست؟ هست! اما در چه دایره ای؟ در آن دایره تنگی که اشاره شد، یا در دایره وسیع؟ نماز بازدارنده است. انسانها را از کار زشت و ناپسند و مردود باز می دارد. به این حساب که روح انسانی که یاد خدا در او پیوسته زنده بماند پیرامون فحشاء و منکر نمی رود؛ یا خیلی کمتر می رود. پس معنی این نهی چیست (تنهی عن الفحشاء و المنکر)؟ یعنی نماز قدرت بازدارندگی دارد. پس نهی درست به همان معناست که الا-ن ذکر می کنیم. نهی یعنی بازداشتن و امر یعنی واداشتن؛ به هر شکلی که ممکن و مؤثرتر است. طبق آنچه درباره دعوت گفتیم، از میان راههای دعوت کردن، واداشتن و بازداشتن، کدام از همه مؤثرتر است؟ راههای عملی و اجرایی، راههای تربیتی، راههای سازنده؛ سازنده فرد و سازنده محیط. بنابراین، در امر به معروف و نهی از منکر امر و نهی به چه معناست؟ امر یعنی واداشتن به هر طریق و وسیله که ممکن است؛ با هر وسیله ای که قدرت وادارندگی اش بیشتر باشد بهتر. و نهی یعنی بازداشتن با هر وسیله ممکن؛ هر وسیله ای که قدرت بازدارندگی اش بیشتر باشد بهتر. این معنای بدعون، یا مرون، ینهون.

حالا به سراغ معنی آیه «ولتكن منكم امة يدعون الى الخير و يأمرن بالمعروف و ینهون عن المنکر» برویم. از شما مسلمانان باید جمعیتی یکپارچه و به هم پیوسته به وجود آید با این مشخصات: این جمعیت دعوت کننده به خیر و نیکی است؛ وادارنده به معروف و شایسته و پسندیده است؛ بازدارنده از منکر و مردود و ناپسند است. اگر از شما چنین جمعیت به هم پیوسته ای با این مشخصات به وجود آمد، بدانید که تنها جامعه سعادت مند دنیا این جامعه است: «و اولئك هم المفلحون».

این بحث ما پیرامون معنی این آیه بود. به دنبال این بحث چند مسأله و مطلب باید مطرح شود که در کتابهای فقهی در زمینه امر به معروف و نهی از منکر و شرایط امر کننده و نهی کننده و شرایط خود امر و نهی آمده است. این مسائل را ان شاء الله به خواست خدا یکجا در جلسه آینده مطرح می کنم. بعد هم که معنی امر و نهی را فهمیدیم باید پیرامون شیوه های امر به معروف و نهی از منکر و شیوه های دعوت، که اینک تاحدی روشنتر شد، بیشتر سخن بگوییم. من امیدوارم که در مجموع بتوانیم بین دو تا سه جلسه دیگر این بحث را به ثمر برسانیم. امیدوارم دوستان هم اگر سؤالی در این زمینه ها، یا نقدی بر این گفته ها و تحلیلهای انجام شده، دارند در همین فاصله دو تا سه جلسه در میان بگذارند تا اگر باید در دنباله مطلب توضیحی پیرامون آنها داده شود یا آن نقد مورد قبول واقع شود اعلام بشود که فلان دوست ما نقدی در این زمینه کرده است و ما هم چنانچه بجا باشد قبول داریم. - همچنان که یکی از دوستان که نمی دانم تشریف دارند یا نه، يك شب انتقاد کردند به اینکه من در ضمن بحثم نسبت به حضرت زینب، سلام الله علیها، عرض کرده بودم زنی است که مردانه عمل می کند. گفته اند خود این تعبیر يك نوع شائبه قدرناشناسی

نسبت به مقام زن در اجتماع دارد. چرا نمی گوئید او زنی است که چون زن شایسته عمل می کند؟ مثل اینکه کار حساسی کردن ابواب جمعی مرد است! گفتم صحیح می فرمایید. من در این تعبیرم، که تعبیر شخصی من نیست بلکه تعبیری است که در جامعه خیلی رایج است، تجدید نظر می کنم. از این به بعد دیگر نخواهم گفت زنی است که مردانه عمل می کند؛ می گویم آن زنانگی شایسته و آن زن شایسته ای که در رسالت يك بانو در زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی اش آن طور که باید عمل می کند. این افتخار برای تعریف از يك زن خیلی بالاتر است از اینکه بگوئیم زنی که «مردانه» عمل می کند. این انتقاد را از ایشان پذیرفتم. اگر دوستان انتقادهایی از هر قبیل بر آنچه عرض شد داشته باشید خواهش می کنم در میان بگذارید؛ یا کتباً مرقوم بفرمایید یا شفهاً بفرمایید تا در این دو سه جلسه ای که از این بحث باقی مانده بتوانیم نظر نهایی را پیرامون آنچه شما به عنوان نظر بیان می فرمایید عرض کنیم.

در جلسه قبل روایتی را خواندم. این روایت در صفحه 398 از جلد 11 وسائل [الشیعة] چاپ جدید آمده است. روایت هجده از شیخ طوسی رحمة الله علیه است: «قال، رُوِيَ عن النبي، صلى الله عليه وآله وسلم، انه قال لا تزال امتي بخير ما امروا بالمعروف، ونهوا عن المنكر، و تعاونوا على البرّ، فاذا لم يفعلوا ذلك نزع منكم البركات، و سلّط بعضهم على بعض، و لم يكن لهم ناصر في الارض و لا في السماء.» از پیامبر، صلوات الله و سلامه علیه، روایت شده است که فرمود: امت من (امت اسلام) همواره تا وقتی که امر به معروف و نهی از منکر کند و در راه برّ و نیکی یار و یاور یکدیگر باشد در خیر و نیکی و خوبی به سر خواهد برد. اما به محض آنکه این کارها را رها کردند برکتهای الهی از آنها برداشته می شود و گروهی از آنها بر گروه دیگر مسلط و چیره می شوند. آنگاه نه در زمین و نه در آسمان یار و یآوری برایشان نمی ماند.

از نهج البلاغه نیز مطلبی هست که در ضمن سفارش و وصیت مولی علی، علیه السلام، به دو فرزندش حسن و حسین، سلام الله علیهما، آمده است. پس از آنکه ضربت مرگبار ابن ملجم بر فرق مبارک وارد آمد، ایشان خطاب به دو فرزندش، و بلکه خطاب به همگان می گوید: «لا تتركوا الامر بالمعروف و النهی عن المنكر فيؤلى عليكم شراؤكم ثم تدعون فلا يستجاب لكم.»⁽¹⁾ امر به معروف و نهی از منکر را ترك مکنید! اگر امر به معروف و نهی از منکر را ترك کردید، حکومت در میان شما به دست مردم پلید بد خواهد افتاد. آنها زمام قدرت و حکومت را در جامعه شما به دست خواهند گرفت؛ آن وقت شما دائماً دعا می کنید که ای خدا، ما را از شر دنیا و آخرت خلاص کن. اما این از آن دعاهایی است که اجابت ندارد؛ برای اینکه آن مردمی از شر دنیا و آخرت خلاص می شوند که بجنبند. مردمی که بجنبند، مردمی که بار مسئولیت را تحمل نکنند، مردمی که وظیفه بزرگ پاسداری از حق و قانون را رها کنند، باید در انتظار

ص: 87

قدرتهای خودکامه بی مبالات نسبت به هر نوع قانون خدایی و خلقی باشند. «لا تتركوا الامر بالمعروف والنهي عن المنكر فيولّي عليكم شراركم ثم تدعون فلا يستجاب لكم.»

گاهی اوقات تعبیرهای قرآن و تعبیرهای حدیث از نظر سبک بیان مطلب قابل ملاحظه و توجه است. به این معنا که گاهی طرز تنظیم عبارت در بیان يك مطلب بیشتر در صدد بیان یکی از سنتهای خدا و قانونمندیهای ثابت اجتماع است. در آیات قرآن و در احادیث این موضوع زیاد به چشم می خورد. این عبارت نهج البلاغه با همان شیوه بیان يك قانون اجتماعی و قانونمندی از این مطلب یاد می کند. امر به معروف و نهی از منکر را رها نکنید، چون در این حالت نتیجه اجتناب ناپذیر این خواهد بود که شرار شما والی و زمامدار و فرمانروا و دارای قدرت در میان شما می شوند. این يك قانونمندی است. برخورداری از حکومت حق و عدل مشروط است به رعایت کامل امر به معروف و نهی از منکر. هر نوع قدرتی را که شما در جامعه فرض کنید در معرض خطر انحراف از حق است. این شما و جامعه هستید که باید با توجه به اهمیت و نقش بسیار مؤثر صاحبان قدرت و کسانی که بر منصبهای گوناگون اجتماعی تکیه زده اند در سعادت خود بکوشید. فرد شما باید بدانید راه رسیدن به سعادت و راه رسیدن به حکومت حق و عدل این است که شما از طریق امر به معروف و نهی از منکر به چنین هدفی برسید.

قانونمندی بعدی مربوط به وقتی است که مردم چیزی را می خواهند اما برای رسیدن به آن تکان حسابی نمی خورند؛ بعد داد و بیداد راه می اندازند و برای محرومیت از حق و عدل روضه خوانی می کنند. این هم يك جور روضه خوانی است: روضه خوانی و مرثیه خوانی برای اینکه از زندگی زیر سایه فرمانروایی حق و عدل محروم اند. این روضه را در مقالاتشان، در اشعارشان، در کتابهایشان، در جلساتشان، در سخنرانیهایشان، در گفتگوهای دو نفری و سه نفری می خوانند؛ در حالی که چه بسا همانها که این روضه را می خوانند عملاً خودشان در انحراف زندگی اجتماعی از مسیر حق و عدل سهیم اند. اینها باید بدانند از يك چنین روضه خوانی و روضه خواندننها و بعد به دنبال آن دست را تا عالیترین درجه به سوی آسمان بلند کردنها، مطابق نظام عقیده و عمل اسلامی، کاری ساخته نیست.

«تدعون» قانونمندی بعدی است. می افتید به دعا کردن؛ خواه این دعا به سوی خدا باشد، خواه خواهش و التماس از قدرتهای دیگر؛ نتیجه یکی است: «لا يستجاب لكم». چقدر این مطلب شبیه و نزدیک است به یکی از قانونمندیهای اجتماعی جامعه شناسی علمی پیشرفته امروز که می گوید اصلاحات و انقلابها قابل صادر کردن و وارد کردن از خارج نیست. هیچ گاه هیچ کس نمی تواند دگرگونیهای آرام و اصلاحاتی و رفرمی، یا دگرگونیهای تند و ریشه دار و سریع و انقلابی را از جای دیگر به جامعه ای صادر کند یا از جامعه ای آن را وارد کند. این خود آن جامعه است که باید دگرگون شود تا نظامش دگرگون شود: «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم»⁽¹⁾.

ص: 88

حدیث دیگر حدیثی است که آن هم در وسایل، در جلد یازده صفحه 394، از امام هشتم علی بن موسی الرضا، سلام الله علیهما. در این حدیث هم همین مضمون از امام رضا آمده است: «لتأمرنَّ بالمعروف و لتنهنَّ عن المنکر، او لئیسئعملنَّ علیکم شرارکم فیدعوا خیارکم فلا یستجاب لهم.» امر به معروف خواهید کرد و نهی از منکر، وگرنه عمال (کارگزاران) اجتماع شما به شرار و بدان اجتماع تبدیل می شوند و آن وقت اگر در گوشه های اجتماع هم آدم خوبی پیدا بشود و همیشه دعا کند، یا همواره به خیر و نیکی دعوت کند، گوش کسی به دعوت آنها بدهکار نیست. چون آن قدر که عمال و کارگزاران جامعه به فکر و عمل جامعه جهت می دهند، خطبا و داعیان جامعه نمی توانند آن اندازه به فکر و عمل جامعه جهت بدهند. در این احادیث دقت کنید. احادیث مختلفی نقل کردم. از پیغمبر نقل شد، از علی علیه السلام نقل شد، از علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شد یعنی در تمام ادوار یک مطلب و یک تعلیم است؛ هم در دوران پیغمبر، هم در دوران علی علیه السلام، هم در دوران امام رضا علیه السلام مسأله یکی است. یک قانون ثابت وجود دارد، و عجب قانون ثابتی است! در مطالعاتی که در این زمینه داشتیم حتی یک جا هم نتوانستیم پیدا کنیم که بگوییم در آنجا بر این قانونمندی استئنا می خورد. «لتأمرنَّ بالمعروف و لتنهنَّ عن المنکر او لئیسئعملنَّ علیکم شرارکم فیدعوا خیارکم فلا یستجاب لهم.» احساس می کنم که توضیح بیشتری در این زمینه مفید است؛ چون این مسأله از مسائل ظریف علمی اجتماعی است.

کمی دقت بفرمایید! دور و بر زندگی خود را نگاه کنید؛ ببینید چطور می شود که اگر در جامعه ای امر به معروف و نهی از منکر و پاسداری عمومی از حق و عدل کساد و راکد شد و عملی نشد، نتیجه اجتناب ناپذیرش این است که همه مسئولان و کارگزاران جامعه، آرام آرام به افراد بد آن جامعه تبدیل می شوند. چرا و چطور؟ وقتی حکومت، حکومت حق و عدل است، وقتی کارهای اجتماعی و سیاست داخلی و خارجی یک جامعه بر محور حق و عدل می چرخد، وقتی خصلت و سرشت حکومت یک جامعه خصلت و سرشت الهی، خصلت و سرشت عدل و انصاف و حمایت از حقوق عامه و حق خدا و خلق خداست، در چنین حالتی عناصر خوب و پایبند، عناصری که خدا را می شناسند، عناصری که خداترس اند، رغبت می کنند تا کاری را در این حکومت بپذیرند. طبیعی است که در چنین نظامی وقتی برای هر کاری آگهی کنند اول آدمهای با پدر و مادر، آدمهایی با پرنسیپ اصولی، آدمهای خداترس باایمان، آدمهایی که دلشان در عشق خدمت به خدا و خلق می تپد پیشقدم می شوند.

نوریان مر نوریان را جاذب اند. اما می پرسم، اگر حکومت حکومتی باشد که سرشتش، سرشت عدل، حق، خدانگری، خداخواهی، خدمت به خالق و خلق نباشد، در چنین نظامی وقتی آگهی استخدام پخش می شود اول چه کسانی به آن سمت می روند؟ چه کسانی با رغبت بیشتر و با آزادی عمل بیشتر سراغ نام نویسی برای قبول یک پست و سمت و منصب می روند؟ آنها که با ایمانترند؟ آنها که اصولیترند؟ آنها که مقیدترند؟ آنها که وظیفه شناسترند؟ نه! در چنین نظامی از همان اول عناصر پاک و سالم اصلاً رغبت

نمی کنند سراغ کار دولتی بروند. حالا- اگر آنها را تشویق کردیم، گفتیم ای آقا بالاخره کار مربوط به این جامعه است، بالاخره گوشت خودت، پسرت، پدرت، دخترت، مادرت، زیر دندان این پست، این سمت، این مسئول، این رئیس، این کارمند است؛ باید بروی و اقلاد در حد خودت در آنجا خدمت کنی؛ لااقل به چهار نفر مراجعه کننده توجه کنی و حق او را رعایت کنی. اگر او را با این تشویقها آماده کردیم و به سمت کار هل دادیم و او هم رفت و مشغول کار شد، و تحت تأثیر این تشویق قرار گرفت و خواست خدمتی کند؛ اما مگر می تواند؟! می بیند از همان اول که می رود تا پستی را بگیرد می گویند این پست سرفعلی دارد؛ چند می دهی؟! خوب، بالاخره پول را يك كاری می کنیم. بالاخره مسأله دادن پول را از يك رهبری، راهنمایی، حاکمی می پرسد و تحت شرایط خاصی هم ممکن است يك نفر رهبر و حاکم به او بگوید برو پول بده و کار را بگیر. بالاخره به خاطر رسیدن به هدف خدمت به مردم يك لقمه چرب و نرمی هم جلو يك حیوان درنده ای که بالای سرت ایستاده بینداز. اما فردا می بیند که مسأله به اینجا ختم نمی شود. توقعات دیگر هم هست. می بیند این مقام بالا از او می خواهد حق و ناحق کند؛ از او پورسانت می خواهد؛ درصد می خواهد؛ از او می خواهد به ناحق رأی بدهد؛ از او می خواهد ضعیف کشی و قوی پایی کند. آن جناب هم دیگر در می آید. بعد می آید فریادش را بر سر آن آقایی می زند که تشویقش کرد و گفت برو. «آقا، چرا گفتم من بروم؟ به من گفتم جهنم برو! من جهنم همین جا پیش چشمم حاضر شده!» چه باید به او گفت؟ گاهی اوقات کار از این هم بالاتر می رود. مقام مافوق از او يك نوع پذیراییهایی هم می خواهد که برای او غیر قابل تحمل و فسادبار است. «هان فلانی! دیشب در فلان شب نشینی بودی؛ در فلان پارتی شرکت نداشتی؛ به اتاقت که آمدیم چرا ویسکی نبود؟ چرا تو این قدر امّلی؟ چرا ادب کارمندی نداری؟ چرا پذیرایی سرت نمی شود؟» کفر آقا در می آید! اگر سایه شوم ناموس شر بر زمامداری جامعه افتاد يك قانونمندی است. هر قدر هم تلاش بکنند این کارها آرام آرام به دست شرار می افتد: آدمهای بد، بی بند و بار، بی قید و بند، بی تقوا، غیر اصولی. کارها به صورت اتوماتیک به دست این قبیل افراد می افتد و آدمهایی که دارای نوعی فضیلت و کمال اند خود به خود از گردونه خارج می شوند و با تشویق و تبلیغ و ترغیب هم نمی شود آنها را به آن سمت برد. تازه چگونه می شود این امر را تشویق و تبلیغ و ترغیب کرد؟ با چه معیاری؟ اول می پرسند آقا، فلان کار هست اما فلان عیب را هم دارد؛ آیا من مشغول شوم؟ می گوئیم سبک - سنگین کن. می گوید سنگینی اش می چربد. بعد از چند روز می آید و می گوید آقا، يك عیب گنده از گوشه دیگر کار پیدا شده که برای من غیر قابل تحمل است؛ آن را چه کنم؟ خوب، من هم می گویم دیگر نرو! وقتی سرطان فساد بر پیکر عمال و کارکنان و نظام اداری يك جامعه سایه افکند و در آن نفوذ کرد دیگر باید دیر یا زود در انتظار مرگ آن جامعه بود؛ مگر اینکه سرشت نظام اداری عوض شود و به سرشت حق و عدل تبدیل شود. این است که می بینید در این سه روایت، (یکی از پیغمبر اکرم، یکی از علی علیه السلام، و یکی از امام هشتم

علیه السلام) يك قانون ثابت و يك قانون علمی اجتماعی منعکس شده است. «لتأمرنَّ بالمعروف و لتنهينَّ عن المنکر أو لئیسْتَعْمَلَنَّ عَلَیْكُمْ شرارکم، فیدعوا خیارکم فلا یستجاب لهم.»

رفقایی که اهل تحلیل بیشتر باشند می توانند مطلب را از این سرنخ شروع کنند. روایت از امام باقر علیه السلام است. خیلی جالب است. - آرام آرام که جلو می رویم می بینیم که از بیشتر ائمه در این زمینه روایات هست و دیگر کسی خیال نمی کند که این مطلب مخصوص شرایط زمان یکی از پیشوایان است.

از ابی عصمت که قاضی مرو بوده، این روایت از امام باقر، علیه السلام نقل شده است. می فرماید: «قال یكون فی آخر الزمان قومٌ یتبع فیهم قوم مرأون (الی أن قال:) ولو أضرت الصلوة بسایر ما یعملون باموالهم و ابدانهم لرفضوها كما رفضوا أسمى الفرائض و أشرفها. انّ الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فریضة عظیمة بها تقام الفرائض. هنالك یتم غضب الله عز و جل علیهم، فیعمّمهم بعقابه، فیهلك الابرار فی دار الاشرار، و الصغار فی دار الکبار. انّ الامر بالمعروف والنهی عن المنکر سبیل الانبیاء و منهاج الصلحاء، فریضة عظیمة، بها تقام الفرائض و تأمن المذاهب و تحلّ المكاسب و تُردّ المظالم و تعمّر الارض، و ینتصف من الاعداء و یستقیم الامر.» این روایت از طریق جابر از امام باقر، علیه السلام، روایت شده است. در آن دوره های آخر، در آن دوره های انحطاط، مردمی پیدا می شوند مرید و دنباله رو یک دسته دیگر؛ یک دسته مرید و یک دسته مراد. یک دسته دنباله رو یک مشت آقا و پیشوا. این مرادها و آقاها، این پیشواها، کسانی هستند که در میدان قرائت و عبادت خیلی خوب می درخشند. مردم آنها را افراد خوبی می دانند. مراسم مذهبی خیلی اهمیت پیدا می کند. قرآن خوانها و برگزارکنندگان مراسم هم خوب می درخشند. اما این عناصر درخشنده که کارگزاران برگزاری هر چه جالبتر مراسم ظاهری دین و خوانندگان درون تهی جالب قرآن کریم اند، مردمی هستند خام و بی مخ. چرا؟ چون اینها امر به معروف و نهی از منکر را لازم و واجب نمی دانند، مگر آنجا که در هر ضرری بر رویشان بسته باشد. اگر گردی به دامشان نشیند و اگر از گل بالاتر به ایشان نگویند، آن وقت امر به معروف و نهی از منکر را لازم می دانند.

وقتی می گویند آقا، چرا امر به معروف و نهی از منکر نمی کنید، برای خودشان عذرها، بهانه ها و مجوزهایی می تراشند. اینها مردمی هستند که اگر روزی نماز هم به منافع مالی یا شخصی و آسایش بدنیشان ضرری برساند و مزاحم منافعشان شود، آن را هم رها می کنند؛ همان طور که شریفترین، پرازترین و برترین واجبات، یعنی امر به معروف و نهی از منکر را رها کردند. معلوم می شود که برترین تکالیف و واجبات امر به معروف و نهی از منکر است. آگاه باشید! امر به معروف و نهی از منکر واجبی بزرگ است که واجبات دیگر در پرتو آن انجام می شود و نگهبانی می شود. نتیجه اینکه وقتی این کار را کردند، وقتی این وضع پیش آمد، آن وقت در چنین شرایطی خشم خدای عزّ و جلّ بر چنین مردمی تمام و کمال به حد اعلا می رسد و همه را در برمی گیرد؛ در نتیجه، نیکان در سرای بدان نابود می شوند و حتی اگر چند آدم خوب

هم هستند مشمول این عقاب می گردند و کودکان بی گناه، در سرزمین بزرگان بی تعهد و بی تفاوت نابود می شوند.

امر به معروف و نهی از منکر راه و روش انبیاست. روش نیکان و شایستگان و صلحاست. واجبی بس بزرگ است که واجبات دیگر به برکت آن انجام شدنی است. امنیت راهها، (بیند امر به معروف و نهی از منکر تا کجا می رود!) امنیت راهها، رو به راه بودن و حلال بودن کسب و کارها، بی غل و غش بودن کسب و کارها در پرتو آن به دست می آید؛ ستمها و تجاوزها در پرتو آن برطرف می شود؛ حقوق از دست رفته در پرتو آن به صاحبانش باز می گردد؛ آبادی و عمران زمین در پرتو آن به دست می آید؛ انتقام از دشمنان در پرتو آن گرفته می شود؛ کار اجتماع، امر اجتماع و زمامداری اجتماع در پرتو آن سراسر است می شود. می بینید شعاع عمل و اثر امر به معروف و نهی از منکر تا کجا می رود! مسائل معنوی، حیات روحی جامعه، مسائل اخلاقی، فضیلت، عدالت اجتماعی و عدالت اقتصادی، امنیت و سلامت و روال زندگی در گرو چیست؟ در گرو جنبیدن و احساس تعهد کردن و امر به معروف و نهی از منکر را کوچک و ساده نشمردن.

حدیثی است که هم در وسائل آمده و هم در نهج البلاغه نقل شده است. در نهج البلاغه کلامی از علی علیه السلام هست که بسیار جالب است: «و ان عندکم الامثال من بأس الله وقوارعه و آیامه و وقایعه فلا تستبطئوا و عیده جهلاً بأخذه، و تهاؤناً ببطشه و یأساً من بأسه. فان الله سبحانه لم یلعن القرن الماضي بین ایدیکم الا لتركهم الامر بالمعروف و النهی عن المنکر. فلعن الله السفهاء لركوب المعاصی، و الحلماء لترك التناهی.» (1) نمونه های خشم خدا، نمونه های سرکوبیهای خدا در پیش چشم شماست؛ بر صفحه تاریخ و در لابلای سطور کتابش: قرآن. آن روزهای سخت و آن حوادث ناگوار پندآموز را همه در برابر دیدگان شما مجسم می کنیم. مبدا بگوید خدا این همه در قرآنش مردم متخلف را تهدید کرد، ولی ما که خوب شنگولیم و قشنگ و خوب، راست راست روی زمین راه می رویم! مبدا فکر کنید کیفری را که خدا وعده داده است دیرتر برای شما می فرستد! نگویند چه شد که این تهدید خدا عملی نشد. مبدا فکر کنید خشم الهی چیزی است که می توان آن را به بازی گرفت! مبدا فکر کنید عذاب دردناک خدا سراغ شما نخواهد آمد! نه! خدای سبحان اگر مردم دوران گذشته را که قبل از شما بودند مشمول لعن و محرومیت از رحمت قرار داد فقط بدین خاطر بود که امر به معروف و نهی از منکر را رها کرده بودند. آن وقت خدا متخلفان نادان را از رحمتش دور کرد. چرا؟ چون مرتکب گناه می شدند. عقلا و دانایان آن جامعه را هم از رحمتش دور کرد و مشمول لعن قرار داد. چرا؟ برای اینکه آنها در صدد بازداشتن اینها از انحراف و گناه برنمی آمدند. چرا در انجام این وظیفه کوتاهی می کنی؟ می ترسی مرگ به سراغت بیاید؟ می ترسی نانت را ببرند؟

روایتی دیگری هست که هم در نهج البلاغه آمده و هم در کتاب وسائل. «و ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر لخلق الله سبحانه و انهما لا یقرّبان من اجل و لا یتقضان من رزق.» (2) امر به

ص: 92

1-33. نهج البلاغه، تصحیح صبحی صالح، خطبه 192، فقره «لوم العصاة».

2-34. نهج البلاغه، باب حکم، فقره 374.

معروف و نهی از مکر از کتاب خدای عز و جل است. «ان الله يأمر بالعدل والاحسان وینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی. (1)»

بدانید امر به معروف و نهی از منکر نه اجل و مرگ را نزدیک می کند نه رزق و روزی را می کاهد! ای انسان، این قدر در دایره زندگی ات تنگ نظر مباش! وظیفه گزار باش! خدا از بنده بیچاره زبون خوار که به خواری تن در می دهد خوشش نمی آید؛ بنده ای که از مرگ یا تنگی زندگی و معیشت می ترسد.

روایتی است از پیغمبر اکرم، صلوات الله و سلامه علیه، در جلد یازدهم وسائل صفحه 397 آمده است: «قال النبی، صلی الله علیه و اله و سلم، ان الله عزّ و جلّ، لیبغض المؤمن الضعیف الذی لا دین له. فقیل: و ما المؤمن الضعیف الذی لا دین له؟ قال: الذی لا ینهی عن المنکر.» خدا از بنده مؤمنی که ضعیف و زبون و خوار است و دین ندارد بدش می آید. مؤمنی که دین ندارد! شنونده ها تعجب کردند؛ عرض کردند یا رسول الله، کیست آن مؤمنی که دین ندارد؟ فرمود آن انسانی که در صف مؤمنان است اما مؤمنی است بی تفاوت و بی رگ؛ نهی از منکر نمی کند؛ هر چیز بد و زشتی در برابر دیدگانش بود بی تفاوت از کنار آن رد می شود.

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام... ببینید امام صادق در عصر خودش امر به معروف و نهی از منکر را مسئول چه وظیفه بزرگ و عهده دار کدام نقش حساس معرفی می کند. روایت از امام صادق است - لابد اگر نمی گفتم از امام صادق است شما فکر می کردید از امام علی در زمانی است که شمشیر به دست دارد. علی و فرزندان علی و پیغمبر پیشوای همه، و قرآن، کتابی که همه آنها برای تبلیغ و ابلاغ و تبیین آن آمدند، همه در این زمینه هم صدا هستند.

روایت امام صادق، علیه السلام، در صفحه 395 از جلد یازدهم وسائل، روایت شماره 9 مذکور است. روایت این است: «ما قُدّست امةٌ لم یؤخذ لضعیفها من قویها غیر متعت.» جامعه و امتی که در آن حق ضعیف از قوی چنان با قدرت گرفته نشود که قوی با تواضع و خضوع حق ضعیف را به او بپردازد، جامعه ای که چنین شیوه ای در آن جاری و ساری نباشد، جامعه مقدس و منزّه و پیراسته ای نیست، بلکه جامعه ای است آلوده. آنها که فکر می کنند فقط یکی دو نفر از ائمه ما ائمه شیعه- هستند که راستی راستی امامتشان چشمگیر است، (امام علی و امام حسین) و بقیه انگار همه صلح کلی شده بودند، خوب است که این روایات را ببینند. اگر امام صادق در زمان خود رهبر شمشیر به دست یک نهضت سازنده چنین نظامی نبود، نه برای آن بود که به چنین نظامی توجه نداشت و نه اینکه می ترسید جانش را بر سر این کار بگذارد؛ برای آن بود که می دانست نهضتها گاهی راهی بس دور و دراز دارند تا به ثمر رسند.

روایت دیگر از علی، علیه السلام، است که امر به معروف و نهی از منکر را رسماً یک شاخه از جهاد معرفی می کند. در این روایت از امام سؤالاتی می کنند؛ از جمله اینکه می پرسند ایمان چیست؟ می فرماید: «الایمانُ علی أربع دعائم: علی الصبر، و الیقین، و العدل، و الجهاد.» (2) ایمان چهار ستون دارد: شکیبایی

ص: 93

1-35. سوره نحل (16)، آیه 90.

2-36. نهج البلاغه، باب حکمتها، فقره 31.

(پیگیری)، یقین (قاطعیت)، عدل، و جهاد. ایمان این چهار پایه را دارد. بعد در همین روایت وقتی وارد جهاد می شود می فرماید: «و الجهاد منها علی اربع شعب.» پایه جهاد پایه ای است که چهار شاخه دارد: «علی الامر بالمعروف، و النهی عن المنکر، و الصّدق فی المواطن، و شدّان الفاسقین. فَمَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ شَدَّ ظُهُورَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ مَنْ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ أَرْغَمَ أُتُوفَ الْكَافِرِينَ، وَ مَنْ صَدَّقَ فِي الْمَوَاطِنِ قَضَى مَا عَلَيْهِ، وَ مَنْ شَنِىءَ الْفَاسِقِينَ وَ غَضِبَ لِلَّهِ، غَضِبَ اللَّهُ لَهُ وَ أَرْضَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.» و اما جهاد پایه ای است با چهار شاخه. يك شاخه اش امر به معروف، يك شاخه اش نهی از منکر، يك شاخه اش صدق در مواطن (یعنی در آن بزنگاهها راستین بودن و پایمردی داشتن) و يك شاخه اش تنگ نظری با تبهکاران. هر کس امر به معروف کند پشت مردم با ایمان را محکم کرده. هر کس نهی از منکر کند بینی مردم منافق و دورورا به خاک رسانده و به خاک مالیده. هر کس در سر بزنگاهها پایمردی نشان دهد وظیفه اش را انجام داده. و هر کس با تبهکاران آشتی ناپذیر باشد، برای خدا خشم گرفته و کینه آنها را در دل و چهره اش نمودار ساخته؛ لذا خدا هم برای او بر دشمنان حق و عدل خشم می گیرد و روز قیامت او را راضی و خرسند می کند.

روایتی است در جلد یازدهم وسائل، صفحه 407، از شیخ صدوق رحمة الله علیه که با سندش از پیغمبر اکرم، صلوات الله و سلامه علیه نقل می کند: «وقال رسول الله، صلى الله عليه وآله وسلم، ان المعصية اذا عمل بها العبد سراً لم يضر الا عاملها؛ فاذا عمل بها علانية و لم يغير عليه اضرت بالعامّة. قال جعفر بن محمد، عليه السلام: و ذلك انه يذل بعمله دين الله و يقتدى به اهل عداوة الله.» نافرمانی و تخلف از فرمان حق تا وقتی که بنده نافرمان پنهانی نافرمانی می کند، زیانش فقط متوجه خود اوست. اما وقتی تخلف از قانون حق علنی شد، معصیت و نافرمانی علانیه و آشکار شد و واکنش مؤثری علیه او از طرف دیگران بروز و ظهور نکرد، زیانش دامن همگان را می گیرد. تا اینجا نقل کلام پیغمبر است. فرزند بزرگوارش امام صادق، علیه السلام، توضیح می دهد و سرّ این مطلب را بیان می کند که چرا در حالت دوم زیانش همه گیر است. برای اینکه این انسان نافرمان متخلف با این تخلف علنی و آشکارش آیین خدا را خوار می کند؛ از عزت و احترام قانون می کاهد؛ احترام قانون را از بین می برد و کسانی که نوعی استعداد و آمادگی دشمنی با خدا در ایشان هست دنباله رو او می شوند و به او تاسی و اقتدا می کنند. این ترجمه حدیث.

اگر دوستان نظرشان باشد در بحث تحلیلی مان گفتیم یکی از جنبه های بسیار مهم در وظیفه بزرگ و خطیر امر به معروف و نهی از منکر و دعوت زبانی و عملی به خیر این است که محیط اجتماعی را برای پرورش استعداد و آمادگی خیر در توده ها آماده می کند. و به عکس، جامعه ای که در او گناه و فساد و تباهی و ظلم و ستم و عدوان رواج دارد، چنین جامعه ای محیط مساعدی برای رشد نقطه های ضعف بشری و پز مردگی نقطه های قوت و خیر بشری است. من دوست دارم کسانی که درباره نظام اجتماعی اسلام می اندیشند لااقل به این نکات حساس که در متن روایات نقل شده و در متن آیات قرآن حکیم آمده توجه

بفرمایند. خیلی زنده و جالب است که چه در متن آیات و چه در متن این روایات و کلمات رسیده، روی عالیتترین و مترقی ترین فرمولهای انسان شناسی و جامعه شناسی که امروز به صورت يك علم با معیارهای علمی و قوانین علمی در آمده انگشت گذاشته است. حساب در امر به معروف و نهی از منکر حساب دیگری است؛ حساب محیطسازي است؛ محیط سالم برای پرورش سالم و صحیح استعدادهای خیر نهفته در انسانها. مسأله بهداشت محیط اجتماعی است. این شوخی بر نمی دارد. چطور در دنیا بر مسائل مربوط به بهداشت محیط، از نظر بیماریهای سرایت کننده جسمی میکروبی، به عنوان یکی از جلوه های ترقی و تکامل علم و عمل بشر، این قدر انگشت می گذارند و سازمان جهانی بهداشت درست می کنند - ما منکر اهمیت آن نیستیم؛ همین طور هم هست، خیلی مهم است - ولی چرا بشریت باید تنزل کند و بهداشت تن را اهمیت دهد و در نقطه مقابل به بهداشت جان و روان بی اعتنا تر گردد؟ انتقاد ما بر تکیه روی بهداشت جسم و تن نیست - بر آن باید تکیه کرد - انتقاد شدید بر بی اعتنایی به بهداشت جان و روان و فکر و عقیده و خلق و خوی و خصلت آدمی است. انتقاد بر این است که چرا ارج انسانیت انسانها، چه در نظامهای سرمایه داری کثیف ما و چه در نظامهای اشتراکی، کم است؟ در هر دو جا سر انسانیت با پنبه بریده می شود. چرا؟

يك شب به تفصیل در این زمینه بحث شد که انسان از دیدگاه اسلام چه نوع موجودی است. با آنکه آن شب به تفصیل مطلبی عرض کردم، ولی باید بگویم به حساب خود این موضوع مهم آن بحث يك بحث اجمالی بود. چاره نیست! ما در مسیر يك بحث اجتماعی هستیم نمی توانیم بحثها را تو در تو دنبال کنیم. امشب ناچارم فشرده آن فشرده را در چند جمله تکرار کنم تا مقصودم از این قسمت مربوط به توضیح این حدیث روشن شود.

انسان از دیدگاه اسلام

انسان اسلام موجودی است که باید انتخابگر به دنیا بیاید، انتخابگر بزرگ شود، انتخابگر زندگی کند، انتخابگر به راه فساد برود، انتخابگر به راه صلاح برود، و تا لحظه مرگ هرگز زمینه انتخاب از دستش گرفته نشود. نظام اجتماعی و اقتصادی اسلام را، نظام تربیتی اسلام را، نظام کیفر و مجازات و حقوق جزایی اسلام را، نظام مدنی و حقوق مدنی و اداری اسلام را، همه را باید پس از توجه به این اصل شناخت. هر جا انسان از انتخابگری بیفتد دیگر انسان نیست؛ دیگر ارج انسانیت او رعایت نشده است. در این حال یا حیوان بارکش و باربری است که به او خوب می دهند بخورد، بپوشد، بنوشد، عیش و نوش کند، هرزگی کند، اما خوب بار بکشد و خوب بار بدهد. او دیگر انسان نیست. حتی اگر بتوانند این را هم به او نمی دهند، بلکه فقط به اندازه رمق داشتن به او می دهند و با تازیانه از او کار می گیرند. این بدتر از او، او بدتر از این. هیچ کدام از اینها انسان اسلام نیست. عدالت اجتماعی اسلام این نیست. انسان اسلام نه زیر ضربات تازیانه

تبلیغات شهوت برانگیز انتخابگری اش را از دست می دهد، (نظام اجتماعی اسلام نمی گذارد چنین ضرباتی بر روح او وارد شود تا انتخابگری از دستش گرفته شود)، و نه زیر ضربات کشنده فقر و ناداری و ضربات مهلك اقتصادی - که: کاد الفقر ان یكون کفراً. او انسانی است در يك مدار جالب. انسانی است که آوای حق درست به گوشش می رسد. انسانی است که مناظر برانگیزنده فطرت حق جویی و حق پرستی در برابر دیدگانش فراوان به وجود می آید. انسانی است که در عین حال راه فاسد شدن به روی او صد درصد بسته نمی شود، بلکه می تواند فاسد شود چون ارزش انسان در این است که بتواند فاسد شود، ولی نشود؛ والا اگر نتواند فاسد بشود چه هنری است!

خوب، چه کنیم که این طور شود؟ این روایت می گوید امر به معروف و نهی از منکر جامع می تواند این مسائل را با هم تغییر بدهد. می گوید جلو علنی شدن فسق و فساد را بگیر. می گوید همان راه فساد فردی که باز است باید بسته شود. اگر خواستی زمینه را برای انتشار و علنی شدن و تجاهر به فسق و فجور باز بگذاری، عملاً آمده ای عامه مردم و توده ها را در معرض يك فشار سنگین قرار داده ای که چه بسا راه انتخاب را به روی آنها ببندد. مگر يك جوان معمولی تا چه حد می تواند در برابر عوامل گمراه کننده جنسی، اجتماعی، اقتصادی مقاومت کند؟ در جامعه ای که انسانها را به جرم حق جویی و حق پویی از هستی ساقط کنند، در چنین جامعه ای امکان سالم رشد استعدادهای حق جویی و حق پرستی بالا می رود یا پایین می آید؟ برای زبده ها ممکن است بالا برود (چون زبده ها هر چه آبدیده تر شوند پراجتر می شوند)؛ ولی برای توده ها چگونه؟ برای توده ها عامل لغزش نیست؟ «أَصْدَرَّتْ بِالْعَامَةِ.» اینجا خطری است بر سر راه توده ها؛ بر سر راه عموم؛ آنها در معرض لغزش قرار می گیرند. برای اینکه نوع مردم در معرض تازیانه های انتخابگری بر جاده ستم، فساد، تباهی، هوس و شهوت قرار نگیرند باید محیط علنی اجتماع از این گونه انحرافها پاک باشد. نظام اجتماعی اسلام محیط را برای رشد فضیلتها پاک می کند؛ اما راه فاسد شدن را به طور صد درصد بر روی فرد نمی بندد. این است آن فرمول اجتماعی اسلام.

ما در زمانی زندگی می کنیم که عده ای يك بعدی به مطلب نگاه می کنند و می گویند ای آقا، مردم را آزاد بگذارید: آزادی، آزادی، آزادی! پدران ما یا پدربزرگها در دوره ای در این آب و خاک زندگی می کردند که از آن طرف غلتیده بودند. اگر کسی خبر می شد که در خانه فلان کس يك تنبک درست کردند و می زنند از دیوار بالا می رفت تا آن را بگیرد و پاره کند و به این ترتیب نهی از منکر کند! آن از آن سو غلتیده بود؛ نه به این حدیث توجه کرده بود و نه امروز به این حدیث توجه می شود. آن روز از این حدیث غفلت کرده بود که ای کسی که به عنوان حمایت از سنت رسول خدا، صلوات الله و سلامه علیه، از دیوار مردم بالا می روی برای اینکه ببینی اگر تنبک می زنند آن را بگیر و پاره کنی، «ان المعصية اذا عمل بها العبد سرّاً لم تضرّ الا عاملها»، و امروز که از هر کوی و گذری می گذری آواهای فساد بر گوش پیر و جوان، زن و مرد، زمزمه می کند و آنها را به سوی تباهی می خواند. به او باید گفت، «و اذا عمل بها علانیه و لم یغیر علیه

أَصَدَّرَت بِالْعَامَةِ». چرا؟ «و ذلك انه يذل بعمله دين الله.» حریم حرام و حلال باید در جامعه محفوظ باشد. حریم حق و باطل باید در جامعه محترم بماند. این احترام سدی است در برابر سیلی هولناک. آن شب سد را در برابر رودخانه طغیانگر مثال زدیم... «و یقتدی به اهل عداوة الله.» خلیها در جامعه مزاجشان آماده است که ببینند راه برای الدنگی باز می شود تا آنها از همه الدنگتر شوند. خلیها مزاجشان آماده است که ببینند راه برای زورگویی و قلدری باز است تا آنها يك درجه و يك پله قلدرتر شوند. باید راه را بر روی آنها بست. باطل گرایان منتظر چنین فرصتهای بی بند و بار مآبانه هستند. - این يك طرف.

حدیث بعد در کتاب نهج البلاغه است. این حدیث و این مطلب هم در این زمینه است. «و قال علیه السلام: فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشَّرِّ، وَ الصَّلَاةَ تَنْزِيهاً عَنِ الْكِبْرِ، وَ الزَّكَاةَ تَسْبِيهاً لِلرِّزْقِ، وَ الصِّيَامَ ابْتِلَاءً لِاخْلَاصِ الْخَلْقِ، وَ الْحَجَّ تَقَرُّباً لِلدِّينِ، وَ الْجِهَادَ عِزاً لِلْإِسْلَامِ، وَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلِحَةً لِلْعَوَامِّ، وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ رَدْعاً لِلْسَفَهَاءِ.» (1) خدا بر ما لازم کرده است به آفریدگار یکتا و آورندگان وحی او و روز پاداش و کیفرش ایمان آوریم تا از شرک و بت پرستی و غیر خداپرستی پاك و پاکیزه شویم. نماز را مقرر کرده تا از کبر و خودپسندی و خودپرستی در آییم و خداپرست باشیم. زکات را مقرر کرده تا وسیله ای برای فراوانی رزق و روزی همگان باشد. روزه را مقرر کرده تا وسیله ای برای آزمایش اخلاص مردم باشد. حج را مقرر کرده تا وسیله ای برای نزدیک کردن و به هم پیوستگی دین و دینداران باشد. جهاد را مقرر کرده تا مایه عزت و شکوهمندی اسلام باشد. امر به معروف را مقرر کرده در جهت مصلحت توده ها. نهی از منکر را مقرر کرده برای اینکه بند و سدی باشد در برابر مردم نابخردی که از حق شکنی و تجاوز به حق و قانون خوششان می آید؛ - بیماری روانی و اخلاقی آنها این است.

روایت بعد، روایتی است که صاحب وسائل از علی علیه السلام نقل می کند، (در جلد یازده صفحه 407). در این روایت به يك گوشه دیگر مطلب پرداخته شده است. عالمان این روایت را گوش کنند! مسئولان امور این روایت را گوش دهند! مسلمانان عادی متعهد این روایت را گوش دهند! مردان و زنان باایمان وظیفه شناس مسئولیت شناس این روایت را گوش دهند! ولی بیش از همه همان دو گروه علما و امرا باید به این روایت گوش دهند. از صدوق در کتاب علل [الشرائع] از امام صادق، علیه السلام. «قال: قال اميرالمومنين عليه السلام: ان الله لا يعذب العامة بذنب الخاصة الا اذا عملت الخاصة بالمنكر سرّاً من غير ان تعلم العامة، فاذا عملت الخاصة بالمنكر جهاراً فلم تغير ذلك العامة استوجب الفريقان العقوبة من الله عزوجل.» خدا توده ها را به کیفر گناه زبده ها مشمول عقاب و کیفر خویش نمی کند. اما چه وقت؟ وقتی که زبده ها فقط گناهان شخصی سرّی داشته باشند؛ گناهی داشته باشند سرّی، که آثارش به خارج سرایت نمی کند، بلکه فقط يك تخلف شخصی سرّی است. اما وقتی زبده ها آشکارا مرتکب کارهای ناپسند شوند و توده در صدد جلوگیری از این زبده ها برنیاید، هر دو مستحق کیفر خدای عزوجل خواهند بود.

ص: 98

این حدیث ناظر به مسئولیت توده‌ها برای نگهداری زبده‌ها در راه خیر و صلاح است و از آن حدیث‌هاست که باید زمینه اصلی يك بخش عمده از مسائل مربوط به نظام اداری و اجتماعی و اصلاح کار قرار می‌گیرد... آقایی کار خلافی می‌کند و فردی عامی به او می‌گوید آقا، این کار شما خلاف است؛ چرا کردی؟ پاسخ می‌شنود: «برو! عالم را با جاهل بحثی نیست.» بنده خدا هم سرش را زیر می‌اندازد و می‌رود. امیر مرتکب خلافی می‌شود؛ يك فرد عادی به او می‌گوید آقا، چرا این خلاف را کردی؟ پاسخ می‌شنود: «پس انضباط اجتماعی کجا رفته! به من می‌گویند مافوق و به تو می‌گویند مادون. مادون را با مافوق بحثی نیست!» برو بابا با آن علمت ای عالم! برو بابا ای رئیس و مافوق با آن انضباط تشکیلاتی ات! برو کشکت را بساب! اینها به درد اسلام نمی‌خورد. به تو می‌گویند عالم، نمی‌گویند معصوم؛ به تو می‌گویند مافوق، نمی‌گویند معصوم. در نظام اسلامی فقط يك مقام غیر مسئول است که آن هم خداست. اوست که: «لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون» (1)؛ بقیه همه مسئول اند. پیغمبر و امام هم در آن درجاتی که غیر مسئول اند به دلیل اعتقاد به عصمت آنهاست؛ اما این چه ربطی دارد به دیگران؟ بقیه همه مسئول اند. هیچ زیربنای اجتماعی از آن زیربنای شوم خطرناکتر نیست که انسانی، یا انسانهایی، بتوانند هر چه می‌خواهند بکنند بی آنکه بشود بر آنها خرده گرفت و بی آنکه بشود از آنها بازخواست کرد. مسئولیت در جامعه اسلامی مسئولیت متقابل است. همه نسبت به یکدیگر مسئول اند. «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَ كَلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّةٍ»

بنابراین، آن عامی که به عالم خرده می‌گیرد و می‌گوید این کار شما خلاف به نظر می‌رسد، اگر در پاسخ انتقادش شنید که «برو، عالم را با جاهل بحثی نیست»، يك وظیفه بیشتر ندارد؛ به نظر من وظیفه اش این است که دیگر به دیده عالم به آن فرد ننگرد، چون او جاهلی است اصطلاح دان، نه عالمی ره شناس. آن فرد مادون که از زبان مافوقش در برابر هر انتقاد می‌شنود که «من رئیس تو هستم، پس انضباط اداری و تشکیلاتی یا حزبی کجا رفته؟» باید به او به دیده مافوق ننگرد. این طاغوتی است که بر مسند کبریایی تکیه زده و شایسته اطاعت و فرمانبری نیست. جامعه اسلامی جامعه هوشیارها و زبان دارهاست. جامعه اسلامی جامعه مردم فضول است؛ نه از آن فضولهایی بیجا و نه زبان دار به این معنا که بره نیست. جامعه بره ها نیست؛ جامعه آدمهاست. آدمی که انتقاد می‌کند و در کار همه دقت می‌کند. اما به خاطر چی؟ به خاطر پاسداری از محترمتین چیزها: حق و عدل. حق و عدل از همه کس محترمتر است؛ پاسداری از آیین حق و آیین عدل، فضیلت و عدالت و حق پرستی و خداپرستی، نورانیت و روشنی، مبارزه با ظلمت و حمایت از نور. البته يك شرط اصلی در امر به معروف و نهی از منکر شناخت معروف و منکر است. کسی که اصلاً خودش نمی‌داند معروف و منکر چیست، به چه چیز دعوت کند؟ چه چیز را امر کند و نهی کند؟ يك وقت است که اختلاف شما با آن عالم یا با آن مافوق بر سر این است که آیا این کار منکر هست یا منکر نیست. احراز این امر راه دیگری دارد. برای اینکه اگر آدم شك کرد در اینکه شناخت خودش درست است یا شناخت این عالم، می‌تواند بگوید عالم که منحصر به این آقا نیست. آدم عالم زیاد پیدا می‌شود؛ آدم سراغ ده

ص: 99

عالم دیگر می رود و از آنها می پرسد. ولی بعد از اینکه معلوم شد این کار منکر است، آن وقت دیگر بهانه «عالم را با جاهل بحثی نیست» را پیش کشیدن و یکه تاز میدان زندگی بودن و بی مدعی آنچنان عمل کردن که دل می خواهد، در جامعه اسلامی نیست. در جامعه اسلامی آن بهشتی که آزاری در آن نباشد و کسی را با کسی کاری نباشد وجود ندارد. جامعه اسلامی جامعه ای است که همه با همدیگر کار دارند، چون سرنوشتشان به هم بسته و پیوسته است و همه دارای سرنوشت مشترک اند. عرض کردم این حدیث را اول به گوش کسانی بخوانید که انتظار دارند آنچه می کنند کسی بر آنها خرده نگردد. بعد به گوش مردم عوام، یعنی توده ها که خیال می کنند فقط برای اطاعت و بارکشی و باربری و فرمانبری آفریده شده اند، بخوانید. انسانها فرمان می برند اما از فرمانده ای که برای دیگران حق انتقاد نسبت به خود را محفوظ می داند. فرمان می برند، ولی با حفظ حق انتقاد؛ با حفظ حق رسیدگی و پرسش.

يك حدیث دیگر هم می خوانیم و بخش احادیث را به پایان می رسانیم. ولی خیال نکنید که همین چند حدیث بوده. این قدر روایت هست و این قدر در آنها مطلب هست! اینک جلسه چهاردهم است و ما در این بحث هستیم. نمی خواهیم از روال کارمان دور شویم. روایتی است که بالمآل نشان می دهد چگونه امر به معروف و نهی از منکر برپادارنده نظام صحیح است. صاحب وسائل روایت را از علی، علیه السلام، نقل می کند که فرمود: «اعتبروا ایها الناس بما وعظ الله به اولیائه من سوء ثنائیه علی الأخبار، اذ یقول «لو لا ینهاهم الربانیون و الأخبار عن قولهم الاثم» و قال: «لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل» الی قوله: «لبئس ما کانوا یفعلون» و انما عاب الله ذلك علیهم لأنهم کانوا یرون من الظلمة المنکر و الفساد فلا ینهونهم عن ذلك رغبة فیما کانوا ینالون منهم، و رهبة مما یحذرون، والله یقول: «فلا تخشوا الناس و اخشونی» و قال: «المؤمنون بعضهم اولیاء بعض یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر» فبدا الله بالأمر بالمعروف و النهی عن المنکر فریضة منه لعلمه بانها اذ أدیت و أقیمت استقامت الفرائض کلها هنها و صعبتها، و ذلك أن الامر بالمعروف و النهی عن المنکر دعاء الی الاسلام مع ردّ المظالم، و مخالفة الظالم و قسمة الفیء و الغنائم، و أخذ الصدقات من مواضعها و وضعها فی حقها.»

آی مردم! عبرت گیرید از اندرزی که خدا به اولیائش می دهد. این اندرز چیست؟ نکوهشی که خدا از ملاهای جامعه یهود می کند. می گوید، چرا ملاها و دانشمندان و روحانیون جامعه یهود آنها را از گفتار ناروایی که داشتند و کارهای ناپسندشان باز نداشتند؟ در آیه دیگر می فرماید کافران بنی اسرائیل... همه ملعون شدند و محروم از رحمت خدا. می دانید چرا خدا این مطلب را بر آنها خرده گرفت؟ برای اینکه آنها از ستمگران تجاوزگر کارهای ناپسند و منکر و فساد و تباهی می دیدند اما جلو آنها را نمی گرفتند. چرا؟ برای اینکه نمی توانستند از هدایا و از پولها و از احترامهایی که همین ظالمان به این ملایان می نهادند و می دادند صرفنظر کنند، و برای اینکه می ترسیدند از جانب این ستمگران قدرتمند به آنها آسیبی برسد، - با اینکه خدا می گوید از مردم نترسید، از من بترسید. خدا در قرآن به شما راه را نشان داده است؛ فرموده:

«المؤمنون بعضهم اولياء بعض»، مردم با ایمان هم سرنوشت هستند، به یکدیگر پیوسته هستند و چون پیوسته اند و سرنوشت آنها به هم بسته، لذا امر به معروف و نهی از منکر می کنند. در این آیه اولین چیزی که خدا به عنوان اثر ولایت اجتماعی ذکر کرده عبارت است از امر به معروف و نهی از منکر، که واجبی است بزرگ از جانب خدا. چرا؟ چون خدا می داند که وقتی این واجب عمل شد همه واجبات دیگر، از آسان و سخت، رو به راه می شود. چرا؟ چون دایره امر به معروف و نهی از منکر وسیع است: دعوت به اسلام است، رد مظالم است، مخالفت با ظالم و تجاوزگر است، تقسیم کردن اموال عمومی در میان مستحقان است، گرفتن صدقات و مازادها و مالیاتها از کسانی است که باید بدهند، و پرداختش در موارد و مصارفی است که باید به مصرف آنها برسد. این هم ترجمه این حدیث. به همین مقدار اکتفا می کنم و وارد شرح و توضیح حدیث نمی شوم. ان شاء الله جلسه آینده دو کار داریم: بخش اول جمع بندی مطالب است که سعی می کنم در مدتی خیلی کوتاه انجام بگیرد؛ و بخش دوم پاسخ به بقیه سؤالات رسیده از آقایان و خانمهاست (1).

فهرست اعلام

آمازون، 99

آمریکا، 39 40

آندونزی، 38 40

آیین هندی، 104

ابن ملجم، 155

ابوذر، 101

ابوسفیان، 135

ابی عصمت، 161

احتجاج، 106

ازبکستان، 98

ص: 101

1-39. متأسفانه به رغم کوششهای وسیع بنیاد نشر آثار و اندیشه های آیت الله شهید دکتر بهشتی، نوارهای جلسات پایانی بحث «امر به معروف و نهی از منکر» پیدا نشد.

اسامه، 60

اشاعره، 72 92 93

اشعريون، 75

اشعري ها، 73

الامام على صوت العدالة الانسانية، 86

امام رضا، 158

امام سجاد، 106

امام صادق، 165 169 174

انجيل، 46 104

انجيل، 54 104

اوپانيشادها، 104

اوس، 37

اوستا، 104

اهل بيت، 76 144

اهل سنت، 93

ايران، 31 36 38

ايران، 31

باقر، 161

بدر، 106

بروجردى، 129

بصره، 133

بلغارستان، 98

بنی اسرائیل، 47 177

بنی اسرائیل، 178

پاکستان، 88

پیغمبر، 14 17 18 19 30 34 37 46 56 58 59 80 86 87 106 109 144 149 158 161 164 169 175

پی یر روسو، 35

تاریخ تمدن، 35

ص: 102

تاریخ علم، 35

تاریخ علوم، 35

تورات، 46 54

تورات، 104

جابر، 161

جعفر بن محمد، 143 169

چین، 98

حجاز، 15 134

حسین، 56 57 58 59 60 61 85 86 87 88 110 128 133 135 155 165

حوزه علمیه، 128

خزرج، 37

خزرج، 106

خزرج، 107

رأس الحسين، 87

زید بن حارثه، 60

زینب، 105 106 107 110 151

ژاپن، 36

سنی، 77 86

شام، 56 57 108 109

شعیب، 147

شوروی، 98

شيخ صدوق، 169

شيخ طوسي، 155

شيعة، 37 76 77 86 88 110 126 142 149 165

شيعة، 83 93

طبرسي، 106 109

عاشورا، 88 128 130 133

عبيدالله بن زياد، 106

عبيدالله بن زياد، 134

ص: 103

عدليه، 77 82 83 93

علل، 174

على، 19 30 106 165

عُمر، 31

عيسى، 86

فرزدق، 134 135

قاهره، 86

قرآن، 77 78 80 81 82 83 84 86 93 95 96 101 103 104 105 119 143 144 147 148 156 162 163 165 170 178

14 16 17 19 20 26 27 29 37 46 49 50 53 54 55 65 67 68 70 74

قرآن، 54

قم، 36 40 128 129 130

كافي، 143

كاوه، 73 75

كربلا، 105 108

كشف الغمة، 134

كوفه، 106 133 134 135

لقمان، 51

لنين، 104

لنينيست، 98

مائو، 104

ماترياليسم، 100

ماركس، 104

ماركسيست، 100

ماركسيست، 101

مجتبي، 56 57

محمد حنفيه، 59

مدينه، 31 46 52 53 57 58 59 60

مرو، 161

مروان، 58

ص: 104

مسلم ابن عقیل، 134

مشروطه، 73

مشروطیت، 73

مصر، 49 86

معاویه، 57 60 106 135

معتزله، 92

معتزله، 93

مکه، 14

مکه، 46 50

موسی، 46 50

نهج البلاغه، 131 155 156 163 164 173

نهج البلاغه، 155 164 166 174

وسائل، 155 163 164 165 169 174 177

ویل دورانت، 35

هندوستان، 88

یثرب، 16

یزدگرد، 31

یزید، 57 60 106 107 108 109 110 135

یعقوب، 49

یوسف، 49

آثار منتشر شده از آیت الله شهید دکتر بهشتی:

مبانی نظری قانون اساسی

حق و باطل از دیدگاه قرآن

سرود یکتاپرستی

ص: 105

دکتر شریعتی "جستجوگری در مسیر شدن"

شناخت از دیدگاه قرآن

شناخت از دیدگاه فطرت

بهداشت و تنظیم خانواده

خدا از دیدگاه قرآن

نقش آزادی در تربیت کودکان

بازشناسی يك اندیشه

آزادی، هرج و مرج، زورمداری

روش برداشت از قرآن

شب قدر

شناخت اسلام

موسیقی و تفریح در اسلام

نماز چیست؟

ولایت، رهبری، روحانیت

ص: 106

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

